

وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران



به ضمیمه لوح فشرده

شهدای دانش آموز

استان مازندران
تهیه و تنظیم: میثم عادل



پنجاه سال عبادت کردید، و خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیتنامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید.

وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران

تهیه و تنظیم: میثم عادل

چه بسا که نوجوانی زمینی، بزرگ مردی آسمانی شود. درس را هر کجا که باشد باید آموخت، روزی پشت میز مدرسه و روزی هم پشت خاکریز جبهه. خوشبخت کسی است که بفهمد کدام درس اهمیت بیشتری دارد، کلاسش کجاست و معلمش کیست.
در زمانه ای نه چندان دور نوجوانانی از همین کوچه پس کوچه های شهر ما درس و بازی شان را رها کردند و راه آسمان را درپیش گرفتند.
حالا اگر خوب ببینی بر سر همان کوچه پس کوچه ها نام آنها به یادگار مانده. هر چند دیگر جبهه ای در کار نیست ولی امتحان همیشه هست، خدا کند بشود امتحان را خوب پس داد.
مثل اینها که زندگی نامه و وصیت نامه شان را می خوانی ...

همکلاسی

یادبود شهدای دانش آموز و فرهنگی
www.hamkelasi21.ir

همکلاسی

کانون فرهنگی، تبلیغی



استان مازندران

استان مازندران

استان مازندران

استان مازندران

استان مازندران

استان مازندران

استان مازندران

استان مازندران



وصیت نامه و زندگی نامه
شهرستان
تنکابن، عباس آباد

هدیه برای همه

گردآورنده : میثم عادل

تابستان ۱۳۹۷

کتاب تنکابن، عباس آباد

همکلاسی
کانون فرهنگی، تبلیغی

شماره تماس : ۰۱۱۳۳۳۵۴۶۳۳ - ۰۲۱ - ۰۹۱۱۵۸۶۰۰۲۱ - www.hamkela21.ir

پیام امام خمینی (ره) :

بسم الله الرحمن الرحيم

آنچه مقابل شماسمت جملاتی از وصیت های عده ای از شهدای انقلاب اسلامی است.

براستی انسان را به یاد شهدای صدر اسلام می اندازد. من شرمم می آید که خود را در مقابل این عزیزان سرشار از ایمان و عشق و فداکاری به حساب آورم؛ آنان با عشق به خدای بزرگ به معشوق خویش پیوستند و ما هنوز در خم یک کوچه هم نیستیم.

خداوندا، این عزیزان از خود گذشته را در جوار رحمت خود بپذیر، و ما را از قیدها و بندهای خودبینی و خودخواهی نجات مرحمت فرما. «إنک ذو الفضل العظیم».

روح الله الموسوی الخمينی (۱ اردیبهشت ۱۳۶۰) (صحیفه امام، ج ۱۴، ص: ۳۱۰)

پیام امام خامنه ای (مدظله) :

*** حضرت آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی به مناسبت برگزاری نخستین کنگره "راه کربلا"، ویژه بزرگداشت شهدای انجمنهای اسلامی دانش آموزان، پیامی صادر فرمودند.

بسم الله الرحمن الرحيم

در بوستان پربر و برکت ایثار و شهادت که فضای ایران اسلامی را آکنده از عطر صفا و معنویت کرد لاله زار شهدای دانش آموز دارای جلوه ای ویژه و حال و هوایی بشدت تأثیرگذار است. نوجوانان و جوانانی که در سینه دم عمر کوتاه خویش ندای "ارجعی الی ربک راضیه مرضیه" را به گوش دل نورانی خویش شنیدند و همچون کیوترانی سبکبال به بهشت رضوان الهی پرواز کردند. هرگاه در میان ملتی تفکر سالم و نجاتبخش در سطح وسیع جوانان نورسته گسترش و عمق یابد فلاح و رستگاری آن جامعه و آن ملت، محتوم و تخلف ناپذیر می گردد. نسل جوان مظهر تلاش و ابتکار و صفا و وارستگی است. انقلاب کبیر اسلامی توانست در برابر هجوم بی ایمان فساد و شهوترانی و بیکارگی و عاداتهای زشت به سوی نسل جوان معاصر خود، سدی نفوذ ناپذیر بسازد. دستهای مرموز، دلهای بدخواهی که تهاجم آن گنداب اخلاقی را به سوی دل و جان جوانان در همه جای گیتی سازماندهی می کردند در این حصار تسخیرناپذیر از کار بازماندند و نتیجه همانست که در تاریخ افتخارات ایران در شمار بلندترین قله هاست. امروز دولت و ملت بخصوص مسؤولان امور آموزش و پرورش و دیگر مسائل جوانان، باید حفاظت از آن سد منبع را بزرگترین وظیفه ای انسانی و انقلابی خود بدانند.

از خداوند متعال علو درجات شهدای دانش آموز و دیگر شهیدان این مرز و بوم و صبر و اجر بازماندگان آنان را خواستارم.

سید علی خامنه ای (۲۴ فروردین ۱۳۷۷)

مقدمه :

چه بسا که نوجوانی زمینی، بزرگ مردی آسمانی می شود. مگر نه این که پیامبر (ص) اُسامه نوزده ساله را به خاطر شجاعت و درایتش بر همه شیوخ عرب فرمانده کرد و مگر نبودند نوجوانانی در کربلا که علم و پرچم دفاع از ولایت برداشتند.

درس را هر کجا که باشد باید آموخت، روزی پشت میز مدرسه و روزی هم پشت خاکریز جبهه.

خوشبخت کسی است؛ که بفهمد کدام درس اهمیّت بیشتری دارد، کلاسش کجاست و معلمش کیست.

به هر حال در زمانه ای نه چندان دور نوجوانانی از همین کوچه پس کوچه های شهر ما درس و بازی شان را رها کردند و راه آسمان را در پیش گرفتند.

حالا اگر خوب ببینی بر سر همان کوچه پس کوچه ها نام آنها به یادگار مانده. هر چند دیگر جبهه ای در کار نیست ولی امتحان همیشه هست، خدا کند بشود امتحان را خوب پس داد.

مثل این ها که زندگی نامه و وصیت نامه شان را می خوانی ...

کتاب شهدای دانش آموز مجموعه ای از وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران می باشد که در این کتاب **۷۹ شهید دانش آموز شهرستان های تنکابن ۶۲ شهید و عباس آباد ۱۷ شهید** به همت جمعی از دانش آموزان و دانشجویان و طلاب کانون فرهنگی، تبلیغی همکلاسی آسمانی تدوین و چاپ شده است.

همچنین مراتب تشکر و قدردانی از مجموعه هایی همچون آموزش و پرورش، بنیاد شهید، کنگره شهدای سپاه، انجمنهای اسلامی دانش آموزان، بسیج دانش آموزی و ... که در جمع آوری اسناد و اطلاعات مربوط به شهدا و امور چاپ همکاری نمودند را داریم.

پروردگارا! قلب مقدس حضرت ولی عصر(عج) را از همه ی ما خشنود کن. روح مطهر امام بزرگوار و ارواح طیبه ی شهدا را از ما خشنود و راضی بگردان. آن چه گفتیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده و آن را به کرمات از ما قبول کن.

والسلام علی عبادالله الصالحین

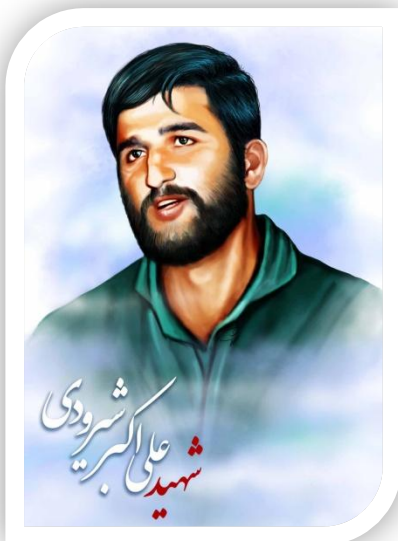
میثم عادل - تابستان ۱۳۹۷

این کتاب را تقدیم می نمایم به روح مطهر امام(ره) همه شهدایان راه حق، علی الخصوص

سرلشکر خلبان شهید علی اکبر (قربان) شیرودی

خلبان تیز پرواز آسمان ایران که ساعتی از جنگ فاصله نگرفت و چنان جنگید که شهید دکتر چمران او را «ستاره درخشان جنگ کردستان» نامید و شهید تیمسار فلاحی او را «ناجی غرب و فاتح گردنه ها» خواند.

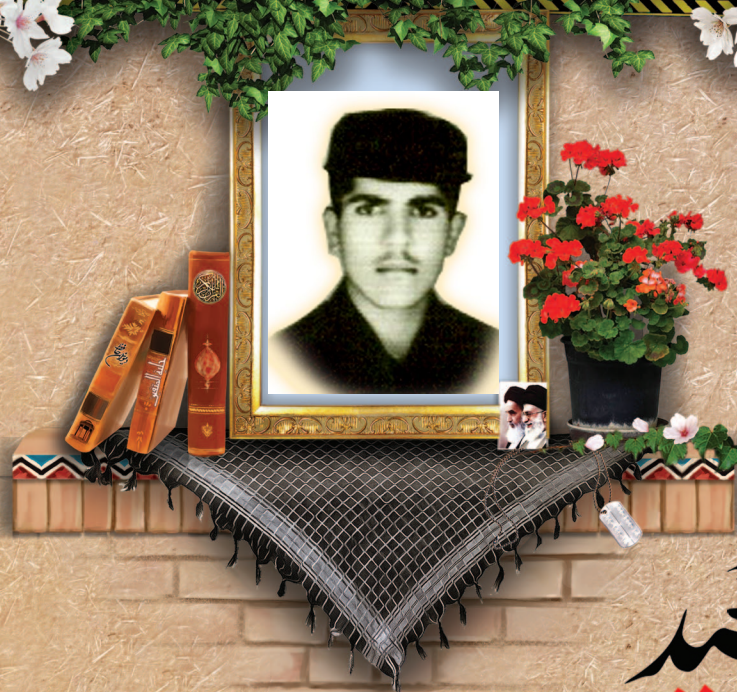
باشد که دستگیر و راهنمای امروز و فردای ما باشند. انشاءالله



نام پدر : محمدعلی	تاریخ تولد: ۱۳۳۴/۰۱/۲۰
تاریخ شهادت : ۱۳۶۰/۰۲/۰۸	محل تولد : تنکابن
محل شهادت : کرمانشاه	نحوه شهادت : اصابت گلوله ضد هوایی دشمن به هلی کوپتر
بازی دراز - دشت ذهاب	

فهرست:

نام شهید	نام خانوادگی شهید	صفحه	نام شهید	نام خانوادگی شهید	صفحه
شهرستان تنکابن					
فرشاد	آزادپخواه	۱	ابوذر	کوده حاتمیان	۸۳
محمد	آزاری	۳	علی	کوهستانی	۸۷
مجید	اکبر کمالی	۵	محمد	کیامرادی	۸۹
داوود	امین چورته	۷	عیسی (چنگیز)	گلیچ	۹۱
جعفر	امینی	۹	بهروز	گلیچ	۹۳
ابراهیم	امیرصادقی	۱۱	ناصر	گلیچ ثالث	۹۵
رحیم	بابکی	۱۴	حسین	گلین رستمی	۹۷
اسماعیل	بابکی	۱۶	علی رضا	گلین زلفی	۱۰۰
ندا	باقری رودسری	۱۸	محمد	محدث دیلمی	۱۰۲
محراب	پورغلامی	۲۰	ولی	محمدیانی	۱۰۴
ناصر (یوسف)	جورا ابراهیمیان	۲۲	حسن	مرزحسینی	۱۰۶
محمد صالح	حاجی پور	۲۴	علیرضا	مرشدی	۱۰۹
شهریار	حیدری	۲۶	علی	مسلمی	۱۱۱
عزیز	خانی الموتی	۲۸	ارسلان (ضیاء)	مشهدی	۱۱۳
بابک (صفر علی)	خشکروند منصور	۳۰	علی اوسط	منصوری	۱۱۵
علیرضا	خشکروند منصور	۳۲	کامران	میرمحمد	۱۱۷
یزدانقلی	دوهزاری	۳۴	احمد	نچار گلین	۱۱۹
محمد رسول	رئوف مهرپور حسینی	۳۶	رضا	نجفی گیری	۱۲۱
محسن	رسولیان خشک بیجاری	۳۸	رحمانقلی	نصیری راد	۱۲۳
محمد	سلحشور چو کامی	۴۰	رضا	ولی زاده علی آبادی	۱۲۵
سیدمجید	سلیبی	۴۲	فیروز	هاشمی	۱۲۷
سیدشتیا (حسن)	سلیمی	۴۴	کاظم (ضیاء)	یونسیان	۱۲۹
شهرستان عباس آباد					
علی	سلیمی پور	۴۶	روح الله	ابراهیم کلاری	۱۳۱
حمیدرضا	سیدی	۴۸	رمضان	احمدعباسی	۱۳۳
محمد (بهرام)	سیدی	۵۰	امان الله	اسماعیل کلاری	۱۳۵
پرویز	شعبانی نژاد	۵۲	محمد	باطبی	۱۳۷
چنگیز	شکوری	۵۴	ابوطالب	پورعلی	۱۳۹
رحمت الله	شیخ حسین نژاد	۵۶	علیرضا	جاری	۱۴۱
محمد رضا (محمد)	شیرود صفری	۵۸	حامد	حامد نژاد	۱۴۳
هادی	صدیقی تنکابنی	۶۰	حجت الله	حسینی روشن	۱۴۵
بهروز	صیادی	۶۲	یوسف (سعدان)	خستوی	۱۴۷
علی اکبر	عبدالرحیمی	۶۴	موسی	داود نتاج ملکشاه	۱۴۹
ابراهیم	عبدالله پور	۶۶	بهرام	رفیعی راد	۱۵۱
احمد	عصری	۶۸	صفر	زینتی	۱۵۳
ایرج	علی زاده تکامجانی	۷۰	حسن	علی کراتی	۱۵۵
مسیب	غنمی	۷۲	کاوه (معراج)	محمدعباسی	۱۵۷
علی	فراهانی	۷۴	صفر علی	نشتایی	۱۵۹
جمشید	قلی زاده	۷۷	عباسعلی	ولی ادیبی	۱۶۱
رمضانعلی	کامیاب	۷۹	سیدمحمدجواد	هردورود هاشمی	۱۶۳
شهرزاد (شهریار)	کشاورزی	۸۱			



همکلاسی

فرشاد آزادیخواه

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز فرشاد آزادیخواه
فرشاد آزادیخواه در ۲۹ اسفند ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فانوس
خدابخشی و پدرش صفرعلی آزادیخواه پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزار مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید فرشاد آزادیخواه در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۱/۱۵ منطقه شلمچه عملیات
تکمیلی کربلای ۵ در اثر اصابت تیر و سوختگی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای خرم آباد
شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

فرشاد آزادیخواه

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام او که عرشش به قطره های اشک یتیمان به لرزه درآید و به یاد آنکه عشقش به طپش های قلب عاشقان بیفزاید. وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قَبَلُوا أَوْ مَاتُوا لِيُرْفَعَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ - و آنانکه کافر شده و تکذیب آیات خدا را کردند، آنها را عذاب و خواری و ذلت است و آنانکه در راه رضای خدا از وطن خود هجرت گزیده و در این راه کشته شده اند و یا مرگشان فرارسید، البته خدا رزق و روزی نیکویی در بهشت ابد نصیبشان می گرداند که همانا خداوند بهترین روزی دهندگان است. به نام خدا، به یاد مهدی عزیز و به یاد شهدای کربلای ایران. خداوندا، بارالها، شرمم می آید بگویم شهادت را نصیب من کن، خجالت می کشم این حرف را از دهان خود بیرون آورم. خداوندا، پروردگارا، معبودا، من عاشق نیستم ولی عاشقان در راهت را دوست می دارم. خداوندا، مخلص نیستم ولی مخلصان در گاهت را دوست می دارم. خداوندا در راهت سوخته ام ولی سوختگان در گاهت را دوست می دارم. الهی، این بدن ملک توست، انشاءالله که عبد توست. با آن هر چه می خواهی معامله کن. اگر می خواهی آن را بسوزانی، بسوزان. اگر می خواهی آن را تکه تکه کنی، بکن. اگر می خواهی آن را بی سر کنی، چنین کن و اگر می خواهی این پیکر را مانند مولایم، اباعبدالله لگدمال ستوران کنی، چنین کن. و اگر می خواهی مانند عباس، عموی تشنگان حسین، بدنم را بی دست و پا کنی، چنین کن. ولی از تو می خواهم تو را به عزت زهرای فاطمه با این بدن ضعیف قهر مکن و دوری مکن. چرا که اگر بدانم تو از عذابم لذت میبری، بسم الله. اگر بدانم که با بدن سوخته ام شادمان می شوی، بسم الله. کور باد آن چشم ها که غیر تو را ببیند و کر باد آن گوشی که برای غیر تو بشنود، بریده باد دستی که برای غیر تو حرکت کند، بریده باد آن پای که برای غیر تو راه برونند. خداوندا، پروردگارا، تو را سپاس که دستم را گرفتی و به طرف خود کشاندی. خدایا تو را کرنش که به پایم خلخال زدی و به سوی خود رهنمون نمودی. خدایا تو را شکر که به گوشم فرمان داده ای که غیر از کلام تو را نشنود. خداوندا، پروردگارا، شاید بتوانم به حرّات، البته آن جرّاتی که آن راهم تو دادی، بیان کنم که هیچ چیز را خود نتوانستم بشناسم الا آنکه تو آن را به من شناساندی. اگر سبیل تو نبود، هرگز هیچ چیز را نمی شناختم. در واقع هم نمی توانم بشناسم از خود تو گرفتم یا پیامبرانت.

پدر و مادر عزیز و برادران و خواهران گرامی! شمارا به آن چیزی وصیت می کنم که علی ابن ابیطالب هنگام مرگ چنین وصیت نمود: اوصیکم عبادالله بتقوی الله - ترجمه: تقوا را پیشه کنید تا خیلی از حجاب ها از پیش چشم شما برداشته شود. وصیت به برادران و خواهرانم این است که بعد از مرگ من اشک نریزید و لباس سیاه بر تن نپوشید و بر سر و کله خود نزنید. اگر اشکی بخاطر من ریخته شود، راضی نیستم و اگر هم اشکی را که از چشمان شما جاری می شود بخاطر امام حسین (ع) و بخاطر خودتان پایین بریزید، چون دشمن در همه جا هست، حتی در منزل انسان. دشمن با گریه کردن شما خیلی خوشحال میشود. نگذارید و کاری نکنید که دشمن پوسیده مان شاد شود. و در ضمن، تذکری که به خواهرانم دارم این است که حجاب اسلامی را بخوبی رعایت کنند و می توانند با همین حجاب ننگ داشتن خود، مشت محکمی به دهن یاوه گویان شرق و غرب بزنند. ضمناً، یک قطعه شعری که نمی توانم در دلم نگه دارم و خیلی هم مهم است باید خدمت خواهرانم عرض کنم. ولی اما خواهرم، به تو از فاطمه اینگونه خطاب است / که ارزنده ترین زینت زن، حفظ حجاب است. و خواهرم! سیاهی چادر تو کوبنده تر از سرخی خون من است. حجاب را کاملاً رعایت کن. بدینوسیله بعرض تمام بازماندگان عزیز خود می رسانم که اولاً از یکایک آنها التماس دعا دارم. ثانیاً، طلب عفو. در اینجا نکته ای را که لازم می دانم تذکر دهم این است که من این راه را با شناخت کامل انتخاب کرده ام و هیچ زور و اجباری در انتخاب این راه در کار نبوده است، لذا از تمام دوستانم به خصوص پدر و مادر عزیزم و برادران و خواهران، خواهشمندم که مرا ببخشید و چنانچه از من ناراحتی به آنها رسیده است، آن را به بزرگی خود ببخشید. وصیتی که به برادرانم دارم این است که امام عزیزمان را تنها نگذارید و قدر این نایب امام زمان را بدانید و اگر خدمتش مشرف شدید، سلام من حقیر را نیز به او برسانید و هرگز فریب این منافقان و ابرقدرتها را نخورید. در ضمن، این بنده حقیر را در گلزار روستای حسین آباد دفن کنید.

مرگ اگر مرد است گونزد من آی / تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

من ازو جانی ستانم جاودان / او زمن دلقی ستانم رنگ رنگ

فرشاد آزادی خواه

مورخ ۱۳۶۵/۷/۱۵



همکلاسی آموز

محمد آزاری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد آزاری
محمد آزاری در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده صغری
هدایی و پدرش علی آزاری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید محمد آزاری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۲ منطقه مهران عملیات کربلای ۱ در
اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای نشتارود شهرستان شهید پرور تنکابن
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد آزاری

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ

«و آن کسی را که در راه خدا کشته شد، مرده نپندارید بلکه او زنده ابدیست ولیکن همه شما این حقیقت را درنخواهید

یافت» (قرآن کریم)

خدایا، تو می دانی که من عشق به اسلام و قرآن و امام و انقلاب می ورزم و آرزوی پیروزی اسلام را بر کفر جهانی دارم و برای همین هم با روحیه ای آکنده از عشق به تو و اسلام عزیز به مبارزه با کفار برخاستم. اگر قرار است که این تن و بدن سرانجام بمیرد و درون خاک برود، پس چه بهتر که با رگبار گلوله سوراخ سوراخ شود و به ملاقات الله و خدای خویش برود. اگر این گل های تازه از غنچه باز شده پرپر می شوند، برای این است که اسلام عزیز در خطر می باشد و بر ما جوانان است که برای پاسداری از اسلام و ناموس خودمان عازم جبهه های حق علیه باطل شویم. به تمام برادران و خواهران توصیه می کنم که یاری وفادار برای امام خمینی باشند و از دستورات امام پیروی نمایند.

بارها، در این دنیا که نتوانستم آنطور که تو می خواهی زندگی کنم. پس مرگم را آنچنان قرار بده که لااقل بتواند به اسلام کمک نماید. خدایا تو خود می دانی که فقط و فقط برای رضای تو عازم جبهه می شوم و تا پیروزی نهایی رزمندگان اسلام در جبهه، خواهم ماند و با صدایان مزدور مبارزه خواهم کرد و اینک با دلی آکنده از عشق به تو و اسلام و قرآن عازم جبهه های حق علیه باطل می شوم. از خداوند بزرگ می خواهم که توفیق جانبازی در راه اسلام را به این بنده حقیر بنماید. و برای این به جبهه میروم که از اسلام و قرآن دفاع نمایم و در این راه مقدس شهید شوم. امیدوارم که اگر در این راه کشته شدم، از کشته شدگانی باشم که با نیت خالص باشم و از خداوند منتان می خواهم که مرا از این قدر عظیم محروم نگرداند.

در پایان، چند سخنی با شما مردم ایران دارم. هیچگاه در هیچ حالی خدای بزرگ را فراموش نکنید و همیشه به یاد او باشید و او را حاضر و ناظر بر اعمال و رفتار خود بدانید و از امام خمینی و دستورات او پیروی نمایید و در تمام حالات او را پشتیبانی نمایید. و به خواهران عزیز توصیه می نمایم که حجاب خود را رعایت کنند؛ چرا که سیاهی چادر زنان از سرخی خون شهید بالاتر است.

در پایان از خواهرانم و برادرم می خواهم که اگر کوچک ترین لغزش از من دیده اند، مرا عفو نمایند. و همچنین پدر و مادر خوب و مهربانم که مرا با هزاران سختی بزرگ کرده اید و انتظار دارید که نتیجه زحماتتان را بدهم ولی آیا سزاوار است که من در خانه، در پیش شما باشم و دشمنان اسلام در خاک وطن ما؟ آیا مگر من از علی اکبر و علی اصغر بالاترم؟ پس من باید در این راه قدم بردارم و اگر شهید شدم، باید افتخار کنید.

در ضمن، اگر شهادت نصیب شد، مرا در مزار شهدای نشتارود و در کنار دیگر شهدا دفن کنید.

و تا زنده ام این دعا را بر لب دارم که: خدایا، پاکم کن و بعد خاکم کن.

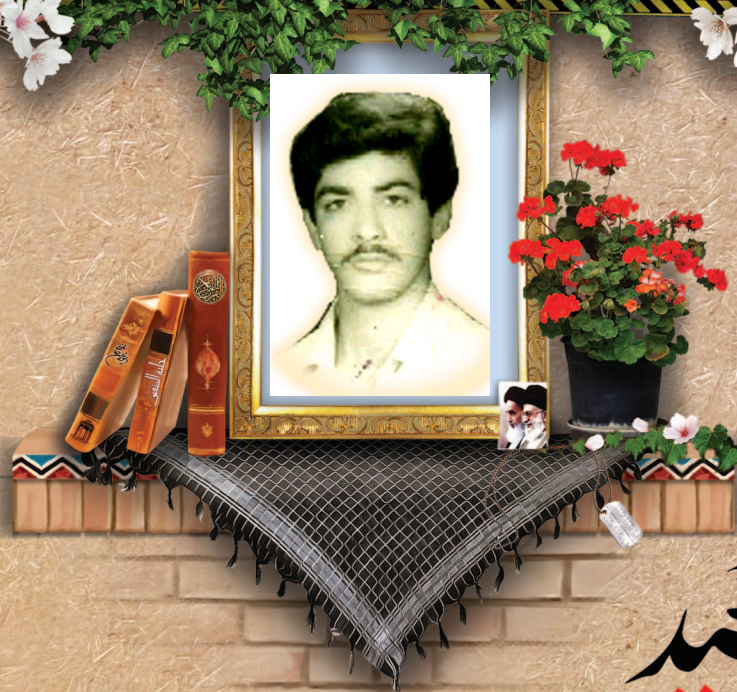
خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار - خدایا، خدایا، رزمندگان اسلام، پیروزشان بگردان

در راه خدا تن به خطر باید داد / در مقدم انقلاب سر باید داد

آن شیرزنی که شوهرش گشت شهید / میگفت در این راه پسر باید داد

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

محمد آزاری - ۶۵/۲/۲۳



همکلاسی آموز

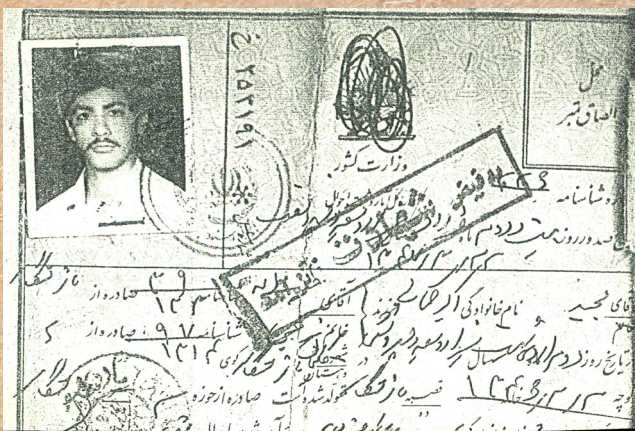
مجید اکبرکمالی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مجید اکبر کمالی
مجید اکبر کمالی در ۲ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
نرجس نارنج آقایی و پدرش حبیب الله اکبر کمالی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.

شهید مجید اکبر کمالی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۳ منطقه سومار در اثر جراحات
وازرده شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید
بزرگوار پس از یکسال تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد
بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



شماره کاد: ۲-۱۱۲-۱۳۲۲
 تاریخ صلح: ۱۳۴۲/۱۱/۲۲
 پیوست

پستخانه
 جمهوری اسلامی ایران

ستاد معراج شهدای ایران
 تهران - تهران

ما شهادت را بگفوز عظیم می دانیم و ملت ما هم شهادت را بد جان و دل قبول می کند. «امام خمینی»

«گواهی شهادت»
 بدینوسیله گواهی می شود برادر رزمنده با مشخصات زیر به فیض عظیم شهادت نائل شده اند و این برگه بمنزله مجوز انتقال پیکر پاک ایشان می باشد.

نام: مجید نام خانوادگی: اکبر کمالی نام پدر: محمدعلی نوع عضویت: شماره پلاک: ارگان مربوطه: اعزامی از: محل خدمت: سپاه: لشکر / تیپ: ۸۸ گردان / واحد: تاریخ شهادت: محل شهادت: سومار علت شهادت: جراحه و آرزو عامل شناسایی آورنده:

دارد
 غسل ندارد

وسایل همراه شهید:

۱-
 ۲- آدریس، تنگابن
 ۳-
 ۴-
 ۵-
 ۶-
 ۷-

نام و نام خانوادگی و امضاء: ۱ - تحویل گیرنده
 ۲ - تحویل دهنده



همکلاسی آموز

داوود امین چورته

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز داوود امین چورته
داوود امین چورته در ۱ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
مریم جیر کریمی و پدرش محمدعلی امین چورته پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته فرهنگ و ادب در مدارس تنکابن با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید
بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید داوود امین چورته در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۹/۱۹ منطقه بستان در اثر اصابت
خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید
بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سلیمان آباد شهرستان شهید پرور تنکابن استان
مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

داوود امین چورته

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات و ویژگی های بارز شهید:

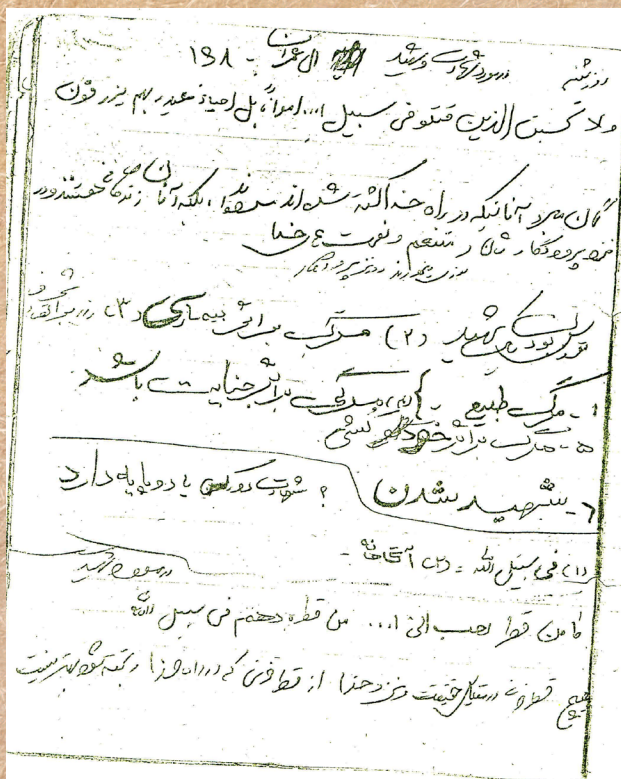
شهید متواضع و فروتن ، اهل کمک کردن به فقرا ، حساس بر روی حجاب، اهل نماز و روزه، مهربان و پر جنب و جوش بود.

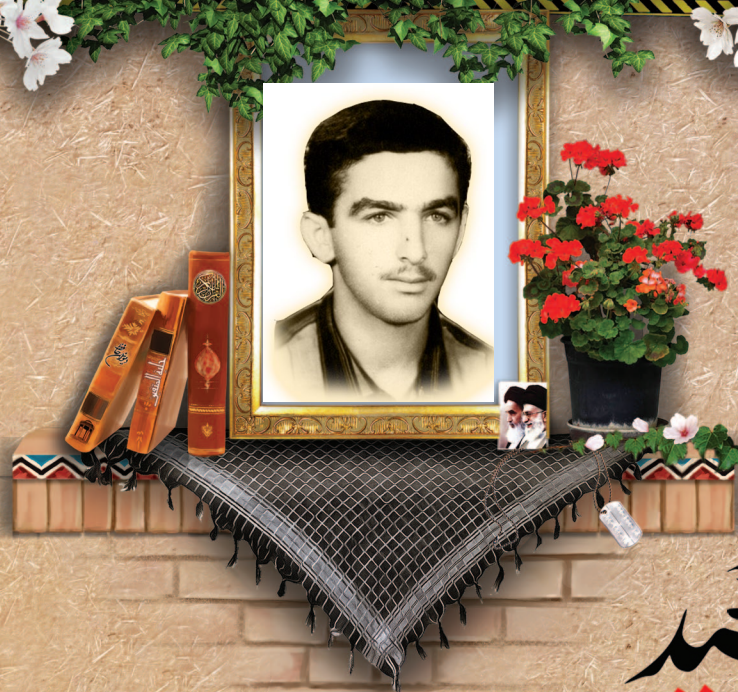
برادر شهید - ارسلان می گوید: ایشان به خاطر رفتار خوب و جاذبه ای که داشتند افراد زیادی با ایشان دوست بودند و هر روزه بر دوستان ایشان اضافه می شد، حتی بعد از شهادت ایشان افراد زیادی از مناطق مختلف می آمدند و خود را دوست شهید معرفی می کردند. بعد از هفته ها که اکثر مردم و دوستان برای تسلیت گفتن به منزل مان می آمدند، نوجوانی به منزل ما آمد و خود را همراه شهید معرفی نمود و گفت که در آموزشی چالوس با او آشنا شده و در منطقه هم او را دیده است و با دیدن و برخورد ویژگی های اخلاقی و چگونگی بیان و رفتار ایشان علاقمند شدم و بعد از این که فهمیدم ایشان شهید شدند. به هر سختی بود آدرس شما را پیدا کردم تا خودم را به این جا برسانم و جالب این جاست همان نوجوان بعد از آن قضیه به عنوان داماد بزرگ خانواده ی ما می باشد.

عضو پایگاه - نگاهیانی شبانه - نوشتن شعار بر روی دیوار.

در اوقات فراغت در کار کشاورزی به پدر و مادر کمک می کرد.

والسلام - روحش شاد





همکلاسی آموز شهید

جعفر امینی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جعفر امینی
جعفر امینی در ۲۲ مرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ربابه بهره ور
و پدرش مسیح امینی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته راه و ساختمان در مدارس تنکابن با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید
بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید جعفر امینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۱۷ منطقه بانه عملیات
کربلای ۱۰ در اثر اصابت خمپاره ۶۰ و متلاشی شدن بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و
در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای
شیرود شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

جعفر امینی

بسمه تعالی

با درود و سلام بر روان پاک شهدا و به امید پیروزی رزمندگان اسلام و با درود به آن شهیدانی که با خون خود، تربت پاک کربلا را رنگین کردند و از خونهای آنها، هزاران لاله روید و این لاله ها دوباره پرپر شدند و به خاک افتادند و پوسیده شدند و هیچ خبری از آنها نیست و تنها اسمی هست و هیچگونه احترامی نسبت به آنان وجود ندارد.

«از نظر دین مبین اسلام، من وظیفه دانستم که مقداری وصیت نامه که برای هر فرد مسلمان واجب است بنویسم»

باز هم با سلام به آقایان، آقا صاحب الزمان، وصیت نامه خودم را شروع می کنم. من در برابر خداوند، یک موجود بسیار ریز و کوچکی هستم که با کوچکترین اشاره خداوند، مرده و بعد زنده می شوم. از خداوند می خواهم که این لطف را در حق ما بنماید و ما را با آن شربت شیرین آشنا سازد.

برادران حزب الله! من وقتی شهید شدم، شما موظف هستید که اولاً رسالت را به انجام رسانید. ثانیاً سنگر عبادی - سیاسی نماز جمعه را ترک ننمایید. ثالثاً نسبت به جنگ حساس و تیزبین باشید و برای هر شهیدی ارزش قائل شوید، بدون اینکه کبر و غرور در شما راه پیدا کند.

مقداری با خواهران حزب الله: خواهران و مادران من! شما باید همیشه راهرو خون آن سالار شما، حضرت فاطمه زهرا (س) باشید و حجاب خود را حفظ کنید و نسبت به بدحجابی حساس باشید. اما آن دسته از خواهرانی که حجابشان کامل نیست، شما خودتان آن حجاب را کامل کنید؛ چون ممکن است کامل نبودن حجاب این دسته از خواهران، غریزه هر جوانی را بروز دهند. سفارش دیگر من این است که شما به زنانی که بدحجاب هستند، حتماً بگویید که: انسان بدون حجاب، مانند درخت بدون برگ می باشد.

به قول شهید مظلوم، آیت الله بهشتی:

«اگر بی حجابی نشانه تمدن است، پس حیوانات متمدن ترین مخلوقات روی زمین هستند.»

ای کسانی که در تشییع جنازه من شرکت می کنید، به چند نکته توجه کنید: اولاً به این شعر عمل کنید:

مادر جان! امت را بخاطر من نگران / تابوت مرا روی دست حزب الله بگردان

و بعد از شهید شدنم، مرا در زیر پای پدرم، شهید مسیح امینی، دفن کنید. ثانیاً، کسانی که قلب مادرم را به درد آوردند و مرا ناراحت کردند، پای جنازه من حاضر نشوند.

مقداری برای برادرم: برادر عزیزم! من وقتی شهید شدم، اولاً ایمان خودت را کامل کن و سنگر نماز جمعه را ترک نکن. ثانیاً هر لحظه باید به خانه سر بزنی و مشکلات این مادری که سال ها برای ما زحمت کشید را رفع کنی و مامان را تنها نگذاری؛ چون او چندین سال است که تنهایی را قبول کرد و صبر نمود. پس تو با این کار خود سعی کن که کاسه صبر این مادر محنت کشیده ات را لبریز نکنی. بعد از شهادت من، او بیشتر تنها می شود و تو باید در این موقع، جای من و پدرت را پر کنی.

امیر جان! باز هم می گویم که نباید آن درخت بیماری باشی که با هر بادی بلرزی. سفارش دیگر من این است که جان تو و جان امام، امام عزیز را غریب و تنها نگذار.

والسلام

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی، حتی کنار مهدی، خمینی را نگهدار

شب ۶۶/۱/۲۵ ساعت ۱۲:۴۰



شهدای امروز

ابراهیم امیرصادقی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ابراهیم امیرصادقی
ابراهیم امیرصادقی در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
صبورا تازه آبادی و پدرش صادقعلی امیرصادقی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید ابراهیم امیرصادقی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۴ منطقه مهران عملیات
کربلای ۱ در اثر اصابت ترکش به سر و پا و دستها و متلاشی شدن شکم شهید شیرین شهادت
را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
روستای نعمت آباد شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت
مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ابراهیم امیرصادقی

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام و درود به پیشگاه امام زمان و نایب برحقش، امام خمینی و با سلام و درود بر شهیدان محراب و با سلام و درود بر شهیدان کربلای ایران و با سلام و درود به امت بیدار دل و جان پر کف وطن اسلامی.

خدایا، بارالها، پروردگارا، معبودا، معشوقا، مولایم، من ضعیف و ناتوان که تحمل درد از دست دادن پاهایم را ندارم، پس چگونه میتوانم عذاب تو را تحمل نمایم. خدایا و ای بخشنده، از گناهانم درگذر. تو کریمی و رحیمی. خدایا، با تو پیمان بسته بودم تا پایان راه بروم و پیمان خود همچنان استوار بمانم. خدایا، هایو هوی بهشت را می بینم. چه غوغایی که حسین به پیشواز یارانش آمده، صحنه فرشتگان ندا می دهند که همزمان ابراهیم، همراهان موسی، همدستان عیسی، همکیشان محمد(ص)، همسنگران علی(ع)، همفکران حسین(ع)، همگامان امام خمینی، از سنگر کربلا آمده اند. چه می گوئی؟ خدایا به محمد(ص) بگو پیروانش حماسه آفرینند. به علی(ع) بگو که شیعیانش قیام بپا کرده اند و به حسین(ع) بگو که خوش در رگ ها می جوشد. بگو از آن خونها، سرها روییده و ظالمان سرها بریند اما باز هم سرها روئید و خواهد روئید. خدایا، می دانی چه می کنم. می پنداری که چگونه شمع ذوب می شود؟ از مردن که نمی هراسیم. اما می ترسم بعد از ما، ایمان را سر ببرند. اگر بسوزیم روشنایی می رود و دوباره جای خود را به شب می سپارد. پس چه باید کرد؟ از یک سو باید بمانم تا شهدای آینده شویم و از سوی دیگر باید شهید شویم تا آینده بماند. هم باید امروز شهید شویم تا فردا بماند و هم باید بمانیم تا فردا شهید شویم. عجب دردی! چه می شود امروز شهید شویم و فردا زنده، تا دوباره شهید شویم. آری، همانا یاران به سوی مرگ رفتند در حالی که نگران فردا بودند. پس ای یاران! حال که ممکن است دوباره زنده شویم تا شهید آینده شویم، پس به هوش باشیم تا فردا شهید شویم.

ای خواهران، ای برادران، ای جوانان، ای پیران، راه سعادت بخش حسین(ع) را ادامه دهید و حسین را زنده کنید. ای مردم! منطق ما منطق حسین است که در مقابل ظلم می گوید ای کانونهای شر و فساد و بدنام، ای مردم بدعاقبت و بدیخت، گوش های خودتان را باز کنید که برای آخرین بار سخنان خودم را به شما میگویم. آیا فکر کرده اید که پس از کشتن ما در دنیا به نان و نوایی خواهید رسید؟ یا کانهای خود را مجلل تر خواهید نمود؟ هیئات، هیئات. می بینم روزی را که شما از هر ذیلی، ذلیل تر و از هر درمانده ای، بیچاره تر خواهید بود. ای دشمنان اسلام و انقلاب، شما امیدوارید که ما در برابر یزیدیان زمان و دشمنان خدا سرفروذ آوریم؟ هرگز! به خدا پناه می بریم که اینچنین به خواری و ذلت تن دردهیم. ما از حسین آموختیم. سیادت و سروری در روح و جان ما موج می زند. عزت و شرف به ما حکم می کند که برای مرگ آغوش باز کنیم. آه چقدر مشتاقم که هر چه زودتر به این جوانان شهید بیوندم!

علی(ع) می فرماید: لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَى عَلَيَّ مِنْ مِئْتَةِ عَلَيِّ الْفَرَّاشِ

اگر هزار ضربه بر فرق من فرود بیاورید که به این وضع کشته شوم، بهتر است در بستر با یک بیماری بمیرم.

علی(ع) به امید شهادت زنده بود و اگر این آرزو را از او می گرفتند، زندگی برایش بی معنی و بی مفهوم بود. ما مردم بسیار به زبان، علی، علی می گوئیم. اگر با حرف کارها درست می شود از ما شیعه تر در دنیا نیست. اما اگر تشیع حقیقی باشد که هست و اگر به معنی علی(ع) و علی گونه باشد، کار خیلی مشکل است. امام حسین(ع) وقتی به طرف کربلا می رفت، اشعاری می خواند که معنی آن این است: اگر چه دنیا بسیار دوست داشتنی است، دنیا آدم را به طرف خود می کشد اما خانه پادشاه الهی بالاتر و عالی تر است. اگر مال دنیا را آخر کار باید گذاشت و رفت، پس چرا انسان آن را در راه خدا انفاق نکند و اگر این بنای ما ساخته شده است که آخر کار بمیریم، پس چرا در راه خدا با شمشیر قطعه قطعه نشویم؟

آری، منطق، منطق حسین است که اینچنین جوانان به حسین(ع) می پیوندند. ای مردم، بدانید من با امام خمینی، میثاق بسته ام و به او وفادارم و او به اسلام و قرآن وفادار است و اگر چند بار مرا بکشند و زنده ام کنند، از او دست نخواهم کشید.

ای مردم، می خواهید واقعیت را برای شما بگویم؟ وصیت من و وصیت تمامی شهدا این است: چه کسی از ما به وصیت های شهدا عمل کرده است؟ پس چه وصیتی می توانم بکنم در حالی که کسی به وصیت های دیگر شهدا عمل نکرده تا به وصیت من عمل کند؟ با این حال شاید آیندگان دنبال کنندگان و وصایای شهدا باشند.

چند خطی برای شما امت بیدار دل و هوشیار می نویسم. ای پدر و مادر گرامی، می دانم داغ فرزند مشکل و می دانم چه مشقتی برای بزرگ کردن من تحمل کرده اید. پس بخاطر خدا شکینا و صبور باش و با بردباری خود، پیام رسان خون شهدا باشید. من می دانم گریه کردن برای شهدا ثواب دارد، اما قبل از اینکه بخاطر من گریه کنید، به یاد شهدای کربلا بگریید؛ زیرا حسین(ع)، سالار شهیدان است. پس اول به یاد حسین(ع) گریه کنید. ای پدر و مادر و برادران و خواهرانم و دوستانم! من که از منزل حرکت کردم، تمام فکرها را کردم. ممکن است جنازه ام دستتان نرسد، ممکن است اسیر شوم و ممکن است مفقود شوم. تقاضای من از شما این است که اگر جنازه ام به دست شما نرسید، ناراحت نباشید؛ زیرا این روح است که پرواز می کند و به لقاءالله می پیوندد. پس جسم انسان جز مثنی از خاک نیست و این روح انسان است که ارزش دارد. پس بخاطر نرسیدن جنازه من ناراحت نباشید؛ زیرا جنازه من هر کجا که باشد، روحم به یاد شماست و در کنار شماست.

ابراهیم امیرصادقی

پدر و مادرم، می دانم که در دوران پیری که باید دست شما را گرفت، ولی نگرفتم و به منطقه جنگی رفتم ولی باید بگویم که رضای خداوند در این بود که در بستر نمیرم. چون مولا علی (ع) مردن در بستر را ننگ می دانست. با تمام این ها امیدوارم که حلالم نمایید و دوری هایی را که برای رضا خداوند تحمل کرده آید، به من ببخشاید.

چند سخن هم با برادرانم: برادرانم! هر چند در این مدت عمر کوتاه که برابم آنقدر طول کشید، نتوانستم آنچنان که شایسته است، دینم را نسبت به شما ادا کنم و امیدوارم که به بزرگی خودتان مرا ببخشید. برادران عزیزم، امیدوارم که تقوی را که شایسته هر شیعه است، سرلوحه کار خود قرار دهید تا در زندگی دنیوی و اخروی خود موفق باشید و با هم مهربان باشید. با مسائل جزئی از هم دور نشوید؛ زیرا در مواقعی هستیم که دشمن شما را از پای در خواهد آورد.

چند کلام هم با خواهرانم: خواهران عزیز! از زمانی که به یاد دارم، پاکدامنی و فقط حجاب را در شما دیده ام؛ زیرا همه ما در خانواده ای بزرگ شده بودیم که زندگی بر اصل ایمان استوار بود و باز هم سفارش می کنم شما را به تقوی و حفظ حجاب، که یکی از نشانه های یک زن مسلمان است.

چند کلام هم با برادران و خواهران کل کشور و شهر و روستای خودم: برادران و آشنایان، تا کی باید در خواب بود و تا چه وقت باید خود را فریب داد و حقیقت را نپذیرفت؟ من نمی دانم برای شما مردم، چگونه مطلبی بنویسم که می دانم کسی بدان عمل نمیکند. چون چه کسی به وصایای شهدای عزیزمان عمل نموده است؟ باز هم من نیز بر حسب وظیفه، چند نکته ای را که وصایای دیگر شهدای عزیزمان نیز بود، یادآور می شوم. برادران حزب الله! خود را آنقدر کنار نکشید تا آدم هایی را که به عناوین مختلف از قبیل جاه طلبی و ضعیف کردن نیروهای مردمی است، خود را جای شما قرار دهند و تیشه به ریشه انقلاب و اسلام زنند و این وظیفه امت حزب الله است که جای اینگونه افراد را پر کنند و افراد ناسالم را طرد نمایند.

سخنم به تمامی مردم این است: من راضی نیستم و خداوند هم راضی نخواهد بود، کسانی را که باره من که همان راه امام امت موافق نیستند، در مراسم ختم من شرکت کنند. از برادران همفکر خودم می خواهم که این مطلب را با خط درشت بنویسند و بر سر در مسجد و یا وادی بزنند و در ضمن از برادرانی که خالصانه از اول تشکیل گروه مقاومت برای رضا خداوند کار کرده اند، تشکر می کنم که این برادران از اول شروع انقلاب برای پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی کوشش کرده اند و از این برادران عزیز می خواهم پایگاه را در دست بگیرند تا دوباره مانند سالهای گذشته، فعال بمانند. از مسئولین تقاضا دارم مسئولینی را انتخاب کنند که شرایط مسئول بودن یک پایگاه را داشته باشند. از برادران گرامی می خواهم که همیشه جبهه ها را گرم نگهدارند و پشت جبهه ها را نیز محکم، گروه مقاومت را بطور گسترده حفظ کنید. همیشه گوش به فرمان امام بزرگوار باشید. و از شما خواهران و برادران حزب الله خواهش می کنم که مبارزه با بی حجابی و بدحجابی را شروع کنید و نگذارید این افراد آگاهانه و یا ناآگاهانه خون شهدا را پل پیروزی خود قرار دهند و از تمام مسئولین خواهش میکنم که تفرقه ها را کنار بگذارند و برای این مردم کار کنند؛ نه اینکه یک عده ای را دور خود جمع کنند و بر علیه دیگری صحبت کنید و آن دیگری نیز چنین کند. از شما خواهش می کنم که در کنار هم بنشینید و اختلافات را کنار بگذارید و برای رضای خدا کار کنید و از تمام مردم می خواهم که شعار را کنار بگذارند و بجای شعار، عمل کنند. یکی از وصیت های مهم من این است که من چون به رشته پزشکی زیاد علاقه داشتم و نظرم بر این است هنگامی که دشمن در میان باشد، باید او را از بین برد، باید دین و کشور حفظ شود. وقت برای تحصیل هست اما اگر دیر حرکت کنیم، دین و کشور و استقلال از بین می رود که دیگر نمی توان بدان دست یافت و بدین دلیل از مسئولین و پدر و مادر و دوستانم خواهش می کنم اگر جنازه من بدست شما رسید و ارزش این را داشت که این جنازه ناقابل که دیگر ارزشی ندارد و چون در این دنیا نتوانستم برای این ملت کاری انجام دهم؛ بنابراین از شما تقاضا دارم جنازه مرا به دانشگاه تحویل دهید تا برادران رشته پزشکی آزمایشات لازم را انجام دهند. از همه شما تقاضا دارم اگر جنازه من سالم بود، وصیت مرا اجرا کنید و از شما می خواهم اگر جنازه من به درد دانشجویان نمی خورد، مرا در مزار روستای نعمت آباد، کنار دوستان قدیمی، به خاک بسپارید.

از تمام مردمی که آنها را ناراحت کرده ام، حلالیت می طلبم و امیدوارم که مرا مورد عفو قرار بدهند. و اگر از کسی طلبی دارم، به او بخشیدم و مقداری پول در بانک دارم، که از شما می خواهم که مقداری از آن را به حساب صد ۱۰۰ امام پرداخت کنید و مقدار دیگر آن را کمک به دبیرستان امام تحویل دهید؛ هر چند مقدار آن کم است. امیدوارم که بخاطر این امر مرا ببخشید و از دبیران و تمام کسانی که در تعلیم و تربیت ما کوشش کرده اند، کمال تشکر را دارم و اگر اشتباهی از من سر زده، مرا به بزرگی خود عفو نمایند و از دانش آموزان عزیز تقاضا دارم تا آنجا که می توانند، کوشش کنند که خود تعلیم علم نیز مبارزه ای علیه جهل و استکبار است. دوباره از خانواده عزیزم و امت حزب الله حلالیت می طلبم. از پدر و مادرم و دامادهایم که وسایلی من پیش آن هاست، اگر دوستانم وسایلی مرا از شما تقاضا کردند، به آنها بدهید. خدایا، جندالله را که با سوگند به تارالله در لشکر روح الله برای شکست عدوالله و استقرار حزب الله زمینه ساز حکومت جهانی بقیه الله است، حمایت کن.

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار. از عمر ما بکاه و به عمر او بیفزای. منتظری نستوه محافظت بگردان. رزمندگان

اسلام پیرویشان بگردان.



شهدای آسمان

رحیم بابکی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رحیم بابکی
رحیم بابکی در ۱۸ مرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فیروز کوه استان تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نرگس عباسی
و پدرش محمد بابکی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید رحیم بابکی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۲ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵
در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای نشتارود شهرستان شهید
پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رحیم بابکی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ
بجنگید تا دیگر فتنه در زمین نباشد.

خدایا آن روزی که تصمیم به شهادت گرفتم و از همه چیز خود گذشتم و برای اولین بار وصیت نامه نوشتم از همه دردها و غم‌ها آزاد شدم. ای خدای بزرگ! دست از جهان شسته‌ام و برای ملاقات تو به کربلای خوزستان آمده‌ام، از تو می‌خواهم مرا با اصحاب امام حسین (ع) محشور کنی، آرزو دارم که بر خاک داغ خوزستان در خون خود بغلطم و به یاد عاشورای امام حسین (ع) خود را بر قدم مقدسش بیافکنم و این عقده (هزار و چهار صد ساله) که بر دلم فشار می‌آورد و همیشه می‌گفتم: (یالینتی کنت معک) را بگشایم.

با درود و سلام بر منجی بشریت حضرت مهدی (عج) و نائب بر حقش امام امت، خمینی بزرگ و با درود و سلام بر رزمندگان دلیر و شجاع که مشتاقانه در راه گشایش راه کربلا تلاش می‌کنند.

اینجانب رحیم بابکی فرزند محمد، دارنده شماره شناسنامه ۱۳۰۷ صادره از (فیروزکوه) با شما خانواده عزیز و با ملت بزرگ ایران سخنی دارم: پدران و مادران! در شهادت عزیزانتان ناراحت نباشید، چون شهدا به والاترین مقام اخروی می‌رسند که پیامبر فرمود: اشرف الموت قتل الشهداء، بهترین مرگ‌ها شهادت است. از پدر و مادرم می‌خواهم که با صبر انقلابیشان نشان دهند که والدین دو شهید هستند.

برادران و خواهران: پشتیبان ارتش و سپاه و جبهه و جنگ باشید که بازوی قوی و مستحکم امام هستند. برادران حزب الهی! نگذارید اسلحه‌ای که از دست ما رها شده است بر زمین بیفتد، هر چه بیشتر جبهه‌ها را پر کنید که سرور آزادگان صحن و سرای خود را با دست خود آب و جارو کرده است.

شما خواهرم! سعی کن پیام رسان واقعی کربلای ایران باشید. دولت‌های شرق و غرب و رژیم سفاک عراق بدانند که شهیدان ما خود را با پوششی از خون گرم و سرخشان برای خدا مزین کرده و عروس شهادت را در آغوش خواهند کشید.

از پدران و مادران تقاضا دارم که از جبهه رفتن فرزندانشان ممانعت به عمل نیاورید. از همه شما می‌خواهم که نمازهای جمعه و جماعت را با شکوه تر برگزار کنید، در نماز هایتان امام و رزمندگان را دعا کنید و برای نماز اهمیت بیشتری قائل شوید.

با هر وضعی که بودم با لباس خونینم به خاکم بسپارید و بگوئید: حسین جان (ع) بسیجی‌های ما (هل من ناصر ینصرنی) تو را پاسخ دادند.

از همه کسانی که از من ناراحتی دیده‌اند امیدوارم که حقیر را ببخشند و از شما طلب بخشش دارم و از آن کسانی که میتوانند و نیروی رزمی دارند می‌خواهم که به جبهه‌ها بروند و از آن کسانی که نمی‌توانند، می‌خواهم که با پشتیبانی خود رزمندگان را دل‌گرم نگهدارند. از همه شما سر نماز هایتان التماس دعا دارم.

خدایا چنان کن سرانجام کار / تو خشنود باشی و ما رستگار

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار

خدایا خدایا رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان

زیارت کربلا نصیب ما بگردان آمین یا رب العالمین

والسلام، سرباز کوچک اسلام و امام، رحیم بابکی - ۱۳۶۵/۱/۹



شهدای سراسر آموز

اسماعیل بابکی

هواشہید

زندگی نامہ شہید دانش آموز اسماعیل بابکی
اسماعیل بابکی در ۱۲ دی ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فیروز کوه استان تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نرگس عباسی
و پدرش محمد بابکی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شہید بزرگوار در فعالیتہای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذہبی مدرسہ و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شہید اسماعیل بابکی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا بہ اسلام خدمت می کرد کہ در جبهہ
جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۳/۲۳ منطقہ جفیر در اثر موج انفجار شہد
شیرین شہادت را نوشید و در جوار رحمت الہی جای گرفت. پیکر پاک شہید بزرگوار پس از
تشییع در گلزار شہدای نشتارود شہرستان شہید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید
و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطہرش.

اسماعیل بابکی

بسم رب الشهداء و الصدیقین

وصیتنامه سرباز کوچک اسلام و امام، اسماعیل بابکی ۶۲/۱/۱۷ - به نام الله، پاسدار حرمت خون شهیدان، درهم کبنده ستمگران به آنانی که در راه خدا کشته می شوند، مرده مگوئید، بلکه آنان زنده اند و در نزد خدایشان، روزی می خورند. بارالها، تو شاهد باش که تلاشمان نه به آن خاطر است که به قدرتی برسیم و یا در نزد مردم، مقام و شوکتی یابیم. پروردگارا، به ما توفیق خدمت به قرآن و اسلام و امت اسلام عنایت فرما. اینک که در حال اعزام به کربلای حسین می باشم، می خواهم به عنوان اینکه یادگاری بعد از من در بین شما باشد، وصیتنامه ای می نویسم که تا حداقل گوشه ای از وظایف را انجام داده باشم. با سلام و درود به روان پاک شهیدان، زندگان تاریخ و سلام بر حسین، این پرچمدار نهضت، و سلام بر امام امت، پیر جماران، حامی مستضعفان، خمینی کبیر و سلام بر خدمتگزاران اسلام. سلام بر شما امت حزب الله همیشه در سنگر و سلام بر حسین. سلام بر عباس، سقای کربلا و سلام بر بیت المقدس، سلام بر فرزند رسول الله که امروز برای برپایی و زنده نمودن اسلام، برخاسته و ما سر از پانشناخته، برای پیروزی حق بپا خاسته ایم و سلام بر رزمندگان اسلام و سلام بر مهدی عجل الله تعالی فرجه شریف. و حال اینکه با یاری الله و با عزمی راسخ برای یاری دین حق برخاسته ایم، باید بگویم که اینجانب، اسماعیل بابکی، فرزند محمد بابکی، دارنده شماره شناسنامه ۱۲۱۷، صادره از آسور، با توجه به فرمان امام امت و اعتقاد داشتن به یگانگی خداوند تعالی و ایمان به رسول الله، بعنوان آخرین پیغمبر و قرآن به عنوان کتاب و امام عصر به عنوان آخرین امام و اعتقاد داشتن به اسلام به عنوان آخرین دین بپا خاسته ام و هیچگاه با تبلیغات سوء، این راه را پیش نگرفتم؛ بلکه آگاهانه، هدفم را انتخاب نموده و تا آخرین نفس و آخرین قطره خون، در هر کجا که باشم، با دشمنان مبارزه نموده، تا اینکه با به دست آوردن پیروزی حق بر باطل در هلهله پیروزی ها، خداوند شهادت را نصیبم سازد و در هر کجا باشم، این را بدانید که تسلیم نخواهم شد. و ای دشمنان! بدانید که ما راست قامتان جاودانه در تاریخ باقی خواهیم ماند. پدر جان و مادر جان! مگر من از علی اکبر حسین (ع) بالاترم که آنان خونشان را برای آبیاری این نهال، بر زمین ریخته شود و من نظاره گر این همه شهادتها باشم؟ مگر خون من از خون آنان سرخ تر است؟ پدر جان! اگر فرزندان را برای یاری حسین از دست دادی، ناراحت نباش، چون در هر زمان که باشیم، باید رسالت انسان زیستن مان را بر جهان اعلام داریم. باید خون ها داد تا اسلام زنده بماند. مادر جان! تو زحمت ها کشیدی، تو بیداری ها کشیدی و من مرهون زحمات تو هستم. تویی که مرا تربیت نمودی و اینکه باید بدانی که در جوار حق تعالی در پیش سرور زنان، زهرا (س) روسفید هستی. تو نیز صبر پیشه کن و تو نیز شکر خدای بجای آر که فرزندی داشتی و برای قرآن و اسلام فدا نمودی و بدان که «ان الله مع الصابرين». خداوند، یاور صابران است. خواهر جان! اینک که در چنین شرایط قرار گرفتی، تو نیز زینب باش و زینب گونه، پیام رسان خون شهدا باش. خداوند به شما نیز صبوری عنایت فرماید.

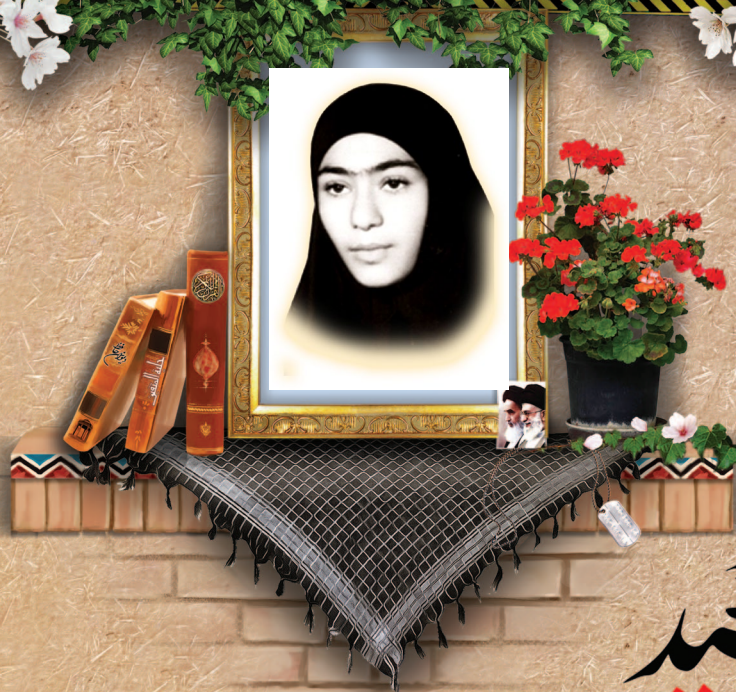
حال وصیتی دارم با شما امت حزب الله، با شما خواهران و مادران ایرانی. خواهران عزیز! وصیتم به شما این است که حجاب اسلام را رعایت کنید و بدان که خواهر ما سیاهی چادر تو و حجاب اسلامی تو، کوبنده تر از سرخی خون من است.

اما شما ای برادران! از شما می خواهم که امام را تنها نگذارید. امروز شماها هستید که باید رهروان خط سرخ شهادت باشید، فقط خود را مشغول تحصیل ننمایید و بدانید که طبق فرمان فرماندهی کل قوا، امام امت، خمینی کبیر که امروز واجب است هر کس که نیروی جنگیدن دارد، به جبهه برود و این کار بر همه کارها مقدم است. نمی گویم که تحصیل نکنید، نه! تحصیل بکنید ولی تحصیلاتتان برای خدا باشد، نه برای رسیدن به مقامی.

اما شما پدران و مادران جبهه ها نیز همیشه چشم انتظار کمک مالی شماست. امروز رزمندگان منتظرند که با پشتوانه گرم شما بتوانند برای فتح کربلا بپا خیزند. امروز مسجدها سنگر شماست و نماز جمعه و جماعت نیز اسلحه شما. امروز صفوف مستحکم شما، تیری است بر قلب دشمن. امروز آوای بلند وحدت شما، لرزه ای بر اندام دشمن فرود می آورد. از شما می خواهم که بیشتر به دعاها توجه کنید. دعای کمیل و توسل را فراموش نکنید. برای حسین گریه کنید. امام را فراموش نکنید. امام را دعا کنید. حافظ قرآن باشید. اخلاق اسلامی را رعایت کنید. تقوا را پیشه خود سازید. زیاد وقت گرامی تان را نخواهم گرفت و تنها وصیتم به شما این است که برای من گریه نکنید. در شهادت من سیاه نباشید و بر سر نزنید. برای حسین گریه کنید. بدانید که خداوند شما را نیز جزء اصحاب حسین قرار خواهد داد. من فکر نمی کنم که به کسی بدهی داشته باشم و هر کس که از من طلبی دارد، به پدرم مراجعه و وصول نمایند. از اموال دنیا چیزی ندارم. فقط مقداری پول است که پدرم، بدهی ام را اول بدهد و بقیه آن را به انجمن اسلامی آسور دهد. برادران انجمن اسلامی آسور! انشاءالله خداوند یاریتان کند. بیشتر برای این انقلاب زحمت بکشید و هرگز زیر بار ظلم نروید. ای ظالمان! بدانید که ثروتمان و علمتان برای شیطان است و شما خود شیطانید و حيله شیطان سست و بی محتوا است.

در مورد محل دفن من، پدرم خودمختار است. برادران من! سعی کنید که شما نیز خدمتگزار این ملت باشید. اگر اسلحه من بر زمین افتاد، تو ای وصی من، آن را بردار و بر قلب دشمن برکوب و بدان که پیروزی و با صوت قرآن بر دشمنان برکوب. قرآن را فراموش مکن. امیدوارم که با شهادتم توانسته باشم مسئولیت خود را نسبت به انقلاب و اسلام ادا کرده باشم. همه شما را به خدا می سپارم. والسلام

من الله توفیق - سرباز کوچک اسلام - اسماعیل بابکی - ۶۲/۱/۱۷ - «۱۷»



همکلاسی آموز

ندا باقری

هوالشهید

زندگی نامه شهیده دانش آموز ندا باقری در ۳۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در استان تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه مهدی پور و پدرش محمدعلی باقری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس تهران با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهیده ندا باقری در سنگر مسجد و مدرسه به اسلام خدمت می کرد و سرانجام در تاریخ ۱۳/۰۳/۱۳۶۴ منطقه کوی گیشا(کوی نصر) تهران در اثر شکستگی جمجمه در برخورد با جسم سخت(بمباران هوایی) شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ندا باقری

بسم الله الرحمن الرحيم

سال ۱۳۴۸ خانه محمدعلی رودسری با صدای گریه فرزندش شور و حال دیگری یافت.

ندا در روز سیزدهم خردادماه سال ۱۳۶۴ در جریان بمباران هوایی شهر تهران به همراه پدر و مادر و خواهرش (رقیه مهدی رودسری، نغمه باقری رودسری و محمدعلی باقری رودسری) به شهادت رسید.

مزار پاکش در گلزار شهدای تنکابن قرار دارد.

شهیده ندا باقری رودسری فرزند محمد علی در سال ۱۳۴۸ تحصیلات خود را تا سال دوم متوسطه در مدارس شهر تهران گذراند. نخستین سال‌های دفاع مقدس را درک کرد و در حالی که برای رشد و اعتلای فرهنگ اسلامی آرزوهای سرشاری را در دل می‌پرورانید در ۳ خرداد ماه ۱۳۶۴ زمانی که برای دیدار یکی از اقوام به تهران رفت، در پی حمله ددمنشانه هوایی رژیم بعثی در خون خود غلتید و شهد شیرین شهادت را نوشید.

والسلام- روحش شاد

تاریخ ۱۳۶۴/۵/۳۰
 شماره ۱۰/۳/۱۰۰۰
 پیوست

چاپ روزنامه رسمی... د.د.د.
 س ۲۲ - ش ۲۶ - ا ۶۲

وزارت امور حقوقی و تنظیم اسناد
 دادگستری جمهوری اسلامی ایران



بنام خداوند متعال

به :
 از : مرکز پزشکی قانونی
 موضوع : گواهی فوت

بدینوسیله گواهی مینماید :

جسد ندا فرزند محمدعلی شهرت باقری رودسری
 که در تاریخ ۱۳۶۴/۳/۰۳ فوت نموده است. در تاریخ ۱۳۶۴/۳/۰۳
 در این مرکز توسط پزشک قانونی و با حضور بازپرس کشیک دادسرای تهران
 مورد معاینه قرار گرفته و علت مرگ شکستگی جمجمه در اثر جسمی
سخت (بمباران هوایی)
 و جواز دفن بشماره ۲۰۵۱ بنام وی صادر گردیده است. ح.
 ۶۴/۳/۱۳ -

مسئول صدور گواهی مرکز پزشکی قانونی . سادات



شهدای سراسر آموز

محراب پورغلامی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محراب پورغلامی
محراب پورغلامی در ۱۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
مرضیه فولادی و پدرش اکبر پورغلامی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته برق در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت
سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محراب پورغلامی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۰ منطقه خرمشهر پادگان
حمید عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین
شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع
در گلزار روستای تشکون شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا
قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محراب پورغلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خدا. خدایی که همه ما را خلق کرد. ما از اول چیزی نمی دانستیم. همه ما در شکم های مادرمان بودیم که به دنیا آمدیم. از دوران کودکی چیزی نمی دانستیم. خداوند به ما همه چیز داد تا بزرگ شدیم. ما را به دنیا آورد تا شاید روزی سپاسگزار او شدیم. آنانی که رفته اند، کار حسینی کرده اند و آنانی که مانده اند باید کار زینبی بکنند و گرنه یزیدیند.

برادر و خواهر عزیزم! همه ما خوب می دانیم که این جنگ را صدام یزید نوکر اربابانش بر ما تحمیل کرده است. صدام به خیال خام خود گفت حتما کار ایران را یکسره می کنیم ولی این فکر را نکرد که پیروزی از آن ملت مسلمان و مبارز ایران است. این ملت مسلمان ایران بود که با مشت خالی بر رژیم ۲۱۰۰ ساله پهلوی پیروز شدند. می میریم، می جنگیم، سازش نمی پذیریم. و ای برادر و خواهرم! کشته می شوم ولی هیچ وقت ظلم را بر خود راه نمی دهم. من از خداوند می خواهم که گناهی که کرده ایم، بخشیده و تمام جوانان را به راه راست هدایت کند.

من از الان حاضر شدم که به عنوان یک سرباز اسلام، از خاک میهن دفاع کنم که به دست دشمن ناپاک نرود. من دوست دارم که در راه خدا و میهن خود بجنگم و آخر هم شهید بشوم. برای من گریه نکنید، شهید شدن در راه خدا گریه ندارد. من از پدر و مادر و برادرانم و خواهرانم و از آشنایانم می خواهم که دنباله رو من، دنباله رو اسلام باشند؛ چون خودم راه اسلام را انتخاب کرده ام و می خواهم در راه خدا شهید شوم. من به عنوان یک داوطلب به جبهه جنگ حق علیه باطل می روم تا از میهن اسلامی خود دفاع بکنم و به یاری خداوند به تمام ابرقدرت های جهان درسی بیاموزیم.

این ملت ایران، خواستار جمهوری اسلامی شدند و تا آخرین قطره خون خود از میهن خود دفاع می کنند. این ملت ایران از مرگ هیچ هراسی نداشتند. بکشید ما را، ما بیدارتر می شویم.

خداوند، از تو می خواهیم که امام امت، خمینی کبیر را تا انقلاب مهدی، تو را به جان مهدی، خمینی را نگهدار. خداوند، از تو می خواهیم که این انقلاب ما را به پیروزی برسانی.

خدایا، تمام مسلمانان جهان را از دست دشمنان پیروز و سربلند بگردان.

خدایا، از تو می خواهیم انتقام خون شهدا را از دشمنان بگیر.

خدایا، بر خانواده های شهدا، صبر و پیروزی عنایت بفرما.

خدایا، از تو می خواهم که شهادت را نصیب ما قرار بده.

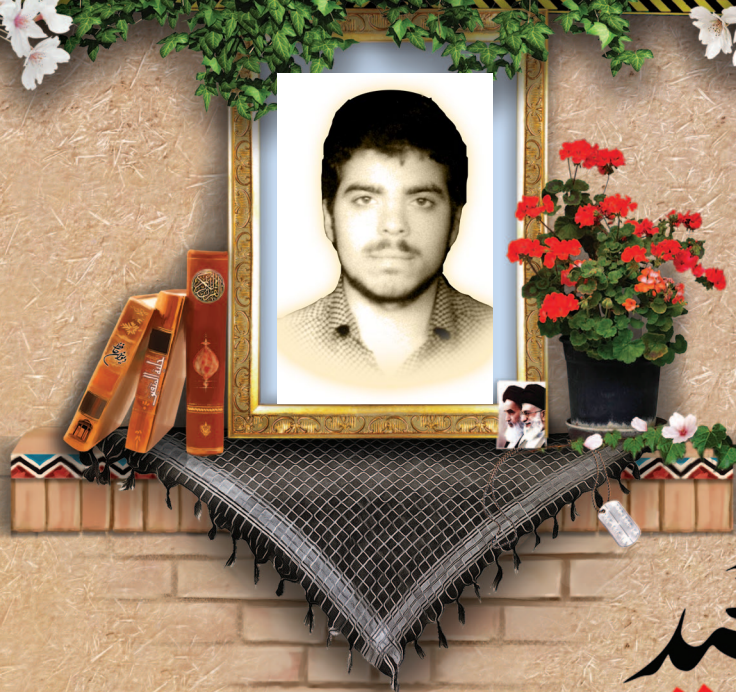
خدایا این شهادت یک سعادت است، این سعادت را نصیب ما قرار بده.

خدایا، هر چند که ما این سعادت را نداریم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

وصیتنامه مهراب پورغلامی

شب چهارشنبه - ۶۰/۱۰/۱۲



شهدای آسمان

ناصر جورابراهیمیان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ناصر جورابراهیمیان در ۶ مرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه جورابراهیمیان و پدرش علی جورابراهیمیان پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید ناصر جورابراهیمیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۳ منطقه چیلات-دهلران عملیات والفجر ۶ در اثر اصابت ترکش به سر و پا شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای بالابند شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ناصر جورابراهیمیان

بسمه تعالی

(آنانی که در راه خدا شهید می شوند مرده میندارید؛ بلکه آنان زندگان جاویدند و نزد پروردگارشان روزی می خورند).
 به نام الله، پاسدار حرمت خون شهیدان و به نام الله، در هم کوبنده ستمگران. به نام خدایی که به ما جان داد که در راه او بیازیم. سلام و درود بر منجی عالم بشریت، حضرت آقا امام زمان و نایب برحقش، امام خمینی و سلام و درود بر روان پاک شهدای اسلام از هابیل تا شهدای کربلا و از شهدای کربلا تا شهدای کربلای ایران.
 اینجانب سرباز کوچکی از سربازان اسلام، جهت رفتن به جبهه لازم دانستم نکاتی یادآور شوم. خداوندا، از تو سپاسگزارم که عمر مرا در چنین دوران قرار دادی تا من بتوانم از اسلام و دین مقدس محمدی دفاع نمایم. خداوندا، از تو آرزوی شهادت می طلبم. خداوندا، هر چند که لیاقت شهادت را ندارم، ولی تو با کرم خود، شهادت را نصیب من کن.
 سخنی با ملت ایران: ملت ایران! قدر این انقلاب و امام را بدانید و از خدا بخواهید که این امام را تا انقلاب مهدی (عج) برای ملت ستمدیده ایران نگه دارد. از امام حمایت کنید. کاری نکنید که خدای ناکرده قلب امام از ما ناراحت شود.
 اگر امام از ما ناراحت شد، خدا از ما ناراحت می شود. ملت ایران! ای کسانی که الان وصیتنامه مرا می خوانید، وحدت را حفظ کنید و با هم وحدت داشته باشید و از تفرقه و فتنه جویی پرهیز کنید و نماز جمعه، این عبادت سیاسی را ترک نکنید و به این منافقان، مهلت ندهید که کار آنها تمام است و همه آنها را از کشور خودتان بیرون کنید. ملت ایران! رزمندگان در جبهه خالصانه جان خویش را در راه اسلام می دهند. شما هم در پشت جبهه به آنها کمک کنید. البته کمک می کنید. من باید از شما ملت قهرمان پرور تشکر کنم.
 ملت ایران! از شما تقاضای عاجزانه دارم که جنگ را مسئله اصلی قرار دهید و همچنان از جنگ پشتیبانی کنید. جوانان خود را تشویق کنید بروند به جبهه و در جبهه از اسلام دفاع کنند تا انشاءالله اسلام در سراسر جهان پیاده شود. و تو ای امام! من به فرمان مقدس شما به جبهه میروم تا فرمان خدا را اجرا کنم.
 اما ما به ما دستور بدهید تا به فرمان شما تا بغداد با پای پیاده می رویم و صدام را دست بسته تحویل شما خواهیم داد. اما ای کاش که صدها جان داشتیم در راه تو که همان راه خداست، می دادم. اما من باید از شما تشکر کنم که ما را از گمراهی نجات دادی و راه سعادت و شهادت را که بهترین مرگ است، به ما نشان دادی. من تا آخرین قطره خونم از اسلام دفاع خواهم کرد.
 آنانی که رفتند، کاری حسینی کردند و آنانی که ماندند، باید کار زینبی بکنند.
 خداوندا چگونه زیستن را به من بیاموز، چگونه مردن را خود خواهم آموخت.
 و سخنی با مادرم: مادرم! از اینکه جوانت در راه اسلام شهید شد، شما نباید ناراحت باشید. مادر گرامی! باید افتخار کنی که فرزند ناقابل داشتی که در راه اسلام شهید شد. مادرم! شما نباید از این که من در پیش شما نیستم، ناراحت باشید و از شما میخواهم که امام را دعا کنید. مادرم! اگر چه نتوانستم در این دنیای فانی، فرزند خوبی برای شما باشم، لاقبل به بزرگی خود مرا ببخشید. مادرم! وقتی که شهادت این فرزند خود را شنیدی، خوشحال باش و لباس سیاه نپوش و از مادران شهید داده درس بگیر و صبر داشته باش و هنگامی که ناراحت می شوی، بر قبر من بیا.
 و از خواهرانم می خواهم که از شهادت من ناراحت نباشند و حجاب خود را نگهدارند که خواهرم، حجاب تو خونین تر از خون من است و در نهایت پوشش اسلامی می باشد. برای رزمندگان دعا کنید.
 از برادرانم می خواهم که راه مرا ادامه دهند و همین که سلاح من از دست می افتد، بگیرند و به دفاع بروند.
 در پایان، چند سخنی دارم. چند تا روزه قضا دارم که اگر نتوانستید بگیرید، چنانچه از مال پدرم برای من رسید، آن را صرف من و کفاره گناهانم قرار بدهید و به فقرا و در راه انقلاب خرج کنید.
 خداوندا، فقط یک آرزو از تو دارم و آن شهادت است. خدایا، این پیر جماران را تا انقلاب مهدی، او را نگهدار. خداوندا، رزمندگان ما را پیروز بگردان.

والسلام

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار



شهدای سراسر آموز

محمد صالح حاجی پور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد صالح حاجی پور
محمد صالح حاجی پور در ۲ آذر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
زهرا پاک نهاد و پدرش حشمت الله حاجی پور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه دانشسرای تربیت معلم در مدارس تنکابن با موفقیت
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید
بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محمد صالح حاجی پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه ام الرصاص
عملیات کربلای ۴ در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۱ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار
روستای گلیجان شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار
عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد صالح حاجی پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با ذرود و سلام به پیشگاه حضرت مهدی، یگانه منجی عالم بشریت و قلب عالم امکان و با سلام به امام امت، این نجات دهنده بشریت از ظلمت به سوی سعادت و با سلام به پیروان روح الله و ناظران و جبهه الله از سالکان راه داور گرفته تا خانواده های شهیدپروز و با سلامی گرم به ارواح طیبه تمام شهدای اسلام، بالاخص شهدای مظلوم بسیجی و بالخصوص شهدای گمنام و مفقودالثر.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

بعد از ظهور اسلام در دنیای پر از ظلم و فساد، ناگهان مردی از سلاله پاک رسول الله، طلوع می کند و گمراهان را نجات میدهد. زمانی که اسلام دوباره جان می گیرد و ریشه می کند، ناگهان دژخیمان و سفاکان زمان، تیشه را برداشته و به سوی ریشه این پیکر، حمله ور می شوند. در این میان، جوانان پاک و مسلمان، به سوی دفاع از این پیکر مقدس برمی خیزند. زمانی که جنگ بر ما تحمیل شد، در آن غروب خونین، زمانی که صدای اذان از مناره های مساجد در آبادان، خرمشهر، در دزفول و دهلاویه به گوش می رسید، ناگهان چکمه پوشان تاریخ، این از خدا بی خبران، مساجد را بر روی مسلمانان خراب کردند و خانه ها را بر روی مادران و فرزندان بی گناه فرود آوردند و البته، خون هر یک از این شهیدان، خود تیری است بر قلب دژخیمان.

آنجایی که مادری در جبهه های خون رنگ جنوب، خاکریز به خاکریز و سنگر به سنگر به دنبال چیزی از فرزندش می گردد، خود به خود این سوال پیش می آید که این چه روحیه ای است که اینگونه جوانان را به سوی شهادت می کشاند. آیا اینها غیر از این است که مدرس شان، حسین (ع) است؟

آری، اینان درس شجاعت و شهامت را از مولایشان گرفتند و سینه را آماج رگبار گلوله ها قرار می دادند. ای عزیزان که صدای صامت را می شنوید، اسلحه برگزید و کمر همت برنیدید که امروز، اسلام غریب است. امروز اسلام بیکس و تنهاست. آری، اینک که خداوند من، مرا پذیرفت و شهادت را نصیبم کرد، احساس شعف، شادی و غرور می کنم؛ چرا که راه حسین شهید را رفتم.

و اما از تو ای پدر و مادر عزیزم! معذرت می خواهم که اطاعت از شما نکردم و شما را رنجاندم. امیدوارم که مرا عفو کنید. و اما تمامی کسانی که از من به هر نحوی بدی دیدند، به بزرگواری خودشان، مرا ببخشند. از خواهران و برادرانم هم معذرت می خواهم به هر نحوی که به آنها بدی کردم.

و در آخر مقدار دارایی اندکم را به دست تو ای پدر مهربانم می سپارم و به هر راه، چیزی که خواستی، خرج کن.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

نخلستان های آبادان - ۶۵/۱۳۰



شهدای آسمان

شهریار حیدری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز شهریار حیدری
شهریار حیدری در ۳۱ تیر ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش کبری
شریف‌نیا و پدرش نورالدین حیدری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید شهریار حیدری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ منطقه شلمچه در اثر اصابت
ترکش خمپاره به سر و صورت و سینه شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۴ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار
شهدای شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان
و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

شهریار حیدری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالَ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

به نام الله، پاسدار خون شهیدان، با درود و سلام فراوان بر منجی عالم بشریت و با درود و سلام فراوان بر شیر مردان جبهه حق که درس آزادگی و شهامت و رادمردی را آموختند و بر شهدای گرانقدر اسلام که درس شهادت را از مولای متقیان خود، حسین ابن علی یاد گرفتند.

اینجانب، شهریار حیدری، فرزند نورالدین، تاریخ تولد ۱۳۴۹، با توجه به موقعیت حساسی که برای جمهوری اسلامی پیش آمده بود، بر خود به عنوان یک مسلمان، واجب دانستم که برای حفظ آبروی اسلام و کشور اسلامی خود به میدان بشتابم و به ندای حسین گونه رهبران، لبیک گویم. در اینجا این مطلب را باید به دشمنان اسلام اعلام کنم که راهی که من و امثال من انتخاب کرده ایم، کورکورانه نبود، بلکه ما این راه را عاشقانه انتخاب کرده ایم و از جان دادن مان در این راه هم هیچ دریغی نداریم؛ چرا که راهمان راه صراط المستقیم است. در اینجا باید شکر گویم که مرا توفیق شرکت در این نبرد جانانه برای رضای خود را داد و باید شکر گویم او را که مرا لایق مردن در راه خود دانست.

در اینجا خطاب به امت مسلمان باید متذکر شوم که در این مقطع خاص از زمان که جهان در روبروی ما ایستاده است و ما را از هر نظر، چه از نظر تبلیغاتی، چه نظر تحمیلی و چه از نظر هجوم تبلیغاتی، مورد حمله قرار داده اند. مانند آنکه می خواهند ما را ببلعند. آیا باید بنشینیم و نگاه کنیم؟! آیا باید در خانه بنشینیم و منتظر باشیم که دیگران بروند؟! نه! اینطور نیست! بلکه باید همه بسیج شویم و جهاد کنیم تا خودمان را از این آتش نجات داده و حق مان را از آنها بستانیم.

برادران و خواهران! مسئله اصلی بر سر آبروی اسلام است. بیایید اگر تا حال تکانی نخوردیم، از همین حالا تصمیم بگیریم و برای حفظ آبروی اسلام جهاد کنیم. لاقلاً اگر هم در جبهه حضور پیدا نمی کنید، در پشت جبهه مبارزه کنید.

خطاب به شما ای جوانان، الان مرحله ای از عمر خود را می گذرانید که بسیار حساس است. کوچک ترین لغزشی شما و هدفتان را تغییر می دهد و منحرفتان می کند. شما در سنی به سر می برید که شیطان با کوله باری از غل و زنجیر به گرد شما می چرخد و می خواهد شما را به دنبال خود بکشد. پس بیایید خدا را مدنظر قرار داده و همواره او را حاضر و ناظر به اعمال خود قرار دهید تا شیطان از شما دوری کند. در اینجا باید این سوال را از خود بکنیم که به اسم، مسلمان بودن کافی ست؟ خیر! بلکه شرکت در جنگ برای دفاع از آرمان مقدس اسلام، از اهم واجبات است. از آن جایی که قرآن تکلیف می کند که هر مسلمان وظیفه دارد برای یاری رساندن به دین مبین اسلام باید همیشه در صحنه حاضر باشد.

چند جمله سخنی دارم با برادران حزب الله محل، تنها چیزی که مرا بسیار رنج می داد تفرقه میان شما بود. من نمی دانم که چه کسی میان شما تفرقه و اختلاف انداخت، ولی به هر حال باید تفرقه را کنار بگذارید و با هم متحد شوید که یکی از شرایط حزب الله بودن، وحدت میان آنها و برادری است. با هم متحد شوید تا کسی نتواند در شما رسوخ کند که اتحاد و همبستگی شما همواره اهداف شوم عمال شرق و غرب (منافق) را ختنی خواهد کرد. و از این آیه شریفه اطاعت کنید که می فرماید:

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

در آخر وصیتم، برادران و خواهران را دعوت می کنم به تقوی الهی و سفارش می دهم به حفظ حجاب اسلامی که براستی، خواهرم! حجاب تو کبنده تر از خون من است.

همچنین والدین گرامی ام، از شما که یک عمر برایم زحمت کشیده اید و مرا بزرگ کرده اید و یک سرباز اسلام ساختید، کمال تشکر را دارم. مرا ببخشید که نتوانستم وظیفه فرزندی را نسبت به والدین، انجام دهم و از مصیبتی که بر شما وارد شد، هیچ ناراحت نباشید. اشک مریزید. صبور، مقاوم و استوار باشید تا دشمنان اسلام از صبر و شکیبایی تان نابود شوند.

در آخر، از امت مسلمان و دوستان و آشنایان که مرا می شناسند و از من بدی و اهانتی دیده اند، به بزرگی خود مرا عفو کنند.



شهدای سراسر آموز

عزیز خانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عزیز خانی
عزیز خانی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صغرا
سلیمانی و پدرش عزت الله خانی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته ریاضی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید عزیز خانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ منطقه شلمچه عملیات
کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش خمپاره به صورت شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای مزددشت
شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عزیز خانی

بسم الله الرحمن الرحيم

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرًا عِنْدَ اللَّهِ

از آنجایی که واجب است هر فرد مسلمان وصیت نماید، اینجانب وظیفه و وصیت دارم که بدون مقدمه، به عرضتان برسانم.

اول آن که هرگز از ولایت فقیه فاصله نگیرید و پشتیبان انقلاب اسلامی باشید. مبدا خدای ناکرده، با دیدن نقطه ضعف های کاری و نارسایی ها نسبت به انقلاب و امام امت بدبین و پشت نماید.

خانواده محترم خصوصاً و امت حزب الله عموماً؛

از شما می خواهم که نارسایی ها و کارشکنی های یک عده که نقاب انقلابی بر چهره دارند را به پای کل انقلاب نگذارید و یا این که مکرراً نگویند که انقلاب برای ما چه کرد.

کمی فکر نمایید و بعد با خود بگویید که خودمان برای انقلاب چه کردیم؟

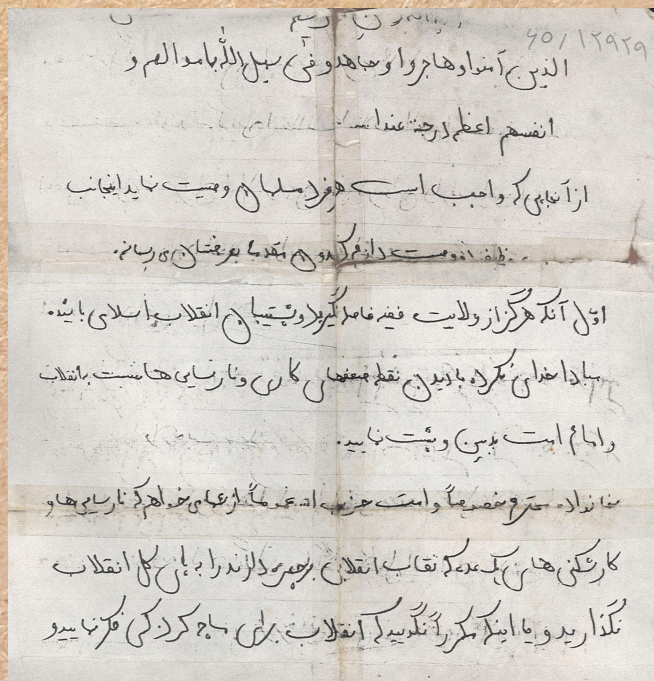
به حقانیت خداوند که این انقلاب، انقلاب الهی است و این جنگ هم امتحان الهی. بنابراین با مال و جان و آن چه در توان دارید، به این انقلاب خدمت نمایید تا این انقلاب را بدون انحراف به دست صاحب اصلی اش، آقا امام زمان (عج) تحویل دهیم.

دوم اینکه از خانواده ام خصوصاً از پدرم می خواهم که رضایت یکایک همسایگان و فامیل ها و آشنایان را برایم جلب نمایید.

در پایان این نکته را تذکر می دهم که این راه رفتن به جبهه و به کمال مطلوب رسیدن را خود، و بدون دخالت دیگران و با آگاهی کامل انتخاب نمودم.

والسلام، عزیز خانی الموتی

مورخ ۶۵/۹/۲۰





شهدای آسمان

بابک خشکروند منصورى

هوالشهيد

زندگى نامه شهيد دانش آموز بابک خشکروند منصورى
بابک خشکروند منصورى در ۴ مرداد ماه سال ۱۳۵۰ ميان خانواده اى با ايمان و متدين در
شهرستان تنکابن استان مازندران ديده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
زهرا مهدى نژاد و پدرش محمد خشکروند منصورى پرورش يافت.
دوران تحصيلى را تا مقطع راهنمايى در مدارس تنکابن با موفقيت و جديت پشت سر گذاشت
و يکى از دانش آموزان خوب در تحصيل و اخلاق بود، شهيد بزرگوار در فعاليتهاى فرهنگى،
اجتماعى و انقلابى آن دوران و برگزارى مراسمات مذهبى مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگى داشت.
شهيد بابک خشکروند منصورى در عضويت بسيج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت مى کرد
که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاريخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۹ منطقه بانه
عمليات کربلاى ۱۰ در اثر اصابت ترکش به سينه و قلب شهد شيرين شهادت را نوشيد و در
جوار رحمت الهى جاى گرفت. پيکر پاک شهيد بزرگوار پس از تشييع در گلزار روستاى بالا
خشکروند شهرستان شهيد پرور تنکابن استان مازندران مدفون گرديد و تاقيامت مزار عاشقان
و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بابک خشکروند منصورى

بسم رب الشهداء و الصديقين

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَتَلَ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَبْتَغِي رِجَالًا وَمَا يَكْتَسِبُونَ لِمَا كَانُوا يَبْتَغُونَ

برخی از مومنان بزرگ، مردانی هستند که به عهد و پیمانی که با خدا بستند کاملاً وفا کردند؛ پس برخی بر آن عهد ایستادگی کردند تا به راه خدا شهید شدند و برخی دیگر به انتظار فیض شهادت مقاومت کرده و هیچ عهد خود را تغییر ندادند.

- ما شاگردان مکتب توحید، از شهادت نمی هراسیم -

پدر و مادر و خواهران و برادران! اکنون که وصیت خود را با نام خدای شهدا شروع کرده ام، قلم و گفتارم ناتوان تر از آن است که من گناهکار درباره شهید که این همه ارج و عظمت دارد، سخن به میان آورم. کلمه شهید، بزرگ ترین بار معنی را برای آنچه که اکنون می خواهم و می خواستم بگویم و بنویسم، دربر دارد. شهادت، عبارت است از قربانی شدن قهرمانانه در جنگها به دست دشمنان اسلام. شهادت مرگی نیست که دشمن ما بر مجاهد تحمیل کند، بلکه مرگ دلخواهی است که مجاهد با همه آگاهی و منطق و شعور و بیداری و بینایی خویش، راه خود را انتخاب می کند که این خود از فرهنگ ما و در مکتب ماست؛ یک درجه است، وسیله نیست؛ بلکه هدف است، اصالت است؛ یک تکامل است؛ یک مسئولیت بزرگ است.

پدر و مادر عزیزم! من با اجازه شما به مدرسه نوسازی (جبهه) رفتم و از شما می خواهم که همیشه این آیه شریفه را بیاد داشته باشید (انا لله و انا الیه راجعون). آنان که چون به حادثه سخت و ناگوار دچار شدند، صبوری پیش گرفته و گویند: ما از جانب خدا آمده و به سوی او رجعت خواهیم کرد.

ای هم نفسان بودن و آسودن ما چیست؟ / یاران و عزیزان همه کردند سفر ماندن ما چیست؟

بشتابید رفیقان که عزیزان همه رفتند / ساکت شدن و راه نپیمودن ما چیست؟

پیامی که به امت حزب الله دارم این است که در صحنه ها مواظب باشند، نگذارید که عده ای در لباس اسلام و انقلاب خواسته باشند به انقلاب اسلامی ما که با خون هزاران شهید آبیاری شده، ضربه بزنند. نگذارید که عده ای بایی حجابی خودشان، باعث از بین رفتن ایمان مردم بشوند. قطره قطره خون شهدا به گردن شما حق دارند. اگر می خواهید در روز قیامت، مورد شفاعت شهدا و ائمه اطهار قرار بگیرید، شما را به شهدا کربلا قسم تان می دهم جلوی این بی حجابی ها را بگیرید.

و اینک سخنی با پدر و مادرم دارم این است که ناراحت فرزندی که در راه خدا و اسلام دادید، نباشید. مادرم! از تو خواهش می کنم که سر مزارم گریه نکن تا منافقین با گریه تو خوشحال شوند. مرا حلال کن و از دوستانی که بین من و آنها ناراحتی پیش آمده بود، عاجزانه عذرخواهی کن و از آنها برای من حقیر حلالیت طلب کن.

دیگر عرضی ندارم به جز سلامتی شما.

سلام مرا به تمام فامیل ها و آشنایان و دوستان و برادران برسانید و از همه برای من گناهکار، حلالیت بجوید، باشد که با حلالیت گرفتن از همه، خداوند گناهان بسیار زیاد مرا ببخشد و در بهشتی که به ما مسلمانان وعده داده، جادهد.

دعا به جان امام و رزمندگان را فراموش نکنید. مقداری نماز قضا دارم که امیدوارم دوستان و آشنایان برایم بخوانند.

خدایا، خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار - آمین یا رب العالمین

فرزند حقیر تان - بابک خشکروند منصورى



شهدای آسمان

علیرضا خشکروند منصورى

هوالشهيد

زندگى نامه شهيد دانش آموز عليرضا خشکروند منصورى
عليرضا خشکروند منصورى در ۷ شهريور ماه سال ۱۳۴۴ ميان خانواده اى با ايمان و متدين
در شهرستان تنکابن استان مازندران ديده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
فاطمه حمزه اى و پدرش محسن خشکروند منصورى پرورش يافت.
دوران تحصيلى را تا مقطع متوسطه رشته انساني در مدارس تنکابن با موفقيت و جديت
پشت سر گذاشت و يکى از دانش آموزان خوب در تحصيل و اخلاق بود، شهيد بزرگوار در
فعاليتهاى فرهنگى، اجتماعى و انقلابى آن دوران و برگزاري مراسمات مذهبى مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگى داشت.
شهيد عليرضا خشکروند منصورى در عضويت بسيج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت مى کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاريخ ۱۳۶۲/۰۱/۲۰ منطقه اهواز در اثر
اصابت ترکش به جمجمه و کمر شهد شيرين شهادت را نوشيد و در جوار رحمت الهى جاى
گرفت. پيکر پاک شهيد بزرگوار پس از تشييع در گلزار روستاى بالا خشکروند شهرستان شهيد
پرور تنکابن استان مازندران مدفون گرديد و تاقيامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علیرضا خشک‌رود منصورى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا

(به درستی که منافقین حيله می کنند با خدا و او حيله می کند ایشان را و چون برخیزند، به سوی نماز برخیزند، به حالت

سنگینی و بنمایند به مردم و یاد نمی کنند خدا را مگر اندکی.) سوره نساء آیه ۱۴۲

به نام الله، پاسدار حرمت خون شهیدان. از شهیدان صدر اسلام گرفته تا به حال. سلام بر هابیل، آزادمرد تاریخ، هابیلی که با مرگش بین جناح غاصب ظالم و مظلوم ستم‌دیده را از هم تفکیک نمود و ستیز بین این گروه یعنی کفر و حق، جهل و آگاهی، شناخت و تعصب کور، ضلالت و جهالت، ظالم و مظلوم، تکبر و فروتنی، تقوا و بی بندوباری، اگر روند تاریخ را در طول عصر ما بررسی نماییم، همیشه رهروان و یا پیشوایان راستین عدالت با ائمه کفر در نبرد و مجادله بوده اند. و سلام و درود بر امام عزیزمان و سلام بر مهدی موعود. سلام و درود بر شما ملت همیشه در صحنه انقلاب، پدران و مادران و برادران و خواهران. اگر یک فرد مسلمان مقداری فکر کند و پیش خودش بگوید منظور از جهاد چیست؟ جهاد یعنی چه در اسلام؟ جهاد این است که انسان در راه خدا مبارزه کند و آن هم جهاد فی سبیل الله. جهاد برای خدا، نه برای مقام و جاه طلبی. همانطور که معلوم است که می گوید: کار برای خدا، دل سردی ندارد. مسلمان باید جهاد در راه دین کند. همیشه برای ظلم مبارزه کند و برای حق دفاع کند تا آخرین لحظه ای که خون در رگش است. برادرم! وقتی که می بینی جامعه ات در حال خطر است، اسلام را دارند از بین می برند، مبارزه کردن واجب است بر من و شما، ساکت نباید نشست.

چندین سال است ساکت نشسته ایم ولی ابرقدرتهای جهان بر سر ما می کوبیدند. دیگر یک مسلمان نباید ساکت باشد. باید مبارزه کنیم تا پیروز شویم. پس ما باید قدر این انقلاب را بدانیم. قدر امام عزیزمان را باید بدانیم. خدایا، تا انقلاب مهدی، امام عزیزمان را نگهدار.

پدران و مادران! عروسی یک سپاه و بسیجی زمانی است که در جبهه در دشت و بیابان، با لب تشنه، خونس را روی زمین می ریزند و به درجه شهادت می رسد. از شما پدران و مادران می خواهیم برایم گریه نکنید؛ چون دشمن سوء استفاده می کند. ملت مسلمان شهید پرور! کاری که می کنید، برای خدا باشد. خدای ناکرده، برای ریاست نباشد. وقتی که یک شخصی یک کار بدی می کند، آن را میان جمعیت آبرویش را نبرید. اینطور اشخاص را ببرید در گوشه و کنار، با نصیحت، او را قانع کنید، نه با زور. اولاً چنین چیزی نیست. ولی امام صادق (ع) می فرماید: بهترین دوست کسی است که اشتباهی از دوستش دید، به او بگوید: «این کارت اشتباه است» تا دوباره رخ ندهد.

برادران و خواهران انجمن اسلامی روستاها و شهرستان ها! باید شما الگو باشید بین مردم و اخلاق اسلامی را باید خیلی رعایت کنید تا الگو باشید برای شخص دیگر. یک مسئله شخصی را با مسئله دیگر قاطی نکنید. مسئله گذشته را دور بیندازید و مسئله دیگر، امام را تنها نگذارید. با سپاه و بسیج رابطه داشته باشید. رابطه خودتان را قطع نکنید. اگر به کسی مشکوک شده اید یا از کسی کار اشتباهی دیده اید، به نهادهای انقلاب خبر بدهید.

و مسئله مهم دیگر، خواهرم! حجاب تو است. حجاب داشته باش تا آن برادری که در جبهه می جنگد با کفار، لااقل بگذار آبرویش نرود، تا دشمن بگوید: بله، حجاب نیست در کشور اسلامی. پس خواهرم! حجاب تو خیلی خیلی مهم است و پشتیبان روحانیون مبارز باشید و از شما می خواهیم که راه شهیدان را ادامه بدهید.

باز هم می گویم، پدران و مادران و برادران و خواهران! برای من گریه نکنید از شهادت من. و از شما عزیزان می خواهیم که مرا بخشید از اینکه در برابر شما کار بدی کردم حلال کنید مرا. و آخر مسئله، امام را تنها نگذارید.

خدایا، شهادت را نصیب من بگردان؛ زیرا مشتاق دیدار حسینم. خدایا، زیارت حسین (ع) در این دنیا برایم مقدور نشد پس مرا به زیارت حسین (ع) در نزد خودت نائل کن؛ زیرا خود فرمودی که شهدا در نزد پروردگارشان روزی می خورند. پس حسین (ع) و دیگر شهدا در پیشگاه تو هستند. خدایا، من که این لیاقت را در خود نمی بینم. اگر تو بخواهی، هر چیزی را به هر کسی خواهی داد. پس خدایا، تو را به خون شهیدان، مرا نیز با شهدا محشور بدار - آمین.

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار. آمین.

در ضمن، مرا در مسجد بالا خشک‌رود دفن کنید.



همکلاسی آموز

یزدانقلی دوهزاری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یزدانقلی دوهزاری
یزدانقلی دوهزاری در ۱۵ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
نرگس کر کبودی و پدرش رضاقلی دوهزاری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید یزدانقلی دوهزاری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۳/۰۴ منطقه مریوان در اثر اصابت
تیر به قسمتی از بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای میانکوه شهرستان شهید پرور تنکابن
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

یزدانقلی دوهزاری

بسم الله الرحمن الرحيم

«الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على خير خلقه محمد و آله الطاهرين و لعنه الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين»
«الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ»

آنانکه به خدا کافر شدند و راه دین خدا را بر خلق بستند، اعمال آنها تبه و باطل خواهد شد. سوره محمد (ص) آیه اول
خدایا، اگر مرا لایق می دانی، شهادت را نصیب من کن...

خدایا، شهادت می دهم که تو یکتایی و شریکی نداری. شهادت می دهم که محمد (ص)، بنده و فرستاده توست و شهادت می دهم که علی (ع) جانشین بحق رسول تو، محمد (ص) است. خدایا، مرا لیاقت ده تا در شمار امت محمد (ص) باشم. خدایا، گناهانم بسیار است و طاعتم از تو قلیل. چه بسا گناهانی انجام داده ام ولی خود به آن آگاه نبودم؛ ولی تو ای ستار العیوب، به آن آگاه بودی. ای بخشنده مهربان! خدایا، تو را شکر می کنم مرا هدایت کردی به راه راست و برای عبادت در گاهت، تا بتوانم کمی از گناهانم را از دوش بردارم. خدایا، مرا هدایت کردی به راه راست و از کارهای گناه دوری ورزیده ام. تو را سپاس می گویم که هیچ همتایی نداری. تو را به یگانگی، درود و سلام می رسانم که ما انسان های محروم توانسته ایم از زیر بار ظلم و ستم بیرون آییم. خدایا، اگر مرا لایق می دانی، شهادت را نصیب من کن که به آن نیاز مندم تا به تکامل برسم.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ

بدرستی که خدا دوست می دارد کسانی که در راهش چون دژهای استوار پیکار می کنند.

معبودم الله، مکتبم اسلام، کتابم قرآن، حزبم حزب الله، رهبرم روح الله. خداوند را سپاس می گویم که مرا در این برهه از زمان به دنیا آورد و به من توانایی داد تا در صف جندالله قرار گیرم. خمینی را درود می فرستم. او را از صمیم قلب دوست می دارم؛ زیرا مرا آنچنان رهبری نمود که به محبوبم الله رسیدم. آن گلوله را دوست می دارم که قلبم را سوراخ سوراخ می کند و آن خمپاره و ترکش را دوست می دارم که پیکرم را پاره پاره می کند؛ چرا که مرا از این خاکدان پست رهایی بخشد و به لقاء الله پیوند می دهد. اکنون باز یوم الله دیگری است. حماسه عاشورای ۶۰ هجری تکرار شده است. حسین جان زمان ما، خمینی، ندای «هل من ناصر ینصرنی» سر داده است. اینک ما می گوئیم: حسین جان، اگر در آن فضای داغ و خونین، جز غده ای معدود، کسی تو را یاری نکرد و ندای تو را لیبیک نگفت، ما پیروانت در فضای گرم و خونین ایران زمین، دست مردانگی مشت کرده و به ندای غریبت لیبیک می گوئیم. حسین جان و ای مکتبم، اسلام! لیبیک! ای خمینی، رهبر و پیشوایم! لیبیک! و این است طریق عاشقان حقیقی. خداوند! تو شاهدی از آن لحظه ای که از خانه مان خارج شدم، فقط به خاطر تو و برای رضای تو آمدم. پدر و مادرم، خانواده ام، دوستانم را ترک گفتم؛ زیرا عشق من به تو مهم تر و مهم تر از دوستی آنان بوده. خداوند! مرا لحظه ای به خودم وامگذار که به تو سخت محتاجم.

دوستان و همکلاسان عزیز! من راهی را رفتم که حسین (ع) رفت. جان شیرین خودش را برای اسلام داد. جان ما، در مقابل جان سالار شهیدان چه ارزشی دارد که ما بمانیم و جان را پرورش دهیم؟ امروز، دین ما، اسلام ما، قرآن و مکتب دین ما در خطر است. امروز باید بلند شویم بر علیه ابر جنایتکاران غرب و شرق بجنگیم و آنها را نابود کنیم و اسلام، قرآن و مکتب و دین ما از خطر در امان باشد. جان دادم که تا جانان بماند. از شما می خواهم که راهم را ادامه دهید و نگذارید که تفنگم بر زمین بماند. سعی کنید که خود را اول تزکیه کنید و بعد علم بیاموزید؛ زیرا تزکیه بر تعلم مقدم است.

و چند نکته با دوستان: ما رفتیم و این شما هستید که باید راه ما را ادامه بدهید. ای دوستان! ایمان خود را به خدا زیاد کنید و از شما که جوان های این انقلاب هستید، می خواهم که بسیج و امام را تنها نگذارید. ای حسین جان! قسم به خون پاکت و قسم به خون تمام پاکان و مظلومان تاریخ که تا آخرین نفس و آخرین قطره خون با تو پیمان می بندیم که با دوستان تو دوست و با دشمنان تو دشمن باشیم؛ تا قیامت باقی است. خدایا! پروردگارا! تو خود می دانی که ما چقدر مشتاق شما هستیم و نیز میدانی که هدف ما شهادت نیست؛ بلکه پیروزی در راه توست. اگر توانستیم می کشیم و اگر نتوانستیم، کشته می شویم.

هر لاله که سرزند ز طرف چمنی / باشد سندی به نام گلگون کفنی

ثبت است در آن سند که ای روح خدا / تو روح منی، قلب منی، جان منی

مادر! تا زنده ای، چون فاطمه (س) از اسلام و حامیان اسلام طرفداری کن. تو ای خواهرم! زینب وار زندگی کن و چون زینب، پیام رسان خون شهیدان باش. و تو ای برادرم! چون یاسر (هر چند هم اسم شما هم یاسر است) حسین گونه از اسلام طرفداری کن و در مقابل دشمنان همچون سدی محکم بمان بر جای پای خود و دشمنان را از بین ببر و پرچم عدل و عدالت را برافراشته ساز. خدایا! از تو طلب آموزش می کنم و از تو می خواهم عمر امام امت ما را تا ظهور حضرت مهدی (عج) طولانی کنی و امیدوارم که مرا از گناهانم پاک کنی و ببخشایی.



شهدای آسمان

محمد رسول رئوف

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدرسول رئوف
محمدرسول رئوف در ۲۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
طلعت بهمنی و پدرش محمد کاظم رئوف پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید محمدرسول رئوف در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۱/۲۸ منطقه فاو در اثر جراحات
وارد به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از ۷ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید
پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمدرسول رئوف

بسم الله الرحمن الرحيم

خصوصیات اخلاقی شهید:

مهربان ، متواضع ، خوش اخلاق ، صبور ، وفای به عهد ، رعایت حقوق دیگران ، سعه صدر
خواهر شهید- طاهره می گوید:

او اولین باری که از جبهه برگشته بود من و شوهرم به او گفتیم کامی جان (محمدرسول) تو به اندازه ی
وظیفه خودت رفتی . سه بار رفتی جبهه و الحمدلله برگشتی حالا بمان و درس بخوان . این کشور به افراد با
سواد هم نیاز دارد. برگشت گفت: «آبجی تا صدام هست و جنگ را به کشورها تحمیل میکند من به جبهه
می روم و از کشورم دفاع می کنم . حضور در جبهه به سن و سال نیست بلکه هر کسی درد دین و کشورش
را داشته باشد و ذره ای غیرت در او باشد باید برود جبهه که حداقل هر کاری که شد انجام بدهد. مثلاً پوتین
رزمندگان را جفت کند، آب به آن ها بدهد، من این کارها را که می توانم انجام بدهم.» بعد همسرم او را
تشویق کرد و گفت آفرین کامی جان برو در پناه خدا.

ایرج بهمینی- اقوام شهید می گوید:

او سوره های کوچک قرآن را خوب حفظ کرده بود و با صدای قشنگ می خواند، چون بچه پدر نداشتند
امور درسی آن ها را من بعضی اوقات با رفتن مدرسه شان، پرس و جو می کردم.
روزی به خواهرم گفتم می خواهم بروم مدرسه کامی. خندید و گفت کامی پسر خوبی است و درسهایش
را می خواند ولی به خاطر این که به درس هایش بهتر برسد و احساس بی پدری کمتری کند رفتم مدرسه
دیدم صبحگاه بود و کامی (محمدرسول) بالای سکو ایستاده و صبحگاه را اجرا می کند و مشغول خواندن
سوره ای از قرآن بود. من خیلی خوشحال شدم و با صدای قشنگ می خواند و او را تشویق نمودم و همین
که مرا دید که در مدرسه هستم بسیار خوشحال شد .
پدر را زود از دست داد. از مادر حرف شنوی داشت ...

والسلام - روحش شاد



شهدای آسمان

محسن رسولیان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محسن رسولیان
محسن رسولیان در ۲ مرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش محترم طالبی
و پدرش قربانعلی رسولیان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محسن رسولیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۴/۳۱ منطقه پاوه در اثر اصابت
تیر مستقیم به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر
پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای حاجی محله شهرستان شهید پرور تنکابن
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محسن رسولیان

بسم رب الشهداء

خدمت پدر و مادر عزیزم،
سلام،

اگر حالی از این جانب، فرزند اسلام، خواسته باشی، بد نیستم و به دعاگویی شما مشغول می باشم.
پدر و مادرم! من با میل خود به جبهه آمده ام و هدف هم داشته ام و آن هدف، رسیدن به الله است و اگر
لیاقت به سوی خدا را داشته باشم. اگر شهید شدم، پاک هستم و خالص و تا شهادت نرسیدم، خالص
نیستم. هر گاه شهید شدم، خالص هستم.

امیدوارم که خوشحال باشی که پسرت در جبهه علیه کفر می جنگد.

تو مادر و پدر عزیزم! من و دیگر برادرانم را بزرگ نکرده اید که فقط آنها را سبز کنید؛ بلکه ما را باید
با خون سرخ آغشته گردانید.

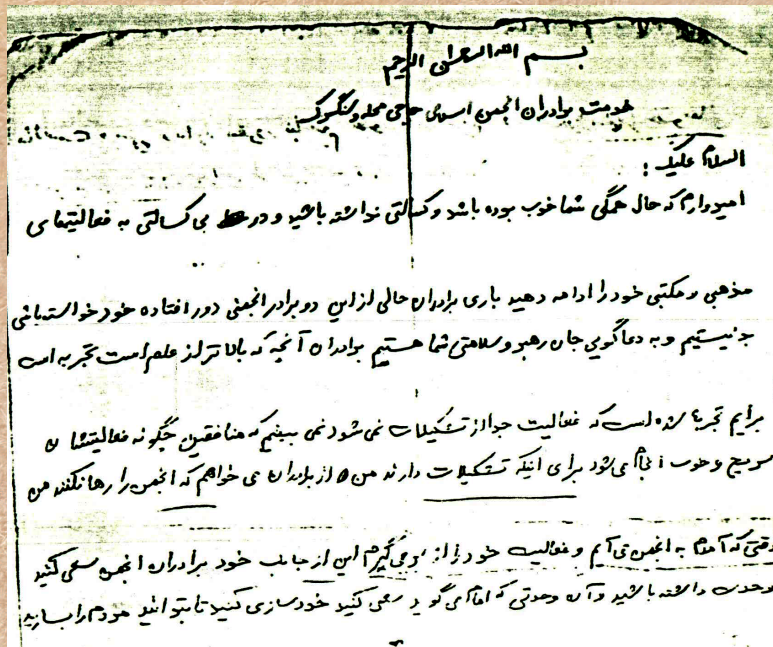
امثال من، باید جبهه به شهادت برسند و اگر در خانه بمانیم، بر گناه ما افزوده می شود.

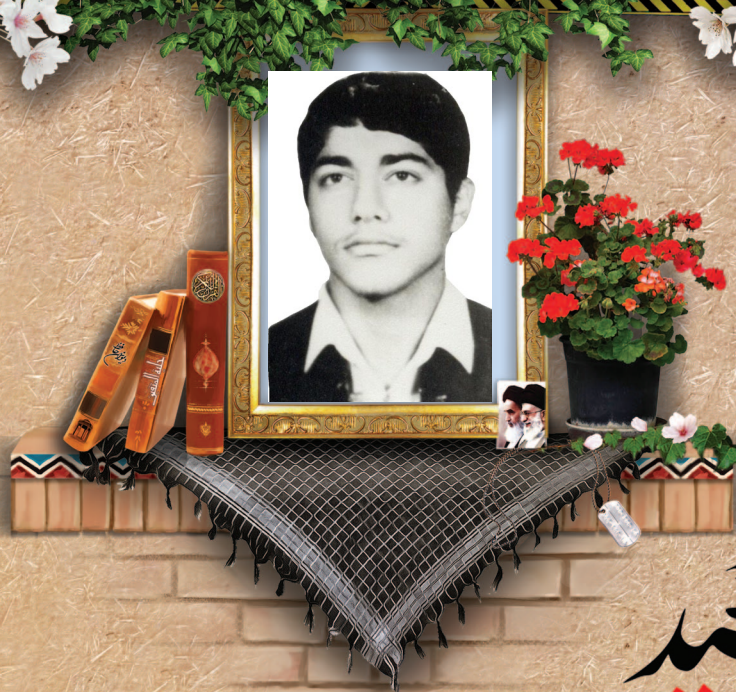
مادر و پدرم! من ۱۷ سال در منجلاب خفقان بودم؛ ولی ۳ سال که انقلاب شده است، خواستم خود را
بسازم و کمی هم موفق شدم و نمی دانم خالص شدم یا نه و این را بعدها می فهمیم.

پدر و مادرم! نگذارید که اسلحه من بر زمین بیفتد و از شماها می خواهم که اسلحه مرا بردارید و بر علیه
کفر بجنگید.

از خانواده عزیزم می خواهم که به دولت مردان بد نگویند؛ به خصوص برادران رجایی و بهشتی و
رفسنجانی و خامنه ای و کل روحانیت مبارز را.

والسلام علیکم و رحمه الله





شهدای آسمان

محمد سلحشور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد سلحشور
محمد سلحشور در ۳۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مریم چمنی و پدرش احمد سلحشور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محمد سلحشور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ منطقه شلمچه عملیات تکمیلی کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش خمپاره و متلاشی شدن بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد سلحشور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«قرآن کریم» وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا - «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»

به ریسمان خدا چنگ بزیند و متفرق نباشید- با دشمنان تان بجنگید با تمام قوا.

با درود و سلام خدمت امام زمان (عج) و نایب برحق او، امام امت و تمامی رزمندگان جبهه نبرد حق بر باطل ...

به نام خداوند هستی بخش و به نام آن که عاشقان در گاهش، با یاد او و مدد گرفتن از او در راهش، عاشقانه جهاد می کند و شربت شهادت می نوشند و بقیه باید ادامه دهنده راه آنان باشند تا زمینه ساز انقلاب بزرگ منجی عالم بشریت، مهدی (عج) را فراهم سازند، شاید خداوند فرجی بگشاید.

خدمت خانواده عزیزم سلام عرض می کنم... امیدوارم که همیشه سلامت باشید و با ایثار مال و جان عزیزان خود، اجر اخروی شامل حال شما گردد. غرض از مزاحمت در این دقائق آخری که نزد شما هستم، این است تا کلامی با شما بگویم... با آن که با راهیان مهدی به سوی جبهه اعزام می شوم، اما همیشه به یاد شما هستم و چون عازم هستم، این چند کلام را مینویسم تا خداحافظی کنم.

شهادت چیز خوبی است و نعمت است: پس قدر این نعمت را داشته باشید و خودسازی کنید؛ چون الان زمانی است که امت رسول الله شهید می شوند. بکوشید تا در آن دنیا رو سیاه نباشید و رو سفید محشور شوید. خدا کند ما نیز در راه خدا باشیم و برای او کشته شویم و امام را راضی کنیم.

خانواده عزیزم! اگر من در راه خدا کشته شدم و خداوند بنده حقیر را قبول فرمود، مراسم بنده را ساده برگزار کنید و تشریفات قائل نشوید. اگر جسد من به دست شما نرسید، نگران نباشید، چون مثنی خاک است و اگر رسید، پدرم، وصیت هایم را که شفاهی گفتم، انجام بدهد.

در آخر برای مادرم حرفی داشتم که می نویسم. مادرم! من به عنوان بسیجی به جبهه می روم؛ چون جنگ را از واجبات عینی دانستم و به امر امام گردن نهادم؛ زیرا فرمودند:

«حفظ جمهوری اسلامی بر همه مسمانان واجب عینی است، حتی از نماز واجب تر است».

پس برای من ناراحت نباش و افتخار کن. بسیجی:

بسیجی پیرو راه حسین است / بسیجی تابع پیر خمین است

بسیجی عاشق راه شهادت / بسیجی رهرو بدر و حنین است

مادرم! امیدوارم مرا حلال کنید و از من راضی باشید.

ای مادرم! ای غمگسار من! ای اختر سعادت من! ای بهار من! ای آنچه از فراق تو عمرم تباه شد! برخیز، ببین چگونه شد روزگار من! من محمد شکسته دلم دیده باز کن! بار دگر ز لطف، نشین در کنار من

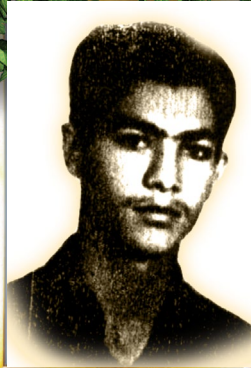
در آخر حرفی ندارم، جز خداحافظی. امیدوارم که با پیروزی برگردم و تمامی رزمندگان با پیروزی برگردند.

خداحافظ شما - خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار

ساعت ۱۱ شب - ۶۵/۱۱/۲۰ - خدانگهدار - محمد سلحشور

از دست منه تفنگ تا پیروزی / ننگ است دمی درنگ تا پیروزی

دانی چه بود پیام یاران شهید / این است که جنگ جنگ تا پیروزی



شهدای سراسر آموز

سیدمجید سلیمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدمجید سلیمی

سیدمجید سلیمی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در استان تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش عفت علامه و پدرش سیدعباس سلیمی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته ریاضی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدمجید سلیمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه ام الرصاص عملیات کربلای ۴ در اثر اصابت ترکش به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالایر می باشد.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیدمجید سلیمی

بسمه تعالی

وَأَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

بترسید از روزی که هیچ فردایی نشود. شخصی به جای شخص دیگر و هیچ چیز پذیرفته نشود. شفاعت کسی درباره دیگری و فدایی عوض شخص نخواهد گرفت و هیچ یاری کننده و فریادرسی در آن روز نخواهد بود.

با درود و سلام بیکران بر طریق حقیقت و امامت و بر دوازدهمین اختر تابناک آسمان ولایت و امامت و نایب بزرگوارش، بت شکن زمان که همان گونه بت های سلطنت را در گورستان تاریخ دفن کرد و سلام و درود خالصانه به سلحشوران دشت تصمیم و قله اراده و باسلام خدمت مادر و تک برادر عزیز و بزرگوارم و نیز کلیه برادران و خواهران و با توسل بر جد بزرگوارم، مولانا، سیدالشهدا که در روز عاشورا، در خطبه خویش فرمودند: هم اکنون ما سر دو راهی ایستاده ایم که راهی به سوی شهادت و رستگاری است و راهی به سوی ذلت و خواری. همچنان که دیدیم، ایشان راه دوم را ننگ دانست و پا در ره شهادت نهاد. بنابراین بر من نیز تکلیف بود که دنباله رو طریق جد بزرگوارم که همان طریق پیغمبر اسلام است، باشم و حال که در این راه به مقام عظمی شهادت نائل گشتم، بسیار خرسند و خوشحالم و نیز وصیت من به کلیه اقوام و برادران و خواهرانم؛ تقوی و پرهیزکاری و صبر می باشد و نیز این که هرگز در تفکر تان نسبت به انقلاب اسلامی خللی وارد نشود و همچنان که در گذشته پایدار و مقاوم بودید، به همان صورت ادامه دهید تا این که ان شاء الله فضل و کرم پروردگار نصیب شما گردد.

مادر عزیزم که همچون مادر جدم، فاطمه الزهرا به فرزندان خود عشق می ورزیدی و با تمام توان خود برای نیل به هدایت که تربیت و خوشی فرزندان بود، می کوشیدی! نمی دانم با چه لفظی که سرشار از شرمندگی باشد از شما تشکر کنم. مادر! باور کن همیشه خود را مدیون شما می دانم و هیچگاه مهربانیت را فراموش نخواهم کرد. مادر جان! همیشه الگوی من بودی و نیز در کلیه امور زندگی به شما که اقتدا کننده طریق انبیا بودی، اقتدا می کردم. مادر جان! نمی دانم با چه زبانی مدح و ستایشت کنم. مادر! می دانم که ارزش و مقام تو در اسلام به قدری است که اگر شما بر کارهایم رضایت ندهید، کارم نزد خداوند بی جلوه و بی ارزش خواهد بود. پس مادر! همانطور که متوجه امر شدید، تنها خواهشی که دارم، رضایت شماست و نیز تنها وصیت این فرزند حقیر و عبدالعاصی به شما، مادر بزرگوار، صبر و استقامت و ایثار و از خودگذشتگی است.

و نیز وصیت نسبت به تک برادر مهربانم که مرا در امور زندگی نصیحت می کردی! امیدوارم مرا ببخشید که به اوامر شما یا به دلیل ناآگاهی یا غرور و غیره سرپیچی کردم. برادرم! وصیتی که دارم، همان وصیت جد بزرگوارمان که «همیشه آزاده مرد باشید». هرگز بر ستم رضایت نده و نیز هیچگاه از حصول علم در غفلت مباش تا این که ان شاء الله به مقامی برسید که شعر معروف «فلم العلماء افضل من دماء الشهداء» در مورد شما صدق کند. خواهشی که دارم، مادرم را در امور زندگی یاری نمایید. همچنین، از شما طلب رضایت می کنم. همچنین از آقای حسینی که خیلی کردن من حق دارند نیز نهایت تشکر و سپاسگزاری را دارم و امیدوارم که مرا مورد عفو قرار دهید.

و نیز از کلیه دایی ها و خاله ها و عمه ها و عموها و اهل بیت شان تشکر و حلالیت می طلبم و نیز برایتان آرزوی موفقیت در کلیه امور دینی دارم. وصیتم به کلیه اقوام و دیگر طالبان علم، ادامه راه و طریقت انبیا و نیز تحصیل علم می باشد. حال که من به سوی معبود خود شتافتم، می خواهم این مطلب را به عرض کلیه اقوام برسانم که من در تصمیم و اراده خود مستقل بودم و بخاطر شهادت من، نمی خواهم کسی مورد سرزنش قرار گیرد.

حال، در پایان، وصیت کلی من به عموم برادران و خواهران این است که هیچگاه نماز را سبک شمارید و نیز هیچگاه در خواندن دعای معروف عاشورا و توسل در هر روز غفلت نکنید و دعای کمیل و نماز جمعه را هیچگاه فراموش نکنید. به امید این که در روز محشر، همگی با سیدالشهدا محشور شویم. همگی را به خداوند بزرگ می سپارم.

۶۵/۱۰/۳ - در سنگر - محل دفن: سلیمان آباد

خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار. امام را تنها نگذارید.

نماز شب را فراموش نکنید. و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه

ای مجید گر که خواهی مرد ره شوی / از رموز عاشقان آگه شوی

همچو عباس خلیل الله شوی / پس برو که تو شهید راه حق شوی (ان شاء الله)



شهدای آسمان

سیدشنتیا سلیمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدشنتیا سلیمی در ۱۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مهین علامه و پدرش سیدعلیرضا سلیمی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته ادبیات در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدشنتیا سلیمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ منطقه شلمچه عملیات تکمیلی کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش به سینه (قلب) شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سلیمان آباد شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیدشتیا سلیمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَمْوَاتٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ . قرآن مجید

کسانی را که در راه خدا کشته می شوند، مگوئید مرده اند؛ بلکه زنده اند؛ ولی شما این واقعیت را درک نمی کنید.

به نام خدای پیامبران که هدایت گر انسان ها هستند. به نام خدای آگاهان. به نام خدای آزادگان تاریخ که در طول تاریخ انسان ها، با قلمشان و با خونشان و با حرکتشان و با کاغذشان صفحه زندگی انسان ها را رونق دادند و از گمراهی به صراط مستقیم و به سوی خدای خود هدایت کرده اند. آن آزادمردانی را که اگر قلم را از دست شان بگیرند، با زبانشان و اگر زبانشان را گرفتند، با نگاهشان و اگر نگاهشان را تاریک کردند، با خونشان به ما درس عشق و ایثار و شهادت آموخته اند و خفتگان را بیدار نمودند.

با درود به امام عصر و نایب برحقش، امام خمینی، آن پیر جماران. و با درود به خانواده های شهدا، شهیدان به خون خفته کربلای ایران تا بهشتی مظلوم و از بهشتی مظلوم تا بهشتی محله مان، شهید سید حسین نبویان و غیره. و با درود خدمت شما برادران و خواهران دلیر و شجاع و همیشه در صحنه.

آنچه می تواند گلوی تشنه مرا سیر کند، شهادت است. پدر و مادر! آنچه بیش از اندازه روحم را شکنجه می دهد، ناراحتی و گریه و زاری شما در قبال نبودن من است. اگر می خواهید روحم شاد باشد، این که می خواهم صبور و بردبار باشید و از خدا بخواهید که این هدیه ناقابل را که در راه او داده اید از شما بپذیرد و قبول کند.

پدر و مادر خوب! روز امتحان الهی فرارسیده. بی درنگ به جهاد برخیزید و یکسره به تلاش و کوشش و اتحادتان، پشتوانه ای محکم برای این انقلاب خون بار اسلامیتان باشید. مادر! آیا می توانم محبت تو را که همچون آتش در زیر خاکستر نهفته، فراموش کنم؟ پدر و مادر! من به جایگاهی می روم که همه می روند. به آنجایی میروم که آغاز زندگی جاوید است. مادر! نمی دانم محبت های تو را با چه زبانی بر روی کاغذ بیاورم و از شما پدر زحمتکشم تشکر و قدردانی کنم. خداوندا! از تو می خواهم که پدر و مادر مهربانم را به همه محبت های سرشارشان و تلاش و کوشش بی دریغ شان در برابر ناملازمات زندگی، پایدار دار. آمین.

نظرم در مورد جنگ ایران و عراق این می باشد که جنگ فوق باید تا محو و نابودی کامل رژیم صدام کافر ادامه یابد تا یک حکومت مردمی از طرف ملت مسلمان و قهرمان عراق بر سر کار آید. این جنگ ما، در واقع، با آمریکا و عوامل مزدورش، به ویژه دولت عراق در منطقه و دیگر ابرقدرتها می باشد. به خواست خدا، وعده ما کربلاست. اگر در این مأموریت نمردم و زنده ماندم، خودم به زیارت کربلا خواهم رفت. ولی اگر کشته شدم، از پدر و مادر می خواهم که با پیروزی رزمندگان و فتح کربلا، عوض من برای زیارت کربلا بروند. و از خواهران و برادرانم و پدر و مادر می خواهم که به رهنمودهای امام گوش داده و گفته های او را اجرا و عمل کنند. پدر و مادر و خواهران و برادرانم! این که با شما و در کنار شما نیستم، مهم نیست؛ مهم آن است که همه مان در راه هدف مان باشیم و از نظر مکان هرکجا که باشیم، مهم نیست. مکان مطرح نیست در راه هدف. بودن، مهم و مطرح است.

و ای پدر و مادر و خواهران و برادرانم و تمام بستگانم! روز تشییع جنازه ام گریه نکنید و بر سر و سینه نکوبید؛ چون من به آرزوی دیرینه خود که همان شهادت است، رسیدم و لباس دامادی را که همان کفن و لباس رزم می باشد، بر تن کردم. از شما می خواهم که لباس سیاه بپوشید و نماز جمعه و جماعت را که سنگر عظیم می باشد و تمام ابرقدرتها از این نماز وحدت شما می ترسند، رها نکنید. نماز جمعه فضیلت و ثواب بزرگی دارد که امام صادق (ع) می فرماید: (مَا مِنْ قَدَمٍ سَعَتْ إِلَى الْجُمُعَةِ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ). یعنی هر کس قدم به نماز جمعه بردارد، خداوند بدنش را بر آتش جهنم حرام گرداند.

و من از مقامات و مسئولان و کسانی را که در رأس کارها قرار دارند، می خواهم که به کارهای مردم به نحو احسن و به طور کامل رسیدگی کنند و نیاز مردم را تا حدالمقدور برآورده کنند تا مردم از انقلاب و اسلام زده نشوند و به امام و اسلام بدبین نشوند و بدگویی نکنند تا بتوانند انقلاب عظیم را به امید خدا به پیش ببرند و در تمام جهان گسترش دهند.

من از همکلاسی ها و دوستانم می خواهم که به موقع نماز خود را بخوانند و با ایمان باشند و راه شهدا را که راه حسین بن علی (ع) میباشد، ادامه بدهند و به رهنمودهای امام گوش فرادهند و قرآن بخوانند تا رستگار شوند. و همچنین در نهج البلاغه می باشد که می فرماید: أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ الصَّلَاةُ لَوْ قِيَتْهَا. یعنی بهترین کارها نزد خداوند نماز به موقع و به وقت است. و من از برادران و خواهرانم می خواهم که درس خود را بخوانند و حجاب خود را حفظ کنند؛ چون حجاب تو وفار توست و این حجاب تو از خون من با ارزش تر است. راهم را که راه حسین و خط سرخ شهادت است، ادامه دهند و یک لحظه از پای نشینند. برای نابودی کفر و نفاق قیام کنند و قرآن و اسلام را زنده نگهدارند. و در آخر، بوسه و وداع را به گونه شما پدر و مادر و برادران و خواهرانم می نهم و از همه شما تشکر می کنم. به امید روزی که ایران را گورستان ابرقدرتهای شرق و غرب و عوامل مزدورشان گردانیم و به امید آن روز.

و اگر بدی از من دیدید مرا به بزرگی خودتان ببخشید و حلال کنید. و مرا در مزار سلیمان آباد دفن کنید. دعا به خاطر امام فراموش نشود. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته - خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار. آمین.

مرگ بر آمریکا - مرگ بر شوروی - مرگ بر اسرائیل - مرگ بر فرانسه - مرگ بر منافق - مرگ بر صدام - مرگ بر شرق و غرب



شهدای سراسر آموز

علی سلیمی پور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی سلیمی پور
علی سلیمی پور در ۷ تیر ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش آمنه حاتمیان
و پدرش آقاجان سلیمی پور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید علی سلیمی پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۰۲ منطقه دب حردان (خرمشهر)
در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای اینارده شهرستان شهید پرور تنکابن
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی سلیمی پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ

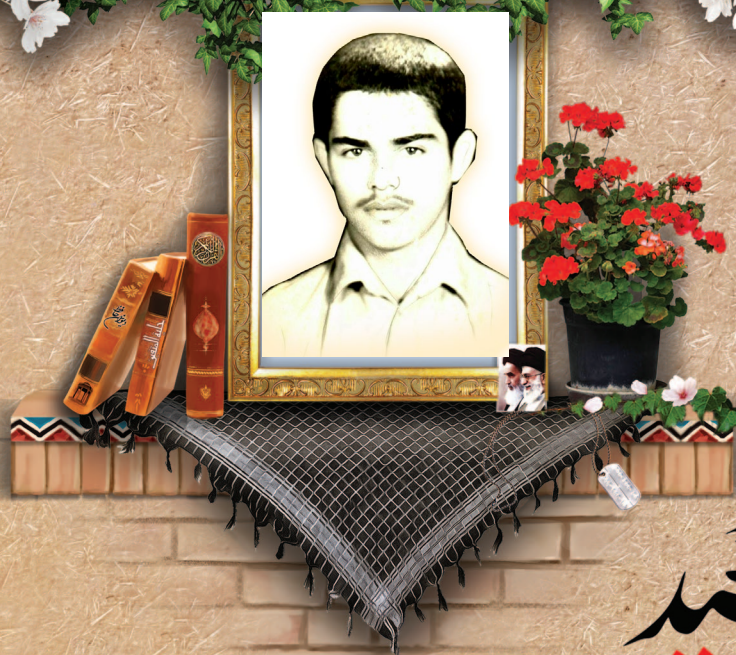
ای کسانی که ایمان آورده اید، آیا شما را به تجارتی سودمند که از عذاب دردناک آخرت برهانند، دلالت کنیم؟

می فرماید: «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ» ایمان بیاورید به خدا و رسولش و جهاد کنید در راه او. سلام بر آن نور آزادی که در تاریکی دنیای غرب در اریتره پولیساریو آمریکای لاتین تابید. سلام بر چریک های فلسطین، افغان و معلولان پر و پا شکسته که توطئه مشترک شرق و غرب است. بر تو باد سلام. سلام بر چریک های عراق، عربستان، بر تو باد. و راهشان پاینده. سلام بر خون شهیدانی چون شهید محمدباقر صدر قهرمان، بهشتی و بقیه یارانش. برادر عزیز و یار ستمدیده امام، رجایی و باهنر و هر روستایمان، ولی منصوری. بر تو سلام باد. سلام من حقیر از صمیم قلب بر تو باد و راهشان پاینده. در این راه خداوند ما را در صراط مستقیم محکم، دلیر، جنگجو و صابر نگه دارد. و اما هر مبارز مسلمانی که در کشورهای استعمار، زیر چکمه های مزدوران آمریکای جهانخوار فریاد تکبیر بلند بود و به آسمان لاجوردی، چشم دوخته بود و مبارز مسلمانی که از آزادی محدوده شکم مادر، به جهان غدار پا نهاده بود. آزادتر گشت اما می خواهد این آزادی دنیا شورش کند و تا به آزادی معنوی واحدی برسد. ستاره ای بودند که در جهان تاریک درخشیدند. از شهید مدرس، کوچک خان، محمد خیابانی، غفاری، سعیدی و رهبر سیاه پوستان مسلمانان آمریکای لاتین و شهید نواب صفوی، اندرزگو تا شهدای انقلاب پهنور ما. در بین این مبارزان و مبارزات و با دست خدا، خورشیدی در شب تاریک درآمد که امید و آمل پابره نه های جهان شد و دانه تلخ هلاهل بر قلب مستکبران و در سال اول انقلاب گفت شرق و غرب بدانند که به جای صدور نفت مان، انقلاب مان را صادر خواهیم کرد. امروز در جهان اسلام، در مصر، سودان، عراق و عربستان، به نحوی نمایان است. او فرمود ما منزوی نشده ایم. ملت ها با ما هستند. آمریکا منزوی شد و هیچ غلطی نمی تواند بکند. او با فریاد رسایش فرمود: من یک تار موی مردم جنوب تهران را به شمال نخواهم داد. و این پابره نه ها انقلاب کردند و آمریکا از این زاغه نشینان سیلی خورده است. ما از حصر اقتصادی نمی ترسیم بلکه از وابستگی فرهنگی می ترسیم. و ما او را نمی توانیم تفسیر کنیم؛ چون جهان را لرزاند. نهضت او در دل فقرای جهان جا گرفته است. و ما در قلبشان جا نداریم. او خیلی بزرگ است. همانا سخنانش را گاهی پس از یک سال می فهمیم. ما فدای راهش؛ چون وی راهش الله و با حسین (ع) محشور می شویم و انقلاب خونبار حسین (ع) را زنده نماییم.

و اینک به جبهه میروم تا شاید به درگاه خدا راه یابم و لباس عافیت که شهادت است بر تن کنم. خدایا! تو گواهی که من مخلصانه به درگاه تو آمده ام. پس ای معبود من! مرا بپذیر. و اینک تو ای مادر! قامتت را بلنددار تا منافقان کوردل نگویند که ما عاجزیم. نه! هرگز نباید چنین باشد. باید ببینیم که شهید چه می گوید و چه می خواهد و همان را عمل کنید. هیچ افسرده مباشید که من از میان شما رفتم. برای من گریه نکنید، عوض آن برای اسلام تلاش کنید. به فقرا کمک کنید و امام را تنها نگذارید. به خدا سوگند اگر به انقلاب کمک نکنید، به عذاب دردناک دچار خواهیم شد و باز به دامن شرق و غرب خواهیم رفت. ما که خودمان را انقلابی تلقی می کنیم و مسلمان می دانیم، باید نگذاریم که منافقان رخنه کنند و به اسلام ضربه بزنند. آنچه که ما را به پیروزی نهایی می رساند، وحدت است و باید همه برای اسلام زحمت بکشید. زیرا ما صاحب مکتبی چون اسلام هستیم و صاحب رهبری چون خمینی بت شکن هستیم. و این فرزند اسلام و قرآن به ما درس آزادی آموخت و به ما عزت و شرف آموخت و ما را سرفراز نمود و شهادت را که آخرین تکامل انسان است به ما آموخت و راه را بر ما آسان ساخت. شما کدامین واژه را می یابید که در مفهومش به عمق دریاها و چه کوچک است دنیا، نهفته باشد جز شهادت؟ و کدامین مرگ است که آغاز هر حیات و هستی و پرواز از نور و کمال است جز شهادت؟ کدامین کس را تو می یابی که مرغ خیالش در آسمان، آرزوی نیل به چنین مقامی والا و مرتبتی عظیم پرواز نکند جز شهادت؟ و شهادت مقامی است که حضرت امیرالمومنین (ع) در آرزوی آن به سر می برد و برای رسیدن به آن به درگاه خدا دعا می کرد.

خدایا! خدایا! به من مژده نخواهی داد؟ آیا این مقام را به من نمی دهی؟ از تو مخلصانه می خواهم که شهادت را نصیب ما هم بفرما. از زمانی که لباس عافیت پوشیدم، به یاد آیه کریمه قرآن افتادم که می فرماید: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»، فکر نمی کنم به آن صورت طبق این آیه کریمه عمل کرده باشم که می فرماید: غیر از پروردگار خود، کسی را مورد پرستش قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید. من خاضعانه از شما، پدر و مادر، می خواهم که اگر از من بدی دیدید، مرا ببخشید. و همچنین شما ای خواهران و برادران! من به عنوان یک برادر کوچک، اگر از من بدی دیدید، مرا حلال کنید. بر روی قبرم کلمه ناکام ننویسید؛ زیرا من به آرزوی خود رسیدم. از شما می خواهم که مجالسی که برایم می گیرید، سرمایه داران و بی دین ها شرکت نکنند ولو برادرم باشند.

خداوند! به جز این خون ناقابل به درگاهت که خود نیز امانتی است نزد تو، چیز دیگری ندارم که تقدیم رها نمایم. مرا به درگاه خود بپذیر. در پایان با چند دعا وصیتم را به پایان می رسانم. خدایا! اسلام و مسلمین را که در هر سرزمین و ولایتی هستند، پیروزی و نصرت عنایت شان فرما (آمین). پروردگار! دشمنان اسلام را اگر قابل هدایت اند، هدایت و اگر قابل هدایت نیستند، نابودشان فرما (آمین). پروردگار! انقلاب اسلامی مان را به انقلاب مهدی متصل گردان (آمین). پروردگار! رهبر انقلاب اسلامی، این قلب تپنده امت را، تا انقلاب مهدی، حفظ بفرما (آمین). پروردگار! فرج امام زمان را تعجیل فرما (آمین). پروردگار! شهادت را نصیب ما بفرما (آمین). پروردگار! دعاهايمان را مستجاب بفرما (آمین). پروردگار! شهدای انقلاب اسلامی را غریق رحمت خود قرار بده (آمین). «۴۷» ضمنا چند دسته کتاب دارم. آن را به کتابخانه دبیرستان شهید مفتاح تحویل دهید تا مورد استفاده قرار گیرد.



شهدای آسمان

حمیدرضا سیدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حمیدرضا سیدی در ۱۰ اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خدیجه مجیدی و پدرش احسان الله سیدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حمیدرضا سیدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۱۶ منطقه فاو در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سیاورز شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حمیدرضا سیدی

شهادت کمال انسان است. (امام خمینی)

بسم رب الشهداء والصدیقین

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ (قرآن کریم)

آنانکه در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندارید بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند.

با درود و سلام به پیشگاه معظم شهدا و با سلام خدمت آقا امام زمان (عج) و نایب برحقش امام امت خمینی کبیر و با سلام و درود به رزمندگان سلحشور جبهه های حق علیه باطل که در میدان جنگ با ایثار و شهادت جان عزیز خود را در کف اخلاص نهاده و به درجه رفیع شهادت می رسند. بنا به خصوصیت هر انسان که وصیتی کرده باشم، نه وصیت برای مال دنیائی و این جهان مادی بلکه وصیت سفارش و توصیه های هر فرد و ثبت کردن رشادت ها و شهادت های انسان در تاریخ و این بنده حقیر نیز مثل شهیدان دیگر که وصیت کرده، من نیز راه همان شهدا را ادامه خواهم داد و راه آنها را خواهم رفت.

شهادت در راه خدا افتخار است و مرگ عادی نیست بلکه شهید شدن در راه حق یعنی رها شدن از چنگال هوا و هوس و بیرون رفتن از لذات دنیایی و همانطور که امام اول شیعیان علی (ع) فرموده: شهید شدن در میدان جنگ هزار بار برازنده تر از مردن در بستر مرگ می باشد. و ما هم به ندای امامان پیر جماران حضرت امام خمینی لبیک گفته و به جبهه ها رفته و تا آخرین نفس و آخرین قطره خون می جنگیم و دشمن را تا از منطقه و خاک خود بیرون نکنیم از پای نمی نشینیم و به آمریکا بگوئید که ما بسیجیان از آن موشکها و آن سلاحهای مدرن شما هراسی ندارم و به فرموده شهید دکتر بهشتی:

به آمریکا بگوئید که از دست ما عصبانی باشد و از عصبانیت بمیرد. و چند کلمه ای با پدر و مادر عزیزم سخنی دارم که از شهید شدن من ناراحت نباشید و برای من لباس سیاه نپوشید و گریه نکنید بلکه برای حسین (ع) اشک بریزید که کسی را نداشت برایش گریه کند.

پدر و مادر گرامیم! اگر شما را در بعضی اوقات ناراحت کردم از من راضی باشید و من را می بخشید و پدر و مادرم! شهادت در راه خدا بهترین نعمت است و این امانتی را که خدا به شما داده می بایست آن را پس می دادید و چه بهتر که فرزند خود را در راه خدا و در میدان فرستادید و به درجه رفیع شهادت رسیده است. و چند کلمه ای نیز با برادرانم و خواهرانم صحبتی دارم و امیدوارم که راهم را و دیگر شهدا را ادامه خواهند داد و پشت جبهه ها را خالی نکنند.

و خواهرانم! انشاء الله که زینب گونه خواهید بود و حجاب اسلامی را رعایت خواهید کرد.

و از دوستان و آشنایان و فامیلان نیز می خواهم که از من راضی باشند.

و از مردم حزب الله و شهید پرور می خواهم که پشت جبهه ها را خالی نکنند، مخصوصا گروه مقاومت را خالی نگذارند.

و در پایان از تمامی شما می خواهم که مرا حلال کنید.

در تاریخ ۶۶/۱۱/۲۹ - حمیدرضا سیدی

خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار



همکلاسی آموز شهید

محمد سیدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد سیدی
محمد سیدی در ۱۶ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده کلثوم
معافی و پدرش محمدعلی سیدی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محمد سیدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۸ منطقه دوجیله (عراق)
عملیات بیت المقدس ۳ در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سیاورز
شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد سیدی

بسم الله الرحمن الرحيم

با درود و سلام به پیشگاه آقا امام زمان (عج) و نایب برحقش، امام امت و بت شکن زمان و درهم کوبنده کاخ ستمگران و حمایت کننده کوخ نشینان و مسلمانان دربند و درود و سلام بر امید امام و امت، آیت حق منتظری. و با درود و سلام بر روحانیت در خط امام و مخلص به خدا و اسلام و با درود و سلام بر شهیدان اسلام و با درود و سلام بر شما ملت حزب الله که در مجلس اینجانب شرکت فرمودید. راستی، نمی دانم چه بنگارم که در خور شأن مجلس باشد. چون سواد بنده و آگاهی بنده به حدی نیست که برای شما عزیزان مطلبی بگویم. امیدوارم که این مطالب ناقص را که پیام آور صحبت من است، بپذیرید.

انقلاب اسلامی ایران پس از مدت طولانی، یعنی ۲۵۰۰ سال، مدتی که ملت عزیز ایران می رفت به نابودی کامل رود، دمیده است و نور و روشنایی آن بخشی از کره زمین را روشن کرده است و بعد از یک سال می رفت که این انقلاب نوپای ایران پا بگیرد ولی بومان شب پرست دست به حيله ای زدند و جنگ را به راه انداخته اند و بر ماست که از جان و دل، از این انقلاب پاسداری بنماییم و راه شهیدان ایران را ادامه داده و پیروز شویم.

ای کسانی که هنوز تا کنون به جبهه اعزام نشده اید و خواهان منافع مادی خود هستید! تا کجا به پیش می روید و چقدر مال و ثروت می خواهید و چه کار باید بکنید؟ این را بدانید ای سرمایه داران! این راه که شما می روید به ترکستان است و عاقبت خوبی ندارد و کاری انجام دهید که در دنیا نام نیک برای شما بماند؛ مانند حسین (ع).

و اما ای عابدان گوشه نشین! این را بدانید که نماز خواندن خالی و دور از اجتماع بودن، نشانه مسلمانی نیست و قرآن امر می کند به جهاد. جهاد در راه اسلام و برای نابودی کفر. اگر به پا نخیزید، یقیناً بدان که نماز خود را از دست خواهی داد. پس بخود بیا. یک لحظه فکر کردن درباره گذشته و خودت فکر کن. خدایا ما را به راه راست هدایت کن.

سخن بسیار است و مطالب زیاد، اما چند مطلب در مورد این حقیر. خدایا! ظاهری دارم بس شورید و باطنی بس خواب و سینه ای پر آتش و چشمانی پر از اشک. عمر خود را باد دادم و بر وجود خود ستم کردم و اکنون با کوله باری از گناه به سوی تو آمدم. خدایا! مرا ببخش و از من راضی باش. و این راه را برای تو و برای رضا تو آمده ام و بر آن راه بوسه میزنم و افتخار می کنم.

خدایا! من در این دنیا از تو چیزی نمی خواهم. هر چیز که رضای تو است من همان را می خواهم که شاعر گرانقدر می گوید:

نی از تو حیات جاودان می خواهم / نی عیش و تنعم جهان می خواهم

نی کام دل و راحت جان می خواهم / چیزی که رضای توست، آن می خواهم

ای برادران و خواهران! سخن بزرگان اهل علم و دانش را گوش دهید و کتاب های آنان را بخوانید. و اما چند مطلب درباره خانواده ام. ای خانواده عزیز! به خدا قسم به شما علاقه مند بودم و شما را خیلی دوست داشتم و اما این را بدانید اسلام و قرآن را بیشتر از شما دوست دارم و برای همین به جبهه آمده ام.

ای مادرم و ای پدرم و مادر بزرگ ها و خواهر و برادر عزیز! از ما راضی باشید و در آخرین لحظه مرا حلال کنید. ای پدر عزیزم! مرا بیست ساله کردی و این مدت مرا تربیت کردی و از هر کاری دریغ نکردی و مرا در جامعه سربلند کردی؛ زیرا داشتن پدری مثل تو برای من باعث افتخار است.

و اما ای مادرم! امیدوارم که از من راضی باشی و شیر خودت را حلال کنی. ای مادر بزرگان! من امیدوارم که مرا ببخشید. و ای خواهران من! عفت و پاکدامنی را چون زینب (س) حفظ کنید و بگذارید با این دخترهای بی عقل و سیاه دل فرق داشته باشید. و اما برادرم! من تو را خیلی اذیت کردم ولی بدان خواهان سعادت تو بودم و اگر هم میزدم، به شوخی بود. حرف های مادرت را گوش کن و آنها را اذیت نکن. در خاتمه، با چشمانی اشکبار با شما خداحافظی می کنم. خانواده من و ای امت ایران اسلامی! من خود به اینجا نیامده ام که به میل خود از این دنیا بروم. همه از خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم. پس ناراحت نباشید.

در خاتمه، با شما خداحافظی می کنم و شما را به خدای بزرگ می سپارم. امام را دعا کنید.

مرغ باغ ملکوتم، نیم از عالم خاک / دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنم

ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست / به امید سر کویش پر و بالی بزنم

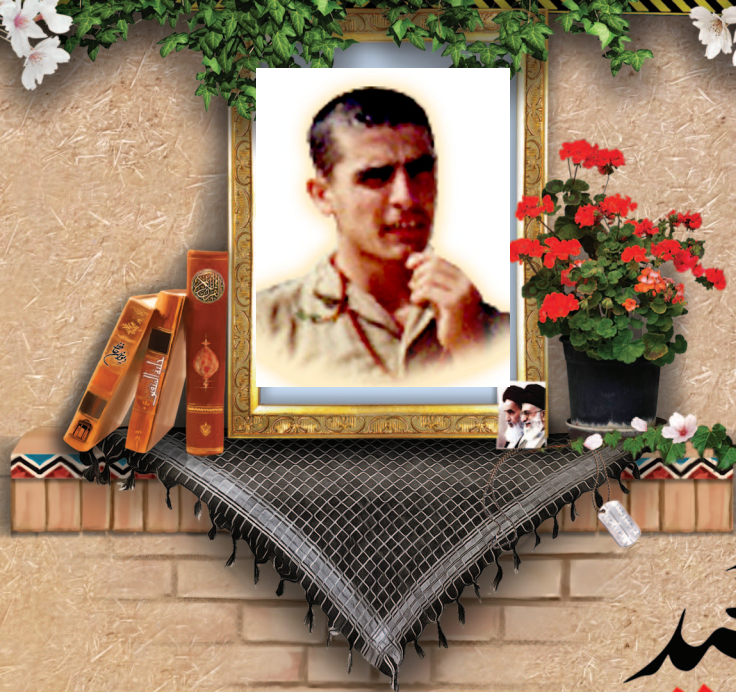
کیست در گوش که او می شنود آوازم / یا کدام است سخن می نهد اندر دهنم

تا به تحقیق مرا منزل و ره نمایی / یکدم آرام نگیرم نفسی دم نزنم

من به خود نامدم این جا که به خود باز روم / آن که آورد مرا باز برد در وطنم

تنها تو را صدا خواهم کرد. من در میان جاری این رود، و نور میان سبزینه های جنگل پر از سکوت و غم آلود. تو را صدا خواهم کرد.

من در میان موج های موج خروشان و نور میان بلم های خسته از تلاطم دریا.



شهدای کربلا

پرویز شعبانی نژاد

هواشهیید

زندگی نامه شهید دانش آموز پرویز شعبانی نژاد
پرویز شعبانی نژاد در ۱۰ شهریور ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
ملکه شعبانی نژاد و پدرش داوود شعبانی نژاد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید پرویز شعبانی نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ منطقه شلمچه عملیات تکمیلی
کربلای ۵ در اثر بمباران شیمیایی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای توساکله شهرستان شهید
پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

پرویز شعبانی نژاد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ قُتِلُوا فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ اَمْواتًا بَلْ اَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرِزُّوْنَ

آنان که در راه خدا کشته می شوند، مرده میندارید؛ بلکه آنان زنده اند و در نزخدایشان روزی می خورند.

اینجانب، پرویز شعبانی نژاد، با توکل به خدای متعال، مشغول نوشتن وصیتنامه برای بار دوم شدم، دستم به لرزه افتاد؛ چون یاد وصیتنامه قبلی افتادم. اولین بار که وصیتنامه نوشته بودم، ولی چون گناهم زیاد بود و هنوز سبکبال نشده بودم و بار گناهانم را نمی توانستم با بال های خودم به هجرت نزد خدا ببرم و چون هنوز معنی شهادت را نفهمیده بودم، به شهادت دست نیافتم و اکنون که مشغول می باشم و با توکل به خدای تبارک و تعالی، تصمیم گرفتم که شاید گناهانم کم شده باشد و بتوانم به ملکوت اعلی هجرت نمایم.

وصیت به پدر عزیزم: پدر گرامی! اینجانب را ببخشید که نتوانستم جبران زحمات شما را بنمایم.

وصیت به مادر گرامی ام: مادر عزیزم! اینجانب خیلی شما را ناراحت کردم و شما باید مرا ببخشید. مادر گرامی! خیلی برایم زحمت کشیدی و خواب های خود را برای بزرگ کردنم بر خویش حرام ساختی و خلاصه نتوانستم جبران زحمات شما را بنمایم. در موتم گریه نکنید؛ بلکه جامه سفید بر تن کنید و خدا را شکر نمایید که چنین فرزندی را در راه خدا ایثار نموده اید و در آخرت در رکاب حضرت فاطمه (س) می باشید. و به برادرانم وصیت می نمایم که تا آخرین لحظات زندگی دست از انقلاب و امام و مسئولین با خدا بردارند و هنگام گرفتن کربلا به دیدار مرقد پاک حسین ابن علی بروید و جبران زحمات پدر و مادر را بنمایید.

خواهران گرامی ام! همانطور که تا به حال حجاب خود را حفظ کردید، از این پس نیز حفظ نمایید و با استکبار جهانی با حجابتان بجنگید و می دانید که بی حجابی باعث پایمال شدن خون شهدای گرامی می شود. سفارش به برادران گروه مقاومت و مسئولین: ای برادران گروه مقاومت که تاکنون مقاومت خود را در برابر استکبار جهانی نشان داده اید! ادامه دهید تا پرچم انقلاب اسلامی بر فراز تمامی کشورها به اهتزاز درآید. مسئولین گروه های مقاومت را بی ارزش نشمارید و برایشان جلساتی بگذارید؛ به خصوص به کلاس قرآن بسیار توجه کنید.

و اما درباره مزارم: اولاً از خدای بزرگ می خواهم که مرا مانند حسین ابن علی از وطنش دور نکند و از مسئولین روستا می خواهم که در اسرع وقت به گرفتن زمینی برای مزار حرکت کنند و هر جا که صلاح خودتان می باشد. اگر در داخل محل جا دارید، خیلی عالی و گرنه به مزار سیاورز، کنار قبر برادر شهیدم، منصور کیایی ببرید.

و اما درباره وسیله نقلیه: آن را بفروشید و پولش را به یکی از صغیران بدهید و آخرین وصیتم این است که خانواده های شهدا گرامی اند و آنان را شخص والا و با کمال بدانید و در اجرای کمالات شان به آنان ضربه نزنید.

گر کشته گردیدم در جبهه ای مادر / بهرم مکن زاری بهرم مزن بر سر

یک پرچم سبزی در خانه زن مادر / بهرم حنا زنید چون قاسم داماد

در هر شب جمعه قدر از آن آرید / بر قبرم ای مادر از آن مالید

رخت حسین بر تن، عزم سفر دارم

بعد از شهادتم، یقه مسئولین را نگیرید، انتظار نداشته باشید.

خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار

پرویز شعبانی نژاد



شهدای آسمان

چنگیز شکوری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز چنگیز شکوری
چنگیز شکوری در ۱۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صغرا
شکوری و پدرش صادقعلی شکوری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته فنی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت
سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید چنگیز شکوری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۶ منطقه شلمچه عملیات
تکمیلی کربلای ۵ در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای پسکلایه بزرگ
شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

چنگیز شکوری

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون - همه از خداوندیم و بازگشت همه به سوی اوست.

خداوند! ما از تویییم و بازگشت مان به سوی توست. خداوند! یک روزی هم مرا مردم با دست هایشان به سوی قبرستان تشییع خواهند کرد. یک روزی هم من خواهم مرد. پس چه خوب است که ای خداوند مهربان، در راه تو کشته شوم که این تنها آرزوی دیرینه ام بود. مقداری از زندگی نامه ام را برای شما امت شهیدپرور بازگو می کنم.

من در سال ۱۳۴۸ به دنیا آمده ام. در دامن پر از مهر پدر و مادر بزرگ شدم، اما هنوز مژه محبت پدرم را نجشیدم. هنوز سر بر زانوی پدر نگذاشتم و هنوز دست نوازش پدر بر سرم کشیده نشده بود که خداوند مهربان پدرم را از ما جدا کرد. این سرنوشت ماست. من حتی یک بار هم نشده که پدرم را در رویای خواب ببینم. هنوز به آن صورت چهره پدرم در جلو من تصور نمی شد.

در سایه دیگر اعضای خوب خانواده ام به رشد و زندگی ادامه دادم. این خانواده مهربانم چه سختی ها من کشیده اند؛ چه زحمت ها برای من کشیده اند تا این که مرا بزرگ کرده و در سایه خود نگه داشتند. خداوند! از صمیم قلب از تو می خواهم که برادر بزرگم و مادرم و دیگر اعضای خانواده ام و دیگر کسانی که بی پدر بزرگ شده اند، در کنار آقا امام زمان حفظشان کن. این تنها آرزوی من است که خانواده ام را در بخت شادی ببینم. نمی دانم چگونه از این همه رنج و دشواری خانواده ام بعد از مرگ پدرم برای من تحمل کردند، تشکر کنم. به هر حال، از شما خانواده ام خواهش می کنم که مرا حلال کنید. چرا؟ چون که من امانتی بودم میان شما و شما می بایست یک چنین روزی مرا به صاحبم برگردانید.

اما وصیتی با خانواده ام: خانواده عزیز! از این که نتوانستم بیشتر از این در کنار شما باشم، ان شاءالله که مرا می بخشید.

مادر! سلام علیکم. ای مادری که شب ها نخوابیدی و غذا نخوردی تا این که مرا بزرگ کردی. برای من زاری مکن. برای من بر سر مزن. مادرم! هر چه درباره شما و بزرگواری شما قلم بزنم، نمی توانم زحمات شما را جبران کنم. چرا؟ چون که این جمله معروف بهشت زیر پای مادران است، آن قدر پر محتواست که گفتنی هایم در برابر آن حتی یک درصد آن هم نیست. نه من، بلکه هیچکس نمی تواند کلمه مادر را توصیف کند. پس مادر! اگر شما از من راضی نباشید، من در عذاب سختی خواهم بود. مادر! شما را به آن کسی که دوست داری، مرا ببخش و حلالم کن. اگر من خاک زیر پای شما باشم و هستم، خدمت آنچنان نکردم. پس بیا مادر در این لحظات آخر که در گورم، مرا حلال کن. خواهرانم! سلام و درود گرم قلبم بر شما که چه خدمت ها نسبت به من کردید. حاجاتان کوبنده تر از خون من است. این را یک جمله پر محتوا بدانید. من به عنوان یک برادر کوچک، کوچک تر از آنی که شما فکر می کنید، خواهش می کنم حاجاتان را حفظ کنید؛ اگر می خواهید نسبت به شما شاد باشم. در کارتان صبور بوده و در حفظ آبرو و حاجاتان کوشا باشید. برای من گریه و زاری نکنید. چرا؟ چون که وقتی شما گریه و زاری میکنید، انکار من از دل دریا، تنها در حال غرق شدن هستم که به هر پر کاهی دست می اندازم.

و اما سلام و درود فراوان قلبی بر شما برادرانم! برادرانم! شما برای من چه زحمت ها کشیدید. چه نصیحت ها نمودید تا این که من به تحصیلم ادامه دهم. که من از آن همه گفتگوهای شما سر باز زدم و از این بابت از شما معذرت می خواهم. مرا ببخشید.

و شما ای برادر بزرگم! که همچون یک پدر بر من محبت داشتید. نمی دانم چگونه این همه محبت شما را خودم جبران کنم. من گفتم و باز می گویم امانتی بودم بین شما و یک روزی می بایست شما این امانت را به صاحبش برمی گردانید. پس بیایید این دم آخر، کنار گورم بنشینید و مرا ببخشید و حلال کنید.

اما وصیت کلی من: ای خانواده ام! خواهش می کنم نماز را بیای دارید که این نماز است ما را به مقصد می رساند. برادران من و شما ای خواهرانم! به فرزندان آینده تان اخلاق اسلامی بیاموزید. به آنان قرآن بیاموزید. چرا؟ چون که هیچ چیزی بیشتر از قرآن و نماز و اخلاق اسلامی ما را به سعادت نمی رساند. اگر مرا دوست دارید و اگر داشتید، با یکدیگر با یک لحن خوشی سخن گفته و رفتار نمایید.

و اما چند سخنی هم با پدرم دارم: سلام بر تو ای روح پر از امواج خاطره پدرم! پدر جان! هر کس یک آرزو دارد و من هم یک آرزو داشتم. من آرزو داشتم شما زنده بوده و مرا با دست های پینه بسته خودتان تا گور تشییع کنید اما عمر به شما وفا نکرد. چاره چیست؟ حال که شما نیستید، خواستم که مرا چند لحظه ای در کنار قبرت بگذارند و چند کلامی با شما سخن بگویم. پدر جان! از آن موقعی که رفتید از میان ما، من صغیر بودم و حتی یک بار هم شده شما را در خواب ندیدم. پدر جان! از من بگذر و مرا حلال کن. می دانم سخت با من چیست و با دیگران مخصوصا چیست. پدر جان! نماز جنازه ام را بی تو آغاز و بی تو پایان کردند. چرا؟ مگر من فرزند شما نبودم؟

نمی دانم در چه حالی هستید. خدا! تو را به پیغمبری که عروج رفت؛ تو را به آن شبی که آقا امام زمان (عج) می خواهد ظهور کند قسم می دهم که از سر تقصیرات پدرم بگذر. ای امام رضا! شما را به پهلوی شکسته مادرت قسم می دهم که از خدا طلب آمرزش پدرم را بنمایید. پدر جان! چقدر دوست داشتم که زنده بودی و قبل از رفتنم به جبهه شما را زیارت کرده بودم. به هر حال، خدای مهربان، مردگان همه را و بعد مردگان ما را هم ببخش و بیمارزد. وصیتم با دوستان این است: ای دوستان خوبم! سخنم را به عنوان یک دوست کوچک قبول کرده و به آن عمل کنید. نماز را بپا دارید. گذشت داشته باشید، حلالم کنید. وصیتم با عموم مردم: ای مردم که بر گردن من حقی دارید! از شما خواهش می کنم مرا حلال کرده و ببخشید. در دلتان بگویید که مرا ببخشید. مرا دوست خود می دانید، پس مرا حلال کنید.

دیگر دوستانم را نام نمی برم. پس این جمله را تکرار کنند که از من گذشتید. در ضمن، هر کس بر گردن من حقی دارد، خجالت را کنار گذاشته، بیاید و حقش را از من بگیرد. من که زنده نیستم، خانواده ام که زنده است. الان به شما می گویم که حق تان را نسبت به من بیان کرده و آن را از من بگیرید. یا ببخشید یا بگیرید.

کرده و آن را از من بگیرید. یا ببخشید یا بگیرید.

کرده و آن را از من بگیرید. یا ببخشید یا بگیرید.

کرده و آن را از من بگیرید. یا ببخشید یا بگیرید.



همکلاسی آموز شهید

رحمت الله شیخ حسین نژاد

هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز رحمت الله شیخ حسین نژاد
رحمت الله شیخ حسین نژاد در ۵ بهمن ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
بانو قربانی و پدرش شیخ جعفر شیخ حسین نژاد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید فرهاد آزادیخواه در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۲ منطقه دهلران عملیات
والفجر ۶ در اثر جراحات وارده به بدن در طول اسارت شهد شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۶ سال تفحص شد و بعد از
تشیع در گلزار روستای فقیه آباد شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید
و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رحمت الله شیخ حسین نژاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رَبَّنَا أفرغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبَّتْ أقدَامُنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

خدایا! بخاطر تو و اسلام و قرآن تو به هر کجای دنیا برای مبارزه آماده ایم. خدایا بخاطر رسیدن به تو و عشق از همه چیز خود حتی از جان خود گذشته و سراسیمه بسوی تو می آیم، امیدوارم که قبول بفرمائی که ما بجز گناه چیز دیگری در کوله بار وجود نداریم. به امید آنکه امام زمانم از من و از همه خشنود باشد و با درود به رهبر کبیر انقلاب امام خمینی فرمانده کل قوا و با درود به روان پاک شهیدان، سرخ جامگان اسلام از آدم تا حسین و تا کنون مخصوصاً آیت الله بهشتی و محمد منتظری و رجایی، باهنر و دیگر شهیدان ایران وصیت نامه خود را آغاز می کنم. درود بر شما با زحمت های فراوان با هر ناراحتی و درد مرا بزرگ کرده اید و به جبهه فرستادید تا با دشمنان مبارزه کنم. درود بر شما که به من یاد دادید لیبیک گفتن را، لیبیکی که حسین در ۱۴۰۰ سال پیش (هل من ناصر ینصرنی) آن را گفته اند. خداوند به شما اجری بزرگ بدهد. ان شاء الله

پدرم و مادرم! اگر شهید شدم اول سلام مرا به رهبرم برسانید.

ثانیاً برایم قبل از آنکه عزاداری کنید و قبل از آنکه تشریفات را بجا آورید تبلیغ کنید، پس بگذارید بفهمند برای چه رفتم و برای چه کشته شدم.

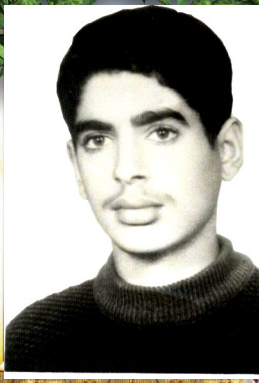
در مقابل دشمنان گریه نکنید که آنها خوشحال شوند، نمی گویم گریه نکنید ولی بجای خود در مقابل دشمنان چنان سخت و استوار باشید. چون کوه چنان استوار باشید که لرزه بر اندامشان بیفکند و دیگر دور و برتان نیایند. پدرم و مادرم! من خواهشی که از شما دارم این است که اگر دیگر برادرانم نیز خواستند به جبهه بروند به آنها اجازه بدهید بروند، نگذارید لوله اسلحه ام سرد شود و نگذارید روغن آن خشک شود. نگذارید سنگرم خالی بماند و نگذارید اسلحه ام روی زمین مانده و خاک بگیرد.

بگذار تا مبارزه هست ما نیز شرکت جزئی در این مبارزه داشته باشیم.

از شما ملت غیور ایران و از خانواده خود تنها خواهشی که دارم این است که این پیر جماران، رهبر انقلاب را تنها مگذارید و خود نیز تا خون در بدن دارم تا آخرین نفس و تا آخرین قطره خونم از اسلام و قرآن و مملکت تا آنجائیکه بتوانم دفاع خواهم کرد.

امیدوارم مورد رحمت و لطف خداوند قرار گیرم.

والسلام - وصیت تمام



شهدای آسمان

محمد رضا شیرو دصفری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد رضا شیرو دصفری
محمد رضا شیرو دصفری در ۴ تیر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
زینب احمد صادقی و پدرش آقا جان شیرو دصفری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید محمد رضا شیرو دصفری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۵/۱۰ منطقه مریوان محور
سروآباد در اثر اصابت تیر به پا شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای محمدآباد شهرستان شهید
پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد رضا شیروود صفری

بسم الله الرحمن الرحيم

خصوصیات اخلاقی شهید:

خوش برخورد، فروتن، صبور، شجاع، ترس، اهل انجام واجبات، مهربان و آرام برادر شهید- احمد می گوید:

با توجه به این که اسم من احمد بود خانواده اسم برادرم را محمد گذاشتند.

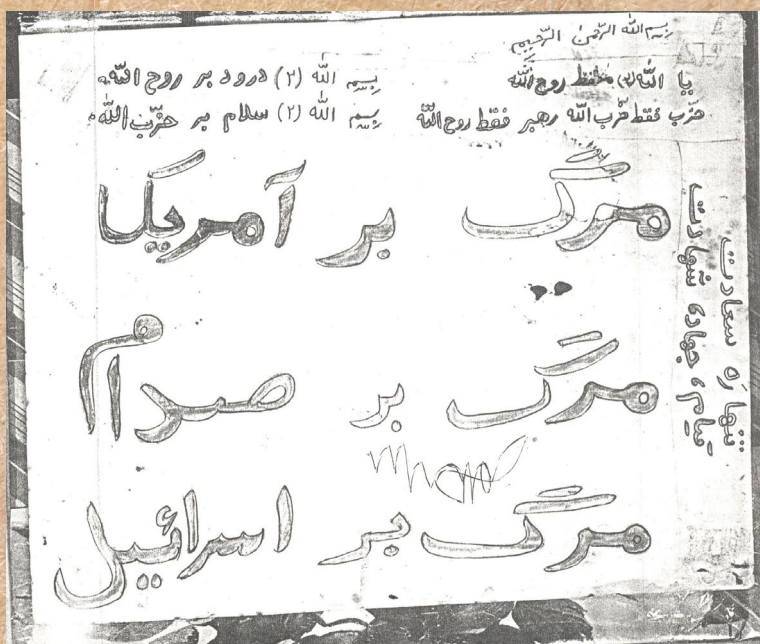
یک روز در دوران تعطیلات تابستان بنده ایشان را با خود به زمین فوتبال می بردم با شخصی به نام محمد رضا آشنا شد و پس از مدتی خود را به نام محمد رضا صدا می کرد و می گفت که از این به بعد مرا محمد رضا صدا کنید و آن زمان شناسنامه روستائیان را در محل می دادند و ایشان ۵ ساله بودند که اعلام کردند که برای گرفتن شناسنامه بچه ها به منزل کدخدای محل مراجعه نمایند و پدر مرا صدا کرد و گفت برادرت را صدا کن و بگو که بالاخره اسمش محمد است یا محمد رضا؟

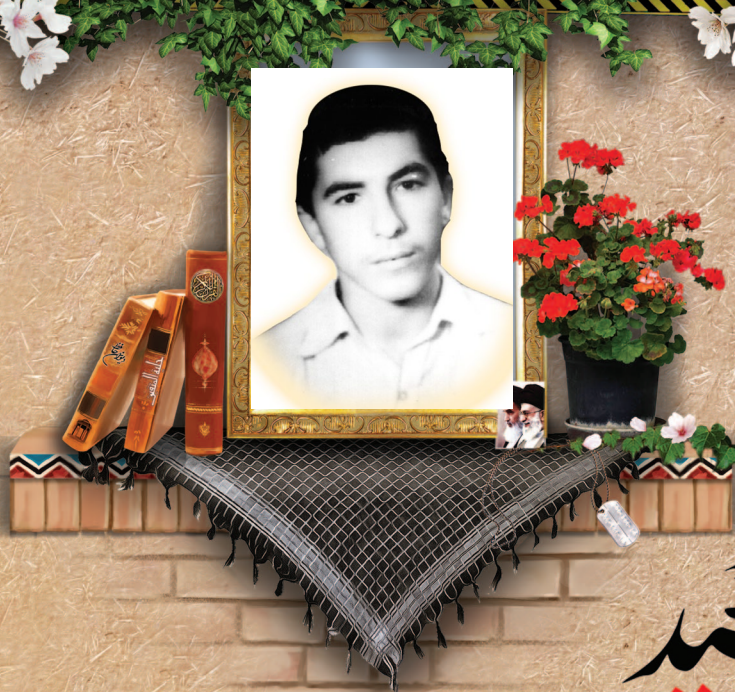
و ایشان گفت که محمد رضا هستم و پس از ۴ یا ۵ سال با پیروزی انقلاب اسلامی و سخنرانی امام از طریق تلویزیون و نفرت از محمد رضا شاه، ایشان بسیار اصرار داشتند که حتماً اسمش را عوض کنیم و همان محمد صدایش کنیم و بالاخره با صحبت های فراوان راضی شد که منظور امام محمد رضا شاه است نه محمد رضا شیروود صفری.

نگهبانی می داد - عضو گروه ضربت محور

عضو گروه تامین جاده - اجرای تئاتر در پایگاه

والسلام - روحش شاد





همکلاسی

هادی صدیقی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز هادی صدیقی
هادی صدیقی در ۱۶ تیر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مریم شیخ
الاسلامی و پدرش ابوالفتح صدیقی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته ریاضی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید هادی صدیقی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۱ منطقه شلمچه عملیات
کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش خمپاره به گردن و پا و پهلو شهد شیرین شهادت را نوشید و
در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای
شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

هادی صدیقی

بسم الله الرحمن الرحيم و القاصم الجبارين

إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ إِن تُوْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَ لَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ

بدانید که زندگانی دنیا بازیچه و هوسرانی است و اگر به خدا ایمان آرید و پرهیزکار شوید، پاداش اعمال شما را در بهشت ابد خواهد داد و از اموال شما چیزی مزد هدایت نمی خواهد. (سوره محمد، آیه ۳۶)

خدایا! قلب های ما را پاک گردان که تمام کارهای ما برای تو و رسیدن به رشد و کمالات باشد. ای زیباترین زیبایی ها! تو را با تمام وجود درک می کنم. تو زیباترین چیز نزد من هستی و برای این زیبایی ها و عشق هایی که بر ما ایجاد کردی، به حمد من از هر چیز دیگر سزاوارتری. محل تمام نورهای خوبی ها (الله نور السماوات و الارض)! تسکین و اطمینان را بر دل ما جازی کن. (الا بذكر الله تطمئن القلوب). در این راه، شهادت زیباست. شهادت یک انتخاب است. مرگ نیست، حیات است (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...). و شهید هم شاهد است و سمبل است و به انسان های دیگر درس می دهد که راه شهید را انتخاب کنند و راه را ادامه دهند تا به سعادت برسند. پس از شهادت، لقاءالله است. رؤیت اوست. دیدار اوست. و چه چیزی بهتر از این؟ خدایا! کاری کن که جز به فکر عمل نکنم و عقبگرد نداشته باشم. آمین.

و اما سخنی با پدرم: پدرم! تو برایم زحمت کشیدی. به تو علاقه مندم و با تمام احساس فرزندی که نسبت به پدرش علاقه وافری دارد، به تو عشق می ورزم. پدرم! اگر چه نتوانستم زحمت هایت را جبران کنم ولی پدرم، افتخار کن که ابراهیم وار، اسماعیل را به قربانگاه فرستادی و فرزندان همان راهی را خواهد رفت که تو می خواستی. گام در همان راهی گذاشت که اسماعیل در آن قدم نهاد.

و اما تو ای مادرم! تو دل شیر داشتی و داری. می دانم از شهادت من غمگین خواهی شد، ولی ناراحت نخواهی بود؛ چون آگاهی و هوشیاری داری و چون زهرا(س) و زینب(س) در برابر شهادت من و یا فدا شدن من در راه اسلام و مردم، خوشحال خواهی بود. راضی باش و از من رضایت داشته باش که بی نهایت به دعای تو نیازمندم.

و شما برادران و خواهرانم! دست از اسلام و امام بردارید. دست از قرآن و اسلام بردارید و با قرآن و امام باشید و بدانید که شهادت در راه اسلام است. خصوصا از برادران و خواهرانم تقاضا دارم که حتما نماز را بخوانند و نگذارند قضا بشود و این فریضه عبادی را انجام دهند.

خدایا! از تو لیاقت شهادت بر حقانیت کلمه «لا اله الا الله» و کلمه «الله اکبر» و شهادت بر حقانیت مکتب و رسالت پیامبر تو و امامان تو و شهادت بر حقانیت امامت ولی امر تو، امام عزیزمان، خمینی کبیر و حقانیت امت تو را می طلبم و از تو می خواهم که ما را بر راه امام مان مستدام بداری. خداوند! شهادت ها، ما را به مسائل آشنا ساخت و ما را زنده کرد که شهادت چنین خاصیتی دارد. پس بر ما شهادت را ارزانی بدار که توفیق شهادت را از تو می خواهم.

از امت اسلامی می خواهم که سلاح شهادت را بگیرند تا بر راه خود توفیق پیدا کنند. بار دیگر از خداوند، توفیق شهادت را می طلبم.

جهان از لوٹ موجودات بد، پاکیزه خواهد شد / اگر باشد به دل ها نور ایمان و به سر سودای به روزی

گلستان می شود دنیا زمانی که، رسد آن مهدی موعود / همه با هم دمام سر می دهیم آوای پیروزی



شهدای آسمان

بهروز صیادی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز بهروز صیادی در ۱۷ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حوا اشکانی و پدرش حسن صیادی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید بهروز صیادی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۱۲ منطقه طویله عملیات محمد رسول الله(ص) در اثر اصابت تیربه سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای چناربن شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بهروز صیادی

بسم الله الرحمن الرحيم

- ۱- برای من گریه نکنید و آن راهم را که راه اسلام است ادامه دهید .
- ۲- اگر کسی با امام و ولایت فقیه مخالف باشد کافر است .
- ۳- ای شهید! ای شهدا، آیا این سعادت را دارم که پیش شما بیایم؟ آیا مرا می پذیرید؟ گرچه کاری برای خدا نکرده ام .
- ۴- ... جز این کار که در راه خدا و در رکاب امام خمینی رگبار گلوله بر سینه دشمنان اسلام و مسلمین زدم آیا مرا می پذیرید؟

خاطرات یا ویژگی های بارز شهید:

شهید خوش اخلاق، صادق، شجاع، صمیمی، گشاده رو و صبور بود.

اسماعیل مشهدی-دوست شهید:

ایشان در مبارزه با گروهک منافقین بسیار فعال بودند و یک مرتبه که مسئولیت تدارک سنگرهای حفاظتی در روستا برای مقابله با منافقین بر عهده ی اینجانب بود، خستگی مفرطی در سیمای ایشان مشاهده نمودم و به ایشان توصیه کردم که حتماً چند ساعتی استراحت کند که شهید بزرگوار بالحنی دوستانه در جواب بنده گفتند که ۴۸ ساعت است که نخوابیدم. او همیشه دارای روحیه از خودگذشتگی بود و آرامش روستا و کشورمان سرلوحه کارشان بود.

مرتضی نوذری-دوست و همرمز شهید:

بهروز تعریف می کرد که خواب دید امام آمد به مسجد سرو آباد(جایی که مستقر بودیم) و از من پرسید چرا ناراحتی؟ گفتم که آخه امام دو ماه ما را این جا نگه داشتند و ما این جا می خوریم و می خوابیم. امام سر بهروز را در آغوش گرفت و گفت ناراحت نباش و بعد بهروز گفت من بلند شدم از بچه ها دوربین بگیرم تا از امام عکسی بگیرم امام نگذاشت و خواست برود. بهروز گفت من در جواب گفتم آخر شما محافظ ندارید تنها نروید. بگذارید من محافظ شما باشم و ایشان گفتند من محافظ نمی خواهم باید بروم و در جای دیگر هم کار دارم و از کوه های سرو آباد رفت.

بهنام بهزادی-دوست و همرمز شهید:

او واقعا یک رزمنده بود. خیلی از ماها در جبهه بودیم ولی مثل او نبودیم. او در شهر طویله عراق یک تیربار را تحویل گرفت و قبل از عملیات همیشه با آن عکس می گرفت و آن را پاک و روغن کاری می کرد. تا روز عملیات یک سنگر بالای شهر طویله عراق بود که آتش سنگینی داشت هرکس جلو می رفت شهید می شد و زنده بر نمی گشت. در این لحظه بهروز شجاع و نترس تیربارش را آماده کرد و سر از سنگر بیرون آورد و با رگبار به طرف سنگر دشمن رفت و آن بعثی را به درک واصل کرد و تیری هم به سینه بهروز خورد. البته به سمت راست بدن او اصابت کرد و به شهادت رسید.

والسلام - روحش شاد



شهدای آسمان

علی اکبر عبدالرحیمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اکبر عبدالرحیمی
علی اکبر عبدالرحیمی در ۱ خرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
سکینه کیائی و پدرش رمضانعلی عبدالرحیمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید علی اکبر عبدالرحیمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۶ منطقه بانه
عملیات کربلای ۱۰ در اثر اصابت ترکش راکت شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای بلده سفلی
قلعه گردن شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار
عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی اکبر عبدالرحیمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أحيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ (۱۵۴ بقره)

کسی که در راه خدا کشته شد، مرده مپندازید؛ بلکه او زنده و جاوید است، ولیکن شما این حقیقت را در نخواهید یافت. با سلام و درود به پیشگاه ولی عصر حجت(عج) و نایب برحقش، امام امت و امید امام و امت، آیت الله منتظری و با سلام و درود به رزمندگان جبهه حق علیه باطل که با نثار جان خویش، دشمنان قسم خورده اسلام را خار و ذلیل نموده اند و با سلام به پیشگاه شهیدانی که گرانقدر انقلاب اسلامی ایران.

خدایا! بارالها! معبودا! معشوقا! من ضعیف و ناتوان دوستت دارم. اگر چشم هایم را دشمن در اوج دردش از حلقه در فاو در آورد و دست هایم را در تنگه چذابه قطع کند و پاهایم را در خونین شهر، از بدن جدا سازد و قلبم را در سوسنگرد، آماج رگبارهایش کند و سرم را در شلمچه از تن جدا نماید تا در کمال فشار و آزار، دشمنان مکتبم ببینند که اگر چه چشم ها و دست ها و پاها و قلب و سینه و سرم را از من گرفته اند، اما یک چیز را نتوانسته اند بگیرند؛ آن هم ایمان و هدفم است که عشق به الله و معشوقم و به مطلق جهان هستی و عشق به شهادت و عشق به امام و اسلام است. خدایا! جندالله را که با سوگند به ثارالله در لشکر روح الله برای شکست عدوالله و استقرار حزب الله، زمینه ساز حکومت جهانی بقیه الله است، حمایت کن.

و همچنین مقداری از قرآن بخوانیم: خداوند از مومنان، جان ها و اموال شان را خریداری می کند که در برابرش بهشت برای آنان باشد. در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند، این وعده حقیقی است. بر او که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده و چه کسی از خدا به عهد خود وفادارتر است؟ اکنون بشارت باد بر شما به داد و ستدی که با خدا کردید و این پیروزی بزرگ برای شماست. آنها (مومنان این گونه هستند) توبه کنندگان و سجده آورندگان و آمران به معروف و نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود و مرزهای الهی اند و بشارت بده مومنان را.

و همچنین مقداری از صحیفه سجاده امام چهارم، در قالب دعا می خوانیم: پروردگارا! به روان مقدس محمد و آل محمد(ص) رحمت فرست و مرزهای اسلام را از حمله دشمنان در پناه خود مصون و محفوظ بدار و مرزبانان ما را در ایفای وظایفی که به عهده دارند، حمایت کن و عطایا و مواهب خود را درباره آنان تکمیل فرمای. به روان مقدس محمد و آل محمد(ص) رحمت فرست و بر شمار سربازان ما که از مرزهای ما پاس می دازند، بیفزای و حرّیه آنان را بر ضد دشمنان، کارگر کن و سنگرشان را از آسیب شکست در امان گیر و جمعیت شان را به هنگام دفاع از پریشانی، امین ساز و به تدبیر خویش، صفوف شان را به هم ببیوند و رشته وحدت و وصلشان را از هم مگسل و هدفشان را همیشه با پیروزی مقرون دار. پروردگارا! چنان کن که سربازان ما دشمنان خویش را اندک ببینند و سلحشورانه بر آنان حمله آورند. پروردگارا! بدین وسیله کشورهای اسلامی را تقویت کن و به همان نسبت که نعمت خویش را از بلاد کفر دریغ میداری، بر بلاد اسلام، نعمت و برکت فرو بار و خاطر سربازان ما را از آسیب دشمن آسوده کن تا به عبادت تو فراغت یابند و به جای پیکار در میدان های نبرد، به محراب عبادت بایستند و با تو و فرشتگان تو خلوت کنند. این تویی، ای پروردگار من، که منبع نور و نعمتی تویی که بر مبدأ و معاد قدرت داری و به هر چه مشیت علیای تو تعلق گیرد، توانایی.

پدر و مادر عزیزم، خود را برای تحمل رنج ها و مصیبت ها و ناکامی ها و ناروایی ها آماده سازید و دل قوی، که قادر یکتا پشتیبان و نگهبان شماست و تنها اوست که شما را از شر دشمنان نجات می بخشد و عاقبت شما را به خیر می گرداند و دشمنان شما را به انواع عذاب ها و شکست ها دچار می گرداند. این مصیبت ها و سختی های زودگذر تمام شدنی است، ولی پاداش این جان فشانی ها و فداکاری ها به نعمت های ابدی و بی پایان خداوند خواهد رسید و بر سریر کرامت و بزرگواری تکیه خواهید زد. اگر می خواهید در مقام و عظمت شما خللی وارد نشود، هیچگاه زبان به شکایت نگشایید و آنچه را که از قدر و منزلت الهی شما می کاهد، بر زبان نیاورید. ولی برادران عزیزم! بر شما بشارت باد که اسلحه خونین و بر زمین افتاده ام را بر سینه بفشارید و گلوله های سربی اش را همچنان بر سینه دشمن بکوبید که نای بلند شدن از زمین را نداشته باشد.

و توای خواهر عزیزم! تو با حجاب سیاهت، دل دشمن را کور و ذلیل می کنی و نمی گذاری خون شهیدان اسلام پایمال شود. اگر چه می دانم که دل پاک و نازنین ات برای برادرت می سوزد ولی تحمل سختی ها را از خواهر سرور و سالار شهیدان، امام حسین (ع) یاد بگیر و فراموش نکن. می دانم داغ برادر دیدن هم ناراحتی دارد.

و توای پدر و مادر عزیز و مهربانم! خود بهتر می دانید که از زمان شهادت برادر عزیزم، شهید شهزاد کشاورزی، من به آن فکر افتادم که مانند در خانه و درس خواندن را بهانه خویش قرار دهم، دیگر به درد نمی خورد و بایستی جلوی این زورگویان را به طور قاطع گرفت و به خاطر ادامه دادن راه این شهید و دیگر شهیدان و برگرفتن سلاح خونین او و جنگیدن با کفر، برای من یک واجب عینی شد. اگر چه می دانم برایم زحمت ها کشیدی. شب ها بر بالین من نخفتی و شیر دادی و روزها، مگس ها و پشه ها را از رویم می زدی که آزارم ندهد و من می خواستم زحمت ها را جبران کنم ولی نتوانستم. مسئله دین و قرآن و ناموس شد و رفتم. می دانم که میوه باغت را نچیدی و دامادم نکردی. حجله دامادی ام چون حجله شهید شهزاد بود. پدر و مادرم! فقط دوست دارم حلالم کنید که وقت جان دادن، راحت بتوانم جان به درگاه خداوند بسپارم. از تمام عموها و عمه ها و زن عموها و مادربزرگم و دایی و پسر عموها و غیره، طلب آمرزش می کنم و تمام بدی هایم را به بزرگی تان ببخشید.

و در آخر کمک به جبهه ها و دعا به جان امام و رزمندگان را فراموش نکنید.



شهدای آسمان

ابراهیم عبدالله پور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ابراهیم عبدالله پور در ۱۵ دی ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش گل خانم عبدالله پور و پدرش محمدحسن عبدالله پور پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید ابراهیم عبدالله پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۰۷ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۱ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای تشکون شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ابراهیم عبدالله پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

کسانی که به پروردگارشان ایمان آورده اند و برای برقراری دین الله از دیارشان هجرت می کنند و برای بقا و پایداری قرآن با جان و مالشان در راه خدا جهاد می کنند، بزرگ ترین درجه و مقام را نزد خداوند کریم دارند. براسستی که آنان رستگاران دو عالم اند.

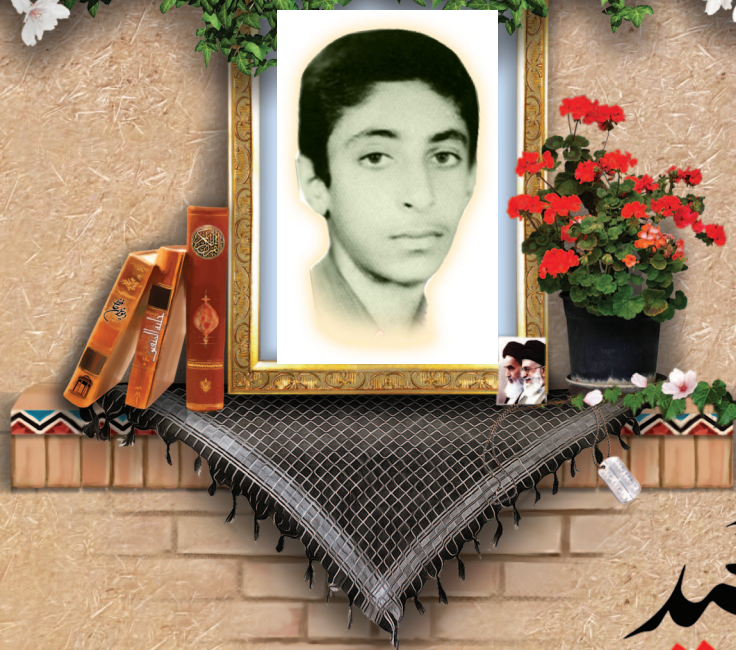
با درود و سلام فراوان بر محمد(ص)، پیامبر خدا، مهدی موعود و منجی بشریت و نایب برحقش، حامی مستضعفان، ابرمرد تاریخ، رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران، فرمانده کل قوا، خمینی، روح خدا. با درود و سلام فراوان بر سرور شهیدان کربلا، حسین (ع) و با درود فراوان به شهدای انقلاب اسلامی ایران و شهیدان جنگ تحمیلی و با درود و سلام گرم به رزمندگان اسلام که در جبهه های نبرد حق علیه باطل مشغول پیکارند. سلام به امت حزب الله و پدران و مادران داغدیده شهدای روستای تشکون. شکر می کنم خدای بزرگ را که به من، جسم سالم و توانایی عطا فرمود تا من بتوانم در راه اسلام کوشش کنم و با کافران بجنگم و بتوانم ادامه دهنده و پیرو راه انبیا و ائمه باشم. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ أَوْوَأُ وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَهاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهاجِرُوا وَ إِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَ اللَّهُ مَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (سوره انفال، آیه ۷۲) بدرستی آنان که گرویدند و هجرت کردند و جهاد کردند با ماله و جانهایشان در راه خدا، آنانکه جای دادند و یاری کردند. آنها بعضی شان دوستان بعضی هستند. و آنان که گرویدند و هجرت نکردند، نیست شما را از دوستی ایشان، هیچ چیز تا هجرت کنند و اگر به یاری طلبند، شما را در دین، پس بر شماست یاری کردن، مگر بر جمعی که میانه ایشان بیمانی است و خدا به آنچه می کنید، بیناست.

در شرایطی که ارزش های اسلامی و انسانی افراد در زیر چکمه دژخیمانه حب مقام ها و حب جاه ها و حب بدی ها پایمال می شود و به هنگامی که شخص و اشخاصی، معنای واقعی مسلمانی را در خود می یابند و نهایتاً آن هنگام که آدم ها خود را در میان لجن رذالت ها می یابند، خداوند امر به هجرت می کند که ای بهر چه نشسته ای؟ در میان نبود این همه بدبختی ها، بر خیز. بر خیز و میثاق الهی خویش را با من تجدید کن و با بر گرفتن سلاح، سلاح ایمان، سلاح آتشین (یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم فانفروا ثبات أو انفروا جميعا) هجرتی را آغاز کن و پای خود را به سوی دنیای نور و دنیای ایمان بگشا و خویش را از میان انبوه حب ها و توده مغضوبین بیرون بکش. و آنگاه پس از این هجرت (هجرت با شناخت) و پس از این که سلاح ایمان که برنده است، برگرفتی، جهاد را شروع کن و بر علیه نظامهای کفر و دروغ و ستم و ریا و نفاق و دورویی، عصیان کن و بخروش. قریاد توفنده امت را بلند کن که ای خلیل آدم ها، خود را به انسان تبدیل کنی و بر علیه آدم ها بخروشید. ریشه هر آنچه را که مسیری سوای سبیل الله دارد، با ایمان، هر چه استوارتر کند و به گورستان نیستی ها بریز. حال، تو ای انسان! در این راه جهادت، از هر آنچه که در تاب و توان داری، بهره گیر و از آنها استفاده بنما. از هر چه مادی و معنوی داری، از هر چه ظاهر و باطن داری، و اینک تو که یاری رفتن و خروج را نداری! پس، از راهی دیگر به قیام بر خیز و از راه کمک توشه ای و کمک معنوی، مسئولیت شیعه بودن خودت را به اثبات برسان. آری، آن که به مقابله با کفر می رود و به کمک تو ای برادر و تو ای خواهرم که به هر حال، توان رفتن نداشتی یا آن که انشاء الله میروی، احتیاج دارد. همانطور که چون اگر بخواهید بایستید باید به دیوار تکیه کنید. هرگز نیز این فکر در تو رخ نه نکند که این کارم هجرت نیست و جهاد نیست. خیر! خیر! این نیز نوعی هجرت و جهاد است. اگر فکر به کار بری و عمیق شوی، و اگر از دیدگاه اسلامی بنگری. و حال آن که هیچکدام از این دو راه را برنگزیدید، پس چه بگویم؟ که همیشه نفس عملت نه برای خودت نه برای خشم، نه برای عصبانیت، نه برای کینه ات، بلکه برای خدا باشد. خدایا! عقیده مرا از دست عقده ام مصون دار و نتیجه کلام و آن که همه چیز برای خدا، همه کار برای خدا، همه جا برای خدا. من با شناختی که پیدا کردم از دینم به سوی لقاء الله میروم و آرزوی شهادت را از آن معبودی بی همتا دارم و می خواهم که به این معراج نائل شوم. ولی بی صلاح دید او، چه باشد که این افضل تر است، امید آن دارم که همه برادرانم، همه خواهرانم، در سراسر دنیا، علی الخصوص در سپاه، راه شهادت را با شناخت به پایان برسانند و لحظه به لحظه عمرشان را فقط و فقط برای خدا بگذرانند.

پدر عزیزم و خانواده گرامی ام! به خدا احساس شرم و خجالت می نمایم. حال بشنوید از آن وقت که از سنگرم برایت می نویسم. ما برادران و پدرانی داریم که باباشان و یا فرزندشان به شهادت رسیده و خود، اسلحه به زمین افتاده فرزندش یا برادرش را برمی دارند و راهش را ادامه می دهند. باید گفت ما به سرایی وارد شده ایم که خوان شهادت گسترده است و هر کوی و برزنی و سنگری، شهید گشته است. حال شما خود حدیث مفصل بخوان. آیا با این وصف و احوال، ما می توانیم مسائل دیگری را بهانه قرار داده و از حضور در جبهه سر باز زنیم؟ پدر جان! امروز حضور در جبهه از واجبات است و به قول امام عزیز، حتی از نماز هم واجب تر است؛ چون استکبار جهانی به دست نشاندگی صدام خائن، می خواهد اساس اسلام را، عدالت را، حاکمیت الله را و ولایت ولی الله را از بین ببرند. آنها می خواهند روح توحش و چپاول و آدم کشی را حاکم نمایند تا از انسانیت خبر نباشد. حال ما چه کرده ایم؟ لذا تعهد اسلامی حکم می کند که به ندای حسین گونه امام امت پاسخ مثبت داده و سرنوشت جنگ را با رزم پیکار گران جبهه های نبرد تعیین نموده و آنچنان سیلی به صدام و حامیانش خواهیم زد که برای همیشه، فکر تجاوز به بلاد اسلامی را با خودشان به گور برند. لذا امیدوارم شما هم در پشت سنگر برای نبرد با استکبار جهانی و ایادی داخلش، با پیوستن به صف جمعه و جماعت، پایگاه عبادت و سیاست، مشت محکمی بر دهان یاهو گویان بکوبید و از کمک به جبهه به هر طریق ممکن، دریغ نکنید و این مومن در پرتو تقوا، یعنی دعا را به جان امام و رزمندگان اسلام را فراموش نکنید. و ان شاء الله مرا می بخشید. پدر عزیزم! از این که نتوانستم فرزند خوبی برای شما باشم و حق فرزندی را ادا نمایم. پدرم! برای شهادتم هیچگونه ناراحتی به خود راه نده. مانند کوه استوار باش.

«۶۷»

خوشحال باش که فرزندان در این راه به شهادت رسید. پایان



شهدای سراسر آموز

احمد عصری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمد عصری
احمد عصری در ۸ شهریور ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه
عبداللهزاده و پدرش هوشنگ عصری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته کشاورزی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید احمد عصری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۹/۲۷ منطقه مریوان - تپه عثمان
در اثر اصابت تیر به سر و دست شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای پلت کله شهرستان شهید
پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

هو الشهد

احمد عصری

بسم الله الرحمن الرحيم

خصوصیات اخلاقی و ویژگی های بارز شهید:

خدمت به مردم، گشاده رویی، کمک به نیازمندان، راز داری، مهربانی و اهل نماز بودن از ویژگی های شهید بود. برادر شهید -ابوالفضل می گوید:

هر زمان که پدرمان هزینه تحصیل به او می داد، او مقداری از آن پول را جمع می کرد و برای پیرزنی که در همسایگی ما بود نفت می خرید و به آن پیرزن می داد و آن پیرزن خیلی او را دعا می کرد.

پدر شهید به نقل از دوست شهید می گوید:

یک خاطره ای که از احمد دارم این است که آن زمان که من مسئول پایگاه بودم همه ی شب ها ما در پایگاه برنامه داشتیم ولی شب جمعه ای نمی خواستیم برنامه بگیریم، احمد پیش من آمد و گفت: احمد آقا در پایگاه بسته بود، گفتم امشب دیگر ما برنامه نداریم گفت چرا؟ گفتم خبر نکردم نیروها را ولی این شهید آن قدر عشق و علاقه به بسیج داشت و ارادت خاصی به ائمه داشت گفت: «نگران نباش من یک سوت برایت نیرو می آورم» من عشق را در این بچه دیدم و شرمنده شدم و آمدم پایگاه و با ۱۵،۱۶ نفر از هم سن و سالان خود، شب به یادماندن بود، دعای کمیل خواندیم و برنامه خوبی داشتیم.

عضو فعال پایگاه در محل بود، نگهبانی دانشسرا محل تحصیل می داد.

با پدر و مادر مهربان بودند. حرف آنها را گوش می کرد، در کار کشاورزی و خانه به آن ها کمک میکرد.

والسلام - روحش شاد

شماره: ۷۱۱۱/۴۴۱/۱۰۹۱۵

تاریخ: ۶۷/۱۲/۳

پست: ۱۰۹۱۵/۱۰۹۱۵

جمهوری اسلامی ایران

مجلس شورای اسلامی

به: بنیاد شهید انقلاب اسلامی **حسین حسینی**

از: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی **حسین حسینی** پرسنلی - تعاون

موضوع: گواهی شهادت

سلام علیکم

احتراماً بدینوسیله گواهی میشود برادر **احمد عصری** فرزند **محمد حسن** با عضویت **بسیج** در تاریخ **۶۷/۸/۲۱** به منطقه **غرب** اعزام و در تاریخ **۶۷/۹/۲۷** در عملیات **در محل برهان** در اثر **گلوله** به ناحیه **سینه** **راست** به درجه رفیع شهادت نائل گردیده است. ضمناً مشارالیه دارای **همسر و فرزند و** تحت تکفل می باشد. مراتب جهت **فدایات لازم اعلام** میگردد. **شیخ منیر** **حاج آقا** **عشق در منطقه برهان** - **قائمیان** در **کلیه** **براهن** **گلوله** **تکلیف** **فرزندان** **به شهادت** **والسلام**

فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

روز: **۶۷/۱۲/۹**

شماره: **۱۱۷/۱۰۴۱۹**



شهدای آسمان

ایرج علیزاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ایرج علیزاده
ایرج علیزاده در ۵ مرداد ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش کبری منتظری و پدرش رحیم علی علیزاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید ایرج علیزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۹/۱۸ منطقه موسیان در اثر اصابت ترکش به سینه و شکم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای شهید آباد شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ایرج علیزاده

بسم الله الرحمن الرحيم

با درود و سلام بی کران بر مهدی، این صاحب جهان، این یگانه امید و یگانه نور آینده جهان و درود و سلام بی کران بر نایب برحقش، امام خمینی.

اول سلام بر خانواده ام و دوم به خانواده عمو و ... و دوستان و آشنایان و درود و سلام بر تمامی ملت قهرمان.

مادر و پدر عزیز! ببخشید که نتوانستم در این دنیا با شما زندگی کنم؛ چون موقعیتی دست داده بود که اسلام به ما احتیاج داشت و ما هم باید به این تقاضا لبیک بگوییم. ولی به هیچ وجه ناراحتی نکنید. فکر نکنید که من رفتم. خیر! همانطوری که شهیدان عزیز محل ما و سایرین همچون نور درخشان از بالای آسمان بر شهیدآباد و سایر بلاد، می تابند. آیا اینان را می شناختید؟ علی اصغر را چطور؟ علی مرتضی را چطور؟ ابراهیم را چطور؟ پاسدار عزیز من، علی اوسط را چطور؟ آیا اینان را شناختید که چطور انسانی بودند؟ اینان همه معلم من و من شاگرد یک یک آنها بودم.

آیا می دانید که من چرا به جبهه نبرد حق علیه باطل رفتم؟ چون وظیفه من فرارسیده بود. وقتی که اسلحه محمدحسن بر زمین افتاد، علی اصغر آن را برداشت و وقتی که اسلحه علی اصغر بر زمین افتاد، ابراهیم آن را برداشت و وقتی که اسلحه ابراهیم بر زمین افتاد، شهید مظلوم، علی اوسط آن را برداشت. در این جا یک سوال می شود. وقتی که اسلحه علی اوسط افتاد، حالا نوبت چه کسی است؟

آیا ما لیاقت اسلحه این عزیزان را نداریم؟ و اگر داریم، باید رفت. اسلحه علی اوسط را که همان اسلحه محمدحسن بود، برداشت و راهشان را ادامه داد. این عزیزان خون خودشان را بر زمین داغ کرلای ایران ریختند. آیا می شود خون این عزیزان را هیچ حساب کرد؟

اینان در سنگر اسلام جان خودشان را فدا کردند؛ و حالا وظیفه ماست که راهشان را ادامه بدهیم. در هر جا که کار می کنیم، سنگر است. باید سنگر را از همه چیز مهم بدانیم؛ حتی با قیمت جان تک تک ما.

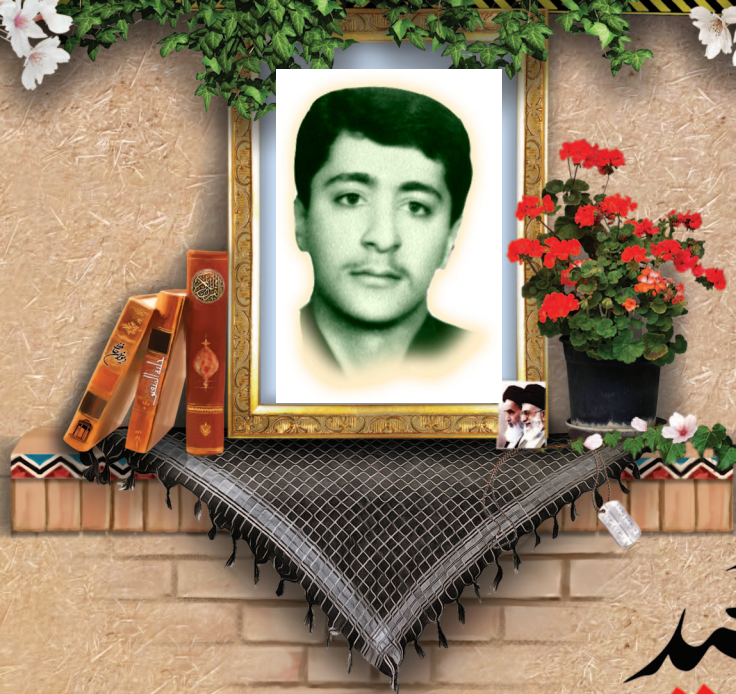
از همه شماها می خواهم که پیرو اسلام و قرآن باشید و پیرو خط امام باشید.

امام را دعا کنید. امام را تنها نگذارید. حرف شیطان را گوش نکنید که این شیطان، شما را به نابودی می کشاند. پس همیشه پیرو خط امام که همان مسیر الله است، باشید.

شهدا را فراموش نکنید. هفته ای یک بار هم که شده، بر مزارشان بروید و یادی از آن ها بکنید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

خدایا! خدایا! نا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار



شهدای آسمان

مسیب غنمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مسیب غنمی
مسیب غنمی در ۲۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خانم بزرگ
خانجانی و پدرش رمضانعلی غنمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید مسیب غنمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ منطقه شلمچه عملیات تکمیلی
کربلای ۵ در اثر اصابت کالیبر ۴۵ شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای
شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مسیب غمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أُولَىٰ بِهَمَّا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا وَإِن تَلَوُوا أَوْ نَعَرْتُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ مِمَّا تَعْمَلُونَ خَيْرًا

ای کسانی که ایمان آورده اید! عدل و داد را بر پا سازید و برای رضای خدا شهادت بدهید. گرچه به ضرر خودتان یا پدر و مادر و خویشان تان باشد. و اگر غنی یا فقیر هم باشد. شما مطابق حق، گواهی دهید و خدا به رعایت حال آنان، شایسته تر است و از هوای نفس پیروی نکنید. پیرو عدل باشید و اگر در اجرای حق کوتاهی یا انحرافی دیدید، خدا از اعمالی که می کنید، آگاه است.

آن کس که تو را شناخت، جان را چه کند؟ / فرزند و عیال و خانمان را چه کند؟
دیوانه کنی، هر دو جهانش بخشی / دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟

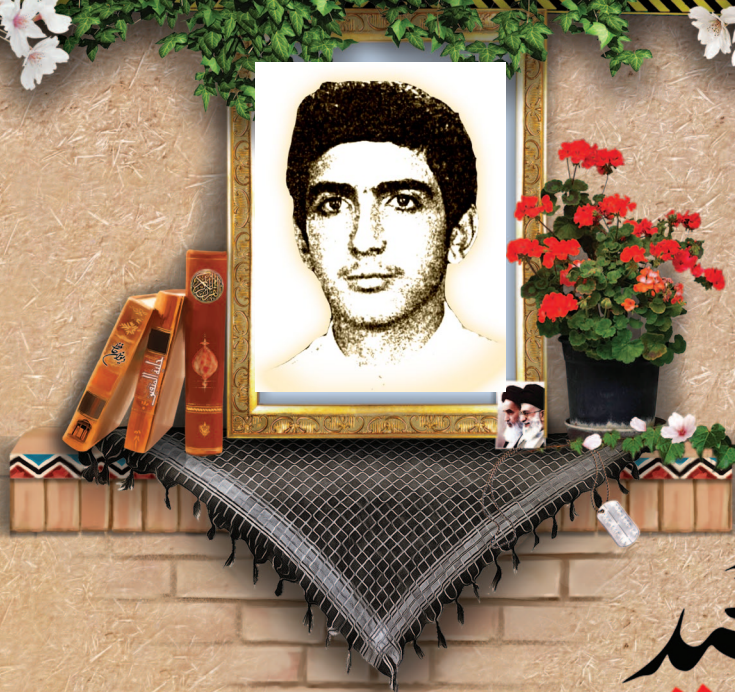
با سلام و درود بی کران بر منجی عالم بشریت، امام غائب، مهدی موعود و سلام و درود بی پایان بر امام امت، خمینی بت شکن و سلام بر روح شهدای پاک و گرانقدر اسلام و سلام بر تمامی رزمندگان کفرستیز اسلام و سلام بر امت حزب الله و دلاور. زمانی که خود احساس کردم که وجود من برای جبهه در این برهه از زمان ضرورت دارد، آماده شدم که با سپاه عظیم یکصد هزار نفری محمد رسول الله عازم میادین نبرد شوم و چون وارد جبهه شدم، تصور کردم که چند جمله ای را به عنوان وصیت بنویسم. اگرچه من خودم را لایق آن نمی دانم که برای شما امت حزب الله و دیگران، وصیت نمایم، ولی این حق است. بیم از آن دارم که شاید به شهادت برسیم. اگر لیاقت شهادت را داشتیم.

بیم من از آن است که توشه ای برای آخرت ندارم و پیش خدای خود و سرورم حسین (ع) شرمند ام و به همین خاطر هم به جبهه می روم که تا به شهادت برسیم تا شهادت باعث شود که پیش مولایم سرفراز باشیم. امت حزب الله و شهیدپرور! چگونه می توانم این را تحمل کنم که این متجاوزان از خدایی خیر، بر کشور اسلامی ما و بر ناموس، تجاوز کنند و من بی تحرک در خانه بنشینم از خود عکس العملی انجام ندهم؟ اگر این چنین زندگی نمایم، زندگی برایم ننگ است. همچون که حسین (ع) برای زنده نگه داشتن اسلام، از همه چیزش گذشت. به میدان نبرد رفت و به شهادت رسید. آیا کسی به خود اجازه می دهد که با چشم خود ببیند که جنایتکاران و متجاوزان دست به سوی اسلامش، شرف و کشورش دراز کرده و قصد نابودی آن را داشته باشند، سکوت اختیار کند؟ نه!

من هم اکنون میروم که با خدایم ملاقات کنم. میروم تا آتشی را که در درونم، مشتعل شده، خاموش نمایم. من میروم به سوی سنگر خالی همرزم، بسوی لانه باصفای جبهه جنگ، پرواز می کنم که تا دشمن یعنی بدانند، هیچ موقع سنگر خالی نمی ماند. ای امت حزب الله و دلاور! شما خود بهتر می دانید که این انقلاب به چه نحوی به پیروزی رسید. با کشته شدن علی اکبر، علی اصغر و حبیب بن مظاهرها. نکند خدای ناکرده، شما امت حزب الله و شهیدپرور بی تفاوت بنشینید، دنیا را بر آخرت ترجیح دهید، هیچ حزن و اندوهی به خود راه ندهید که ما پیروزیم و اکنون رزمندگان در جبهه ها حماسه می آفرینند و بر شما واجب است که راه این شهیدان را ادامه دهید. مبادا روزی بشود که روی این لاله های به خون خفته را زیر پا بگذارید و یا امام را تنها بگذارید و از آیت الله منتظری حمایت کنید تا چشم تمام جنایتکاران و منافقان کور شود. خود را آماده کنید که قدس را آزاد نمایید. حال، چند جمله ای را با پدر و مادر و برادر خودم، صحبت می نمایم.

پدرم! سلام علیکم. پدر گرامی! شما برایم زحمت زیادی کشیدید تا مرا به این سن و سال رساندی و اکنون این میوه نورسیده خودت را راهی جبهه های جنگ می نمایم. از شما بسیار قدردانی می نمایم که مرا به اینجا رساندی تا به سپاه پیوندم و برای اسلام و مسلمین کمک رسانم. از شما بسیار متشکرم و سلام بر تو ای مادر بزرگوار! نمی دانم چگونه آن همه زحماتی که بر من کشیدی بازگو نمایم و چطور از تو تشکر کنم؟ اگر برگ درختان کاغذ شوند و چوب درختان، همه قلم شوند و آب تمام اقیانوس ها و دریاچه ها جوهر شوند، نمی توانم آن همه زحمات تو را بر روی کاغذ بنویسم و کاغذ و قلم و جوهر کم است. مادرم، می دانم که از دست دادن فرزندت بسیار ناراحت می شوی و آرزوی داشتی که فرزندت را بزرگ نمایی و او را داماد کنی و در شب عروسی آن، حاصل زحمات را ببینی. ولی ای مادر! این را بدان که دفاع از اسلام در این زمان واجب تر است تا در کنار تو باشم. امیدوارم که مرا حلال کنی و وقتی که به شهادت رسیدم، دنبال جنازه ام ناله و فغان نکنید که دشمنان ما شاد می شوند. برای من گریه مکن؛ چون که گریه مخصوص مولایم، حسین است.

سلام بر تو ای برادرم! تنها برادرم بودی و تنها امیدی که از تو دارم این است که راه درست را ادامه دهی و عصای دست مادر و پدر شوی و با درس خواندن کمک به جامعه اسلامی نمایم.



شهدای آسمان

علی فراهانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی فراهانی
علی فراهانی در ۲۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ذلیخا
پور آهنگریان و پدرش محمد فراهانی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید علی فراهانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۲ منطقه فاو عملیات والفجر ۸ در
اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای میرشمس‌الدین شهرستان شهید
پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی فراهانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً - جنگ جنگ تا دفع فتنه

بار خدایا! چگونه می توانم شکر نعمت بی کران تو را بجای آورم. از این که نعمت های زیادی را نصیب نمودی و یکی از بالاترین و والاترین نعمت هایی که بر من ارزانی داشتی، این است که عازم جبهه گردم و دین خود را به اسلام و قرآن و انقلاب ادا کنم تا بتوانم در مقابل جنایتکاران شرق و غرب قرار گیرم و خون خود را نثار مکتب تو و نثار قرآن محمد(ص) کنم و راهی را بیمایم که اولیا و صدیقین و صالحان رفتند و به لقاء الله رسیدند.

پس خدایا! بارها! نیروی ایمان مرا زیاد فرما تا بهتر و بیشتر بتوانم در راه تو انجام وظیفه نمایم و بتوانم بر نفسم پیروز گردم و بر آن غالب شوم. خدایا! نفس مطمئنه نصیبم گردان؛ زیرا که می خواهم عاشق تو گردم و به سوی تو که معبودم هستی، پرواز کنم؛ چرا که تو گفתי هر که عاشقم بشود، عاشقم بشود، عاشقم بشود و او را خواهم کشت و خون بهایش را خودم خواهم داد. پس بار خدایا! من که عاشق تو شدم، تو هم عاشق من شو که می خواهم به سوی تو پرواز کنم؛ زیرا گلوی تشنه مرا جز شهادت، چیز دیگری سیراب نمی کند؛ چرا که گلوی مولایم علی و حسین(ع) را جز شهادت، چیز دیگری سیراب نکرد. من هم آمده ام که ادامه دهنده راه مولایم حسین(ع) باشم و راه او را بیمایم. پس خدایا! در این راهی که قدم برداشته ام، مرا یاری کن. بار خدایا! از تو می خواهم که ابتدا سعادت زیارت قبر شش گوشه ابا عبدالله الحسین را نصیب من گردان و بعد از آن شهادت راه، که آموزگارش حسین(ع) است، نصیبم گردان.

اما صحبتی با شما، پدر و مادر عزیزتر از جانم: مادر جان! می دانم که شما در دوران کودکی ام از خوابت زدی و در سر بالینم تا صبح بیداری کشیدی. و همچنین شما پدرم. در تاریکی صبح از خانه خارج می شدی تا نانی به دست آوری و فرزندان را بزرگ نمایی. من از شما شرمند هستم و معذرت می خواهم که موقعیت زمان باعث شد که من نتوانم وظیفه فرزندی خود را انجام دهم و در دوران پیری، عصای دستتان باشم. همچنین خوب می دانم که آرزوی هر پدر و مادر در زندگی چه می باشد. امام صادق(ع) می فرماید: آرزوی هر پدر و مادر در زندگی این است که فرزند جوان شان در جلوی شان راه برود و آن ها او را نگاه کنند و خوشحال گردند. و اما همانطوری که گفته شد، این آرزوی هر پدر و مادری بود. یعنی آرزوی پدر و مادر شهید ابراهیم شهبی هم این بود. همچنین آرزوی پدر و مادر شهید یدالله عزیزی نیز همین بود. و همچنین تمامی پدر و مادرهای شهدا. اما چه می شود کرد که در این زمان، تنها با ایثار جان، می توانم اسلام و میهن را حفظ کرد. اگر من و امثال من به جبهه نروند، چگونه می توانیم آسوده خاطر در خانه هایمان بمانیم؟ همچنین ناموس ما نیز حفظ گردد.

پدر و مادر عزیز! اگر روزی به هویزه، این شهر مظلوم گذر کردید، خواهید دید که این بی شرف ها چه بلایی بر سر خواهرانمان در هویزه آوردند. شما خودتان بگویید که انتقام این خون ها و این مظلومیت ها را چه کسی باید از ناکسان بعثی بگیرد؟ پس من و امثال من باید بروند و راه شهدای دیگر جنگ را ادامه دهند تا روح شهدا از ما راضی باشد. پس در نبود من، غم و اندوه به خود راه ندهید و از زندگی دلسرد نشوید و همچنان باشید که دشمن داخلی از ایمان و صبر شما خشمگین گردد. و ضمناً، هر شب جمعه بر سر مزار من بیایید؛ زیرا من نیز شما را به اندازه جان خود دوست داشتم و می دارم. مرا حلال کنید و از من راضی باشید.

اما صحبتی با شما برادر و خواهرانم: برادرم! من در دوران زندگی، شاید نسبت به شما کوتاهی کردم و وظیفه برادری را ادا نکردم. از تو می خواهم که از من راضی باشی و ادامه دهنده راهم که راه حسین شهید و راه همه شهداست، باشید و اسلحه افتاده مرا در دست بگیرید و با دشمنان شرق و غرب بجنگید و از اسلام و قرآن در هر زمانی که نیاز باشد، دفاع کنید.

برادرم! اکنون که شما درس می خوانید، درست را خوب بخوان و در آینده شغل مناسب را انتخاب کن و سعی کنی که به محرومان و مستضعفان خدمت کنی و هرگز در بند مادیات نباش که همه فانی هستند و تنها عمل انسان است که باقی می ماند و از بین نمی رود. و در آخر، از من راضی باش و حلالم کن تا روحم آسوده باشد.

علی فراهانی

و شما خواهرانم! زهرا و پروانه! از شما هم معذرت می‌خواهم که در دورانی که با هم بودیم، نتوانستم وظیفه برادری خود را به نحو احسن انجام دهم. همچنین به شما وصیت می‌کنم که حجاب خود را حفظ کنید و در هنگام شهادت من ناله و زاری نکنید. الگوی خود را زینب (س) قرار دهید که پیام رسان خون شهدای کربلا بود و شما هم سعی کنید با انجام فرائض دینی و حفظ حجاب پیام رسان خون شهدای کربلای ایران باشید. این مسئله را نیز به دیگر دوستان خود متذکر شوید. اگر در دوران کوتاه عمرم، بدی ای از من نسبت به خودتان دیدید، ببخشید و از من راضی باشید و حلالم کنید. ضمناً، درس خود را فراموش نکنید و سعی کنید که با شغل مناسب به اسلام و امت مسلمانان ایران کمک و خدمت کنید.

و اما صحبتی با شما دوستان و آشنایان: شما ای دوستان خوبم که همیشه مانند برادر برای من بودید! از شما می‌خواهم که همیشه ادامه دهنده راه شهدا و همچنین ادامه دهنده اهداف من باشید. چون من و هم‌زمانم راهی را می‌رویم و رفتیم که اباعبدالله الحسین در چندین قرن پیش رفته و این ادامه راه حسین است. بر شما واجب است که به عنوان یک مسلمان، ادامه دهنده راه شهدا و پیامبران خود باشید. از شما می‌خواهم که از من راضی باشید و حلالم کنید.

سخنی با امت حزب الله: ای امت حزب الله! موقع امتحان است. اسلام و مسلمین در انتظار پیروزی رزمندگان اسلام می‌باشند و زیارت کربلای حسین، نزدیک است. مبدا جبهه‌ها را فراموش کنید و نکند خدای ناکرده دلسرد شوید و وسوسه شیاطین غرب و شرق و داخلی در شما اثر کند و کمک به جبهه را از یاد ببرید؛ زیرا اکنون جنگ ما را شما امت حزب الله پیش بردید و این کمک‌های نقدی و جنسی شما بود که جنگ را تا این مرحله حساس کشانید و امیدوارم که تا آخر نیز ادامه دهید تا انشاءالله پیروزی هر چه زودتر نصیب ما گردد.

و ای امت حزب الله! هرگز این پیر جماران را تنها نگذارید و همیشه پشتیبانی خود را از او اعلام دارید. می‌دانید که او واسطه ما با امام زمان (عج) است. در آخر، از همه شما امت حزب الله، به عنوان یک رزمنده جبهه‌های جنگ، تشکر می‌کنم و امیدوارم که همچنان استقامت داشته باشید.

اما صحبتی با شما جنایتکاران شرق و غرب: ای جنایتکاران شرق و غرب! آیا ندیدید خدای جهانیان با فرعون و نمرود و دیگر ظالمان چه کرد؟ آیا ندیدید که خدای قادر با دشمنان قسم خورده جمهوری اسلامی در طبس چه کرد؟ چرا در خواب غفلت هستید؟ چرا قلب تان تیره و تار شده است و دیده تان، کور؟

ای جنایتکاران! بدانید که با خاک و خون کشیدن من و هم‌زمانم، صدها رزمنده دیگر بر علیه شما به پامی خیزند و شما ناکسان را نابود می‌کنند. پس ماتم بگیرید که مرگتان نزدیک است.

در آخر، از همه فامیل‌ها، دوستان، همسایه‌ها و همه کسانی که در عمر کوتاه خود، همراه آنان بودم، حلالیت می‌طلبم و امیدوارم از من راضی باشند.

خداحافظ

علی فراهانی - ۶۴/۱۰/۲۴

هفت تپه، ساعت ۹ صبح

تصحیح مجدد در مورخ ۶۴/۱۱/۱۷، جبهه آبادان،

یک کیلومتری شهر مرزی فاو عراق، ساعت ۶ صبح.



همکلاسی آموز شهید

جمشید قلی زاده

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جمشید قلی زاده

جمشید قلی زاده در ۱۰ آذر ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در استان تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صغری صبوری و پدرش عباس قلی زاده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس تهران با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید جمشید قلی زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۱/۱۵ منطقه مریوان در اثر اصابت ترکش خمپاره به شکم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار بهشت زهرا قطعه ۲۴ استان تهران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

جمشید قلی زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

پدر و مادر عزیز! سلام عرض می‌کنم. پس از عرض سلام، سلامتی شما را از درگاه خداوند بزرگ خواهان و خواستارم و امیدوارم که حالتان خوب بوده باشد.

پدر مادر عزیز من! شاید من بمیرم و چرا من نگفتم شهید می‌شوم؛ چون شهید شدن لیاقت مومنان را می‌خواهد. ولی من کوشش می‌کنم در راه خدا و هدف را خدا بدانم و امیدوارم خدا این شهادت مرا بپذیرد.

پدر و مادر عزیز! شما از اول زندگی زحمت کشیدید و مرا بزرگ کردید و من از صمیم قلب از شما تشکر می‌کنم و تا امروز اگر به شما بی‌احترامی کردم، مرا ببخشید و از من راضی باشید. من که از شما راضی بودم ولی شما سعی کنید بچه خوب تربیت کنید که می‌دانید بچه از همان اوایل رشد فکری و جسمی است که تربیت کردن صحیح را می‌موزد و آنطور که پدر و مادر می‌خواهند در می‌آید.

مادر عزیز! من دوست دارم وقتی که شهید شدم، برای من گریه نکنید و من آرزو دارم که مرا پیش شهیدان راه آزادی که در بهشت زهرا هستند، دفن کنید. من امیدوارم که بعد از شهید شدن من، اسلام را طوری در خانه مان پیاده کنید که رفتار و کردار و همه چیز خانواده از قرآن درس گرفته باشد.

ان شاء الله خدا این جهاد کوچک را از من قبول کند و من و دوستانم را به عنوان یک شهید واقعی بپذیرد. خدایا! همه مومنان را به آرزوی خویش که شهید شدن در راه توست، برسان.

پدر و مادر عزیز! من این دعا را می‌کنم که «خدایا، شهادت را از آن ما بفرما» و امیدوارم که شما هم این خواسته را از خدا بکنید. برای خود و هم برای من. بدانید و دانسته باش که من در راه بزرگی شهید شدم و هدف من الله است؛ نه چیز دیگر. و دوم آزادی مردم که درست فکر کنند به بودن خدا و روز جزا و بهشت آشنا گردند و بدانند که همچنین چیزهایی هم هست و شما را به خدا می‌سپارم و امیدوارم که گریه نکنید. با افتخار به روی جنازه بی حرکت من بایستید و مرا به خوبی یاد کنید. این آیه را هم در پشت کاغذ می‌نویسم.

اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا قِتْلًا فِی سَبِیْلِکَ تَحْتَ رَايَةِ نَبِیِّکَ مَعَ اَوْلِیَائِکَ

خدایا! کشته شدن راحت زیر پرچم پیامبرت و همراه اولیاءت، روزی ام فرما.

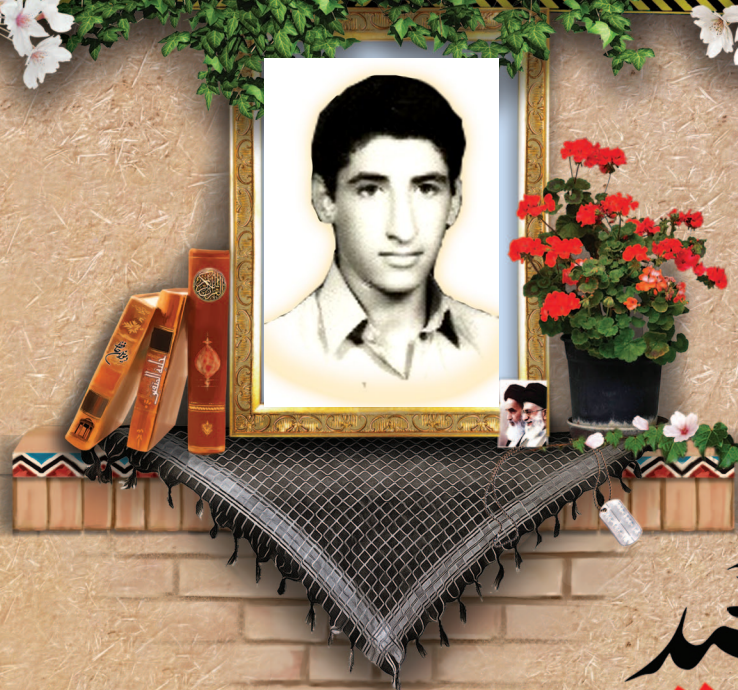
خداحافظ

پدر عزیز! من یادم نمی‌آید که به چه کس بدهکار هستم. خواهش می‌کنم ۵۰۰ تومان به فقرا بدهید.

و امیدوارم که مرا حلال کنید و از من راضی باشید تا روح من از شما راضی باشد.

درود بر امام خمینی. مرگ بر کسانی که با اسلام مخالفت می‌کنند

نام: جمشید قلی زاده، فرزند عباس قلی زاده



شهدای آموز

رمضانعلی کامیاب

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رمضانعلی کامیاب

رمضانعلی کامیاب در ۶ مرداد ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سلیمه کامیاب و پدرش محمد کامیاب پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رمضانعلی کامیاب در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۰ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سلیمان آباد شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رمضانعلی کامیاب

بسم الله الرحمن الرحيم

خصوصیات و ویژگی های بارز شهید:

شهید امانتدار، اهل نماز و روزه و مهربان بود.

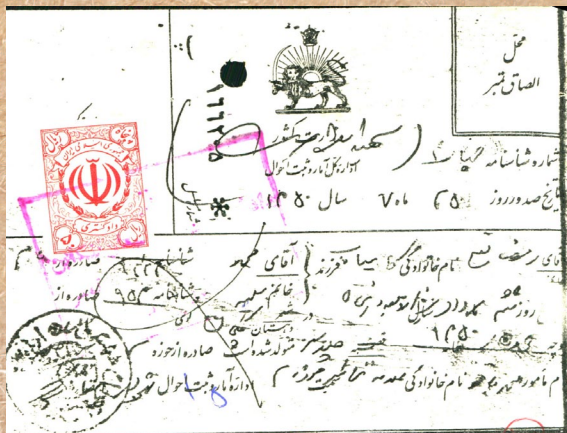
پدر شهید:

شهید در امانتداری بسیار امین بود به طوری که یکبار پول به صورت امانت از فردی که به حمام آمده بود تحویل می گیرد و وقتی که آن فرد از حمام بیرون آمد اعتراض کرد به من که پسر پول من را گرفته و کم به من تحویل داده و من هم کسری پولش را از جیب خودم به او دادم بعد از چند روز همان فرد پیش من آمد و از من و پسر عذر خواهی کرد و گفت من اشتباه کرده بودم پول مقدارش درست بود و بقیه را دوباره به من برگرداند و کلی شرمند شد.

با پدر و مادر مهربان بودند.

علاقه زیادی به آن ها داشتند و به آن ها احترام می گذاشتند و به پدر در شغل حمامداری کمک می کرد.

والسلام - روحش شاد





همکلاسی آموز

شهرزاد کشاورزی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز شهرزاد کشاورزی
شهرزاد کشاورزی در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
فاطمه حاتمی و پدرش محمد کشاورزی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید شهرزاد کشاورزی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه ام الرصاص عملیات
کربلای ۴ در اثر اصابت ترکش خمپاره شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای قلعه گردن
شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

شهرزاد کشاورزی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (آیه ۱۶۹ سوره آل عمران)

هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده اند مردگانند بلکه آنها زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

این روزها حرف تمام بچه ها از امام زمان (عج) است. خدایا! بارالها! تو را به مقربان درگاهت قسمت می دهم به من قدرتی عطا کن تا بتوانم خالصانه در راه تو برای تو و برای امام زمان (عج) قدم بردارم.

خدایا! به من قدرتی عطا کن تا بتوانم بر هوای نفسم فائق آیم. خدایا! به من قدرتی عطا کن تا در هنگام حمله در من چنان خشمی به وجود آید که بتوانم انتقام خون شهیدان را از دشمنان بگیرم و خدایا از تو می خواهم به من ایمانی دهی که لیاقت آن را داشته باشم که با امام زمان (عج) لاقل در خواب دیداری داشته باشم.

کم کم عطر حمله در منطقه می پیچد، شاید این آخرین نوشته های من باشد. چه کسی می داند کی شهید میشود دلم می خواهد در حمله تا قدرت و نفس دارم بچنگم و تا می توانم بکشم.

خدایا! تو خودت به من قدرت بده تا بتوانم دشمن پلید را از پای در آورم.

خدایا خودت می دانی که ما فقط برای رضای تو و در راه تو خالصانه قدم برداشته ایم و از تو می خواهیم در این راه ما را ثابت قدم و استوار چون کوهی شکست ناپذیر در مقابل دشمنان قرار دهی و ما را یاری کنی.

خدایا ما در اینجا در این بیابان برهوت به هیچ کس جز تو و ولی تو امام زمان (عج) امید نداریم.

خدایا! کمکمان کن تا عیدی بزرگی به امت و امام بدهیم.

از پدرم می خواهم که به جای مادر واقعی من که یقیناً مونس سختیهایم می بود در اوان کودکی خداوند متعال برای آزمایش من و تو او را از ما گرفت و حال از شما ای پدر عزیزم می خواهم که قبل از به خاک سپردنم مرا

دور قبر مادر بگردانید و بعد از مراسم تدفین، تکه یخی را بر روی قبرم بگذارید تا به جای مادرم برایم اشک بریزد.

و در خاتمه از همه شما پوزش می طلبم که اگر بدی از من دیدید مرا ببخشید و حلالم کنید.

والسلام - ۶۴/۱۲/۲۸



شهدای آسمان

ابوذر كوده حاتمیان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ابوذر كوده حاتمیان
ابوذر كوده حاتمیان در ۷ بهمن ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب
افشاریوسفی و پدرش محمدعلی كوده حاتمیان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید ابوذر كوده حاتمیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۶ منطقه موسیان در اثر
جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سلیمان آباد شهرستان شهید پرور
تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ابوذر کوده حاتمیان

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدائی که پرورش دهنده عالم است، خدائی که فریادرس فریاد خواهان و درهم کوبنده ستمگران، خدائی که زبانها در غایت ستودنش لال و عقلها از کنه شناختش عاجز و جباران و گردنکشان از هیبت او خوار و ذلیل و چشمها از ترس او حیران، خدائی که حاضر و ناظر و زنده و پاینده است.

با سلام و درود به ائمه معصومین (ع) خصوصاً ولی عصر مهدی موعود ارواحنا الفدا و با درود بر نایب بر حقش خمینی کبیر این ابراهیم زمان و این پرچمدار حسین و با سلام بر شهدا و معلولین جنگ و انقلاب و با سلام به ملت غیور ایران کلام و نوشتار خود را آغاز می کنم: گرچه من کوچکتر از آنم که بخواهم سفارش و یا وصیتی به کسی بنمایم ولی بر حسب وظیفه چند کلمه ای با شما عزیزان می گویم و شما نیز بر طبق سفارش معصومین بر آن نباشید که چه کسی می گوید بنگرید که چه می گوید. انشاءالله که همه ما جزء راه مومنین و تقوا پیشگان فرار بگیریم.

برادران و خواهران! ما اگر به اسلام واقعی نگاه بکنیم می بینیم که اسلام تنها یک مکتب خلاصه شده در عبادت تنها و یک بعدی نیست، اسلام واقعی تماماً ابعاد فردی و اجتماعی و غیره را در بردارد و باید بدانیم که پیرو اسلام و مسلمین و شیعه بودن تنها پرداختن به یک سری اعمال و عبادتها از روی عادت و یا بدون معرفت نیست و مسلمان وظایف دیگری بر عهده دارند؛ یکی از این وظایف حفاظت از حدود خداوند و احیاء دین برای رضای خداوند است و هر مسلمان واقعی باید به این وظایف عمل کند و باید بدانیم که برای احیاء دین مبین اسلام باید کوشش کرد و به جهاد پرداخت تا دین پایدار بماند و گرنه اسلامی که جنایتکاران استعمارگر برای استثمار ما به ما تحمیل کرده اند یعنی گوشه نشینی و به عبارت دیگر جدائی دین از سیاست.

این اسلام واقعی نیست، اسلام واقعی که قرآن و ائمه معصومین معرفی کرده اند و شیعه بودن را باید از علی (ع) یاد گرفت و انجام تکلیف را باید از ائمه و از امام حسین (ع) یاد گرفت و همانطور که امام عزیزمان فرموده اند: تکلیف ما را سیدالشهدا معلوم کرده است. پس باید ادامه دهنده راه حسین باشیم، باید هدف حسین هدف ما باشد و آنرا دنبال کنیم و حسین وقتی که می خواست بسوی کربلا برود هدف خود را مشخص کرد و فرمود که من بجز احیاء دین جدم و امر به معروف و نهی از منکر هدفی ندارم. پس ای ملت غیور ایران! دیدید که حسین چگونه اداء تکلیف کرد، هم اکنون نیز تاریخ تکرار شده و پرچم حسین و فریاد حسین و هدف حسین را مردی از سلاله پاک آن حضرت دنبال می کند و هم اکنون موقع یاری کردن حسین زمان است. ای کسانی که سالهاست برای حسین عزاداری می کنید و زیارت می خوانید و در آن خطاب می کنید که ای کاش من با شما بودم و به آن فوز عظیم می رسیدم و در آن می گوئی: (انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم الی یوم القیامة) - یعنی ای حسین (ع) من با دوستان شما در صلحم و با دشمنان شما و کسانی که با شما در جنگند دشمن و با آنان می جنگم. بدانید هم اکنون وقت عمل است و باید شعار را به فعل تبدیل کنید، چون شعار به تنهایی فایده ای ندارد و شعار و زیارت و دعا باید با عمل و شناخت قبل باشد و گرنه لقلقه زبان است. پس ای کسانی که برای حسین در ایام محرم و تاسوعا و عاشورا بر سر و سینه می زیند و اشک می ریزد! حسین زمان را دریابید و او را یاری کنید او نیز فریاد: «هل من ناصر ینصرنی» ابا عبدالله الحسین را سر داده است، او نیز با یزید زمان خود در جنگ است و فریاد «هیئات من الذله» را بلند کرده است و شما ملت ایران که این فریاد را سر می دهید با شرکت در جنگ و جبهه حرفتان را به عمل تبدیل کنید. البته تا بحال کرده اید ولی باز هم بکنید و بیشتر بکنید و بدانید که راه حقیقی حسین که مورد رضایت خداوند است همین است. جوانانی که به جبهه رفته اید و دوستانی داشته اید که یا شهید و یا اسیر و یا معلول شده اند و چشمشان به شما است که چگونه راه آنان را ادامه می دهید! چه شده است که آنها را فراموش کرده اید؟ و ای برادران و ملت ایران! مگر پیرو امام نیستید؟ مگر از او تقلید نمی کنید؟ مگر او نایب امام زمان نیست؟ مگر او رهبر شما نیست؟ و می دانید که فرمان امام زمان، فرمان رسول خدا و فرمان رسول خدا، فرمان خدا است پس فرمان او را بدون توجیه اطاعت کنید. چرا وقتی جبهه رفتن را واجب می کند به جبهه نمی روید؟ عذر و بهانه می آورید و خود را توجیه می کنید؟ مگر شما ذلت را می خواهید؟ مگر فریاد هیئات من الذله سر نمی دهید؟ پس با ثابت کنید.

برادران و خواهران! مگر این انقلاب از خون هزاران شهید و معلول بدست نیامده است؟ مبادا کاری کنیم که در عزای انقلاب و این خونها بشنیم که اگر اسلام و جمهوری اسلامی خدای ناکرده ضربه ای بخورد بقول امامان به این زودبها از اسلام خبری نخواهد شد و آن وقت مسئولیت آن بر دوش من و شماست، پس مواظب باشید که ثمره قرنهای مبارزه شیعه را و دادن شهدا زیاد و شکنجه و زحمت ها و خون دل خوردن های شیعه را یعنی جمهوری اسلامی را با غفلت و سهل انگاری و بی تفاوتی نسبت به مسائل انقلاب از دست ندهیم که خداوند از ما نخواهد گذشت.

ابوذر كوده حاتمیان

پس تكليف را انجام دهيد و از مرگ نهراسيد كه هر كجا باشيد مرگ شما را فرا مي گيرد و هيچ كس از مرگ نميتواند فرار بکند. و خداوند در قرآن مي فرمايد: «أَيُّمَّا تَكُونُوا يَدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» هر كجا باشيد اگر چه در كاخهاي بسيار محكم، مرگ شما را فرا رسد و از مرگ هيچ چاره رهائي نمي يابيد.

پس چرا با ذلت و خوارى بميريم و چرا خود به استقبال مرگ نرويم؟ مرگ با عزت و سربلندى كه شهادت در راه خداست را انتخاب كنيم كه شهادت مقامى بس بلند و عظيم نزد خداوند است و خون شهيد است كه در كالبد انسانهاى خسته مي رويد و آنها را به حرکت وامى دارد و شهيد است چون شمع در محفل جامعه انسانها مى سوزد و نور و گرما به آنها مى بخشد و خود را فاني مى كند تا ديگران با عزت باقى بمانند پس قدردان خون اين شهدا بشييم و بدانيد كه خون اينها بود كه اين انقلاب را پيروز كرد و بيست و دو بهمن و ۱۵ خردادها را بوجود آورد و ثمره خون اين شهدا بود كه متجاوزان و جنگ را به اينجا رسانده است و اين خونهاست كه اسلام را تا اينجا نگه داشته است. پس حق اين خونها را اداء كنيد و آنها را از ياد نبريد و راهشان را ادامه دهيد، پس مواظب باشيد در روز قيامت و در صحراى محشر در مقابل اين شهدا و حسين (ع) و اصحاب او و ائمه معصومين و صالحين خجالت زده نباشيد و عرق خجالت بر پيشانيتان ننشيند كه از هر عذابي دردآورتر است. اى پيرمردها مواظب باشيد در مقابل رسول الله و حبيب اين مظاهر خجالت زده نباشيد.

و اى خواهران! كه براى مظلوميت فاطمه زهرا و زينب كبرى و دختران حسين (ع) اشك مى ريزيد مواظب باشيد كه در آن روز بدن كبود شده و تازيانه خورده اين عزيزان از شما بازخواست نكند. راه حضرت فاطمه (س) را ادامه دهيد و زينب وار باشيد و فاطمه زهرا (س) را در همه امور سرمشق خود قرار دهيد. حجاب خود و اخلاق اسلامى را حفظ كنيد تا خود و ديگران را به فساد نكشاند كه اگر رعايت نكنيد عذاب شديدي در انتظار شماست و بدانيد كه در اين زمان بى حجابى و بدحجابى به نفع آمريكا و در خط دشمنان اسلام است و با اين كار چون ديگران را به فساد مى كشاند عذابتان و جرمتان چند برابر است. و اى جوانان و نوجوانان عزيز! به على اكبر حسين و حضرت قاسم اقتداء كنيد و جوانى خود را كه نعمت بزرگى است با گناه و معصيت و گردنكشى و سرپيچى از فرمان حق تعالى به باد ندهيد كه در روز قيامت از جوانيتان سوال خواهند كرد كه در جوانى چه كرده ايد و چرا كرديد؟ پس مواظب خودتان باشيد و هنر آن است كه در جوانى خود را از گناه نگه داريد و تقوا پيشه كنيد. اى عزيزان! به تهذيب نفس خود پردازيد و چشم و گوش و زبان و اعضا و جوارح خود را از حرام بازداريد و به عبادت اهميت بدهيد.

اگر لذت ترك لذت بدانى / دگر لذت نفس لذت ندانى

و بدانيد كه آنقدر خداوند از جوان مومن خوشش مى آيد و آنها را دوست دارد ديگران را دوست ندارد و اگر كارتان را براى خداوند كرديد او نيز شما را يارى مى كند و بايد در نظر داشته باشيم كه انسان بزرگوار است و نبايد با گناه و معصيت خود را كوچك كند كه خداوند انسان را در بالاترين و عاليترين، مقام و مرتبه آفريده است و خداوند مى فرمايد: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ - ما انسان را در نيكوترين مراتب صورت وجود بيافريديم. پس بايد سعى بكنيم در اين مقام بمانيم و با گناه و اخلاق رذيله خود را به سقوط نكشيم و بكوشيم كه جايگاه بلندمان را به (اسفل السافلين) تبديل نكنيم و مواظب باشيم كه دنيا ما را فريفته خود نكند كه آرزوهای دراز و حب دنيا سرمنشأ تمام خطاها و گناهان است. «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» بدانيد كه دنيا جايگاه ما نيست و بايد از دنيا رخت بركشيد و رفت كه «الدنيا دارالاشقياء» دنيا جايگاه شقاوتمندان است. و حضرت على (ع) مى فرمايد: كه دنيا مانند مار خوش خط و خالى است كه داراى زهر بسيارى است و انسان را به طرف خود مى كشد و گول مى زند. پس مواظب باشيم كه زرق و برق دنيا و لذات مقطعى و زودگذر آن ما را فريفته خود نكند و از راه و هدف اصلى و رسيدن به كمال انساني بازماند و بداند كه علائق دنيوى باعث دورى از خداوند است و نبايد به آن دل ببنديم چون فاني شدنى است و به چيزى بايد دل بست كه فاني نشود.

پس به هوش باش كه دنيا مزرعه اى براى آخرت است كه هر آنچه در آن كاشته در آخرت برداشت خواهى كرد و هر عملى انجام بدهيد خود نتيجه آنرا خواهىديد. خداوند انشاءالله قطره اى از اقبانوس بيكران علم و معرفت و لذت مناجات كه على (ع) داشت به ما شيعيان آن حضرت عنایت بفرمايد.

و اما سخنى با جوانان و دانش آموزان و دانشجويان دارم كه در انتخاب دوست خود هشيار باشيد و رفيق و دوست و همدرس خود را بشناسيد و سعى كنيد با كسى دوست باشيد كه شما را به ظلمت و گمراهى و فساد اخلاقى نكشاند و دوستى انتخاب كن كه باديدن او به ياد خدا بيفتى.

و اما چند كلام به برادران رزمنده و دوستان همزم:

اگر چه من حقيرتر از آنم كه بخوادم به شما بزرگواران صحبتى يا سفارش بنمايم.

ابوذر کوده حاتمیان

برادران همرزم! جبهه ها را خالی نگذارید که چشم تمام مستضعفین و ستم‌دیده‌ها و زندانی‌هایی که در زیر شکنجه استعمارگران هستند به شما و جمهوری اسلامی دوخته شده است و چشم انتظار شما هستند و بدانید که امید امام امت به شماها است و شما یاران واقعی او هستید و شما آنید که به فریاد (هل من ناصر ینصرنی) او لبیک گفته اید و بدانید که سعادت بزرگی نصیب شما گشته است که جهاد در راه خدا نصیب هر کس نمی‌شود و از این بابت خداوند را بسیار سپاسگزاری کنید و سعی کنید که در این هجرت و جهاد تنها هدفتان خداوند باشد و در کنار هجرت و جهاد ظاهری و بیرونی به هجرت و جهاد با نفس و درون خویش بپردازید.

در خاتمه چند کلامی با خانواده خود؛ پدر و مادر عزیز و گرامیم و دوستان و خویشانم عرض می‌کنم: ای پدر و مادر عزیز و گرامیم! شما که چندین سال با رنج و مشقت برای من زحمت کشیدید و مرا تربیت کردید و این شما بودید که از کودکی مرا با اسلام و نماز آشنا کردید و مرا در حالی که بچه کوچکی بیش نبودم در دامن می‌گرفتید و در مراسم عزاداریها و هیئتها شرکت می‌کرده اید و برای حسین سرور شهیدان اشک می‌ریخته اید و اشکها روی صورت من می‌ریخته و از آن زمان محبت حسین (ع) در دل من جای گرفته. باید بدانید که من بارها خدا را شکر گفته‌ام که چنین پدر و مادری نصیب من کرده است و همیشه دعاگوی شما بوده‌ام و این شما بودید که مرا در حالی که سن زیادی نداشتم و جثه کوچکی داشتم تشویق به جبهه رفتن کردید و مقدمات آنرا فراهم کردید و می‌دانم که از این بابت که بخواست خداوند شهادت در راه او نصیبم گشته است و دیگر در میان شما نیستم هیچ ناراحت نیستید چون می‌دانید «انا لله و انا الیه راجعون» همه از او هستیم و بسوی او نیز باز می‌گردیم. و چه بهتر که با عزت و افتخار و سربلندی در حالی که او از ما خشنود است بسوی او برویم و می‌دانید که صاحب و فرمانروای اصلی دو جهان و مال و فرزند خداست و هر چیزی که صاحب او طلب کند ناراحتی ندارد و بنده مومن خدا آن است که همیشه راضی به رضای خداوند باشد که هر چه از دوست رسد خوبی باشد.

پدر و مادر عزیزم! شما که مسلمانید و شیعه علی (ع) هستید و می‌دانید که علی (ع) و حسین برای چه وارد میدان شدند و برای چه کشته شده‌اند و راه آنها کدام است و چگونه باید راه آنها را ادامه داد، می‌دانید که من نیز به آنها اقتدا کردم. خدایا! تو را شکر می‌کنم که به من توفیق جهاد در راه خود را عنایت کردی، در صورتی که لیاقت قرار گرفتن در صف مجاهدان را نداشتم مرا با آنان قرار دادی. ای خدا شکر و سپاس تو را کسی نتواند کرد، تو را سپاس می‌گویم از اینکه مرا از دنیا دور داشتی و بسوی خود خواندی در صورتی که بنده ای حقیر و ذلیل و مسکین و در اسارت نفس خود بودم و تو مرا هدایت کردی. الهی تو مرا بارها بسوی خود خواندی ولی من که غرق در معصیت بودم از تو رو برگرداندم و خیره سری کردم و تو را نادیده گرفتم و به اعمال خود ادامه دادم و به فکر جوابگوئی تو نبودم و تو را که حاضر و ناظر اعمال من بودی غایب پنداشتم. مولای من! امید من! پناه من! اینک بسوی تو آمده‌ام، مرا بپذیر که تو پذیرنده و سریع‌الرضائی و من نیز چشم طمع به رحمت تو دوخته‌ام و بارها آرزوی شهادت در دل داشتم و از تو مسئلت کردم ولی در این آرزو ناکام ماندم شاید که خود را آماده نکرده بودم و یا مرا امتحان می‌کرده‌ای. خدایا پروردگارا درست است که چیزی را از تو مسئلت می‌کردم که بندگان مقرب تو مسئلت می‌کنند و من این چنین نیستم، شاید خلاف چیزی را که از تو می‌خواهم در دل می‌گذرانم و خلاف آن قدم بر میدارم. ای خدائی که (محبیب الدعوه) هستی. ای فریادرس مظلومان! تو خود گفتی «ادعونی استجب لکم» پس مرا اجابت فرما که من از دوستان خود عقب مانده‌ام. معبودا مرا وادار به آنچه رضای تو در آن است و بازدار از آنچه غضب و خشم تو در آن است و سختی‌هایی که از جانب تو است بر اینم مانند غسل شیرین و آسان بگردان و بر حال ضعیف و نازکی پوستم و نرمی استخوانم رحم کن که طاقت عذاب تو را ندارم. خدایا مرا به ائمه معصومین نزدیک و آشنا بگردان و شفاعتشان را برای من بپذیر، من نیز از آنان می‌خواهم که نزد خدا میانجی‌گری من را بکنند که میانجی‌گری شما پذیرفته می‌شود و از خدا می‌خواهم که محبت شما و محمد و آل محمد را در دل من زیاد کند و مرا از شیعیان مقرب شما قرار دهد. خداوند اگر چشمان گنهکار من لیاقت زیارت آن چهره تابناک را ندارد ولی از تو مسئلت می‌نمایم که چشمان مرا به دیدار آن حضرت منور بگردانی تا قدم مبارکش را بر چشمم بگذارم و با مژه چشم خاک پایش را ببوسم. و خدایا مرا از انصار حسین (ع) و یاران او قرار ده تا با دشمنان او دشمن و با دوستان او دوست باشم و مرا از آنان که با دشمنان او می‌جنگند و به درجه رفیع شهادت نائل می‌آیند قرار بده و بر ما ترحم فرما و ظهورش را نزدیک بفرما و در غیاب آن حضرت سایه پربرکت نائب برحقش خمینی کبیر آن پیر دلسوخته را بر سر ما مستدام بدار و عمر شریفش را به بلندی آفتاب دراز فرما و حکومتش را وصل به حکومت آن حضرت بفرما و ما را از رهروان آن حضرت قرار بده و شهدای ما را با شهدای صدر اسلام و کربلا محشور بفرما و معلولین و مجروحین را که برای رضای تو چنین گشته‌اند سلامت و عافیت و صبر و استقامت عنایت بفرما.

«۸۶» و اسرا و مفقودین را به آغوش خانواده‌هایشان بازگردان و به رزمندگان صبر و پیروزی و استقامت عنایت بفرما و ملت غیور ایران را در راه انقلاب و اسلام استوار و ثابت قدم بفرما.



شهدای کوهستانی

علی کوهستانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی کوهستانی
علی کوهستانی در ۶ مهر ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در استان تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش عذرا میرسعید و پدرش حسن کوهستانی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی کوهستانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۴/۰۵/۱۳۶۲ منطقه مهران کله قندی در اثر اصابت تیر مستقیم به قلب و قطع دو دست شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی کوهستانی

بسم الله الرحمن الرحيم

با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت، آقا امام زمان و نایب برحقش، امام خمینی، این قلب تپنده ملت حزب الله ایران و مستضعفین جهان و با درود و سلام بر خانواده های شهدا و همچنین رزمندگان اسلام که دلیرانه بر سینه لشکریان کفر صدام، می تازند و با دادن خون خود، راه سرور آزادگان جهان، حسین بن علی را می پیمایند.

با سلام بر امت حزب الله که با گوش دادن فرامین رهبر خود، همیشه مستحکم تر از روزهای قبل، در صحنه حاضر می شوند و تن این ابرجنایتکاران شرق و غرب را می لرزانند و با عمل کردن به فرامین امام خود، مشقت محکمی بر دهان این جنایتکاران خونخوار می کوبند.

وصیت من حقیر به برادران و خواهرانم و همچنین پدران و مادرانم، این است که مبدا امام خود را تنها بگذارند. مبدا کارهایی بکنند که سد راه انقلاب بشوند؛ زیرا این کار خیانت به خون سرخ و پاک هزاران شهید به خون خفته است.

وصیت من به امت حزب الله و خویشاوندانم این است که همیشه در سر نمازهایشان برای سلامتی و طول عمر امام خود دعا کنند. برای پیروزی رزمندگان دعا کنند. وصیت دیگرم به پدر و مادر عزیزم و پدر گرامی ام و نیز فامیل هایم و امت حزب الله این است که مبدا اگر کشته شدم، بر سر مزارم گریه کنند؛ زیرا که دشمن های داخلی و خارجی منتظر همین چیزها هستند و این چیزها را که می بینند، روحیه می گیرند. مبدا به دشمنان روحیه بدهید. می روم تا اسلام زنده بماند و کسی که در راه خدا می رود و هدفش فی سبیل الله است، دیگر برایش اشک ریختن ندارد. اگر شما بر سر مزارم گریه کنید یعنی من از بین رفته ام؛ ولی در صورتی که من تازه متولد شده ام و زندگی ام را تازه آغاز کرده ام و برای کسی که تازه زندگی خود را آغاز می کند و متولد می شود، باید تولد گرفت، نه عزا. و اکنون تو ای مادر عزیزم و پدر گرامی ام که برای من این همه عمر زحمت کشیده اید! باید همیشه سرتان بالا باشد؛ چون توانستید در راه خدا قربانی بدهید.

وصیت من به پدر و مادرم این است که مرا در وادیه، در کنار برادران به خون خفته ام، دفن کنند. و وصیت دیگر من به انجمن اسلامی ها این است که مبدا رسالت خود که نشر اسلام است، فراموش کنند و در همان راه اصلی شان که رساندن فرامین اسلام به گوش مردم است، قدم بردارند. پیام دیگرم به مردم این است که با این انجمن اسلامی ها و پایگاه ها همکاری فراوان داشته باشند؛ زیرا هدف انجمن اسلامی ادامه روی راه شهدا است. مبدا راه شهدا را زها کنید؛ زیرا به خون هزاران شهید بخون غلطیده، خیانت کرده اید. دیگر عرضی ندارم جز حلالیت طلبیدن از امت حزب الله و خویشاوندانم و نیز همچنین دوستانم که اگر بدی به آن ها کردم و یا از من دیده اند، به بزرگی خودشان من را حلال کنند. به امید طول عمر هر چه بیشتر امام و پیروزی نهایی هر چه سریع تر رزمندگان اسلام در سراسر جهان.

وصیت کوچکی دارم با دوست عزیزم، مخصوصا برادرم، صادق اسکندری که همچون برادری برای من بود و نیز برادران دیگرم، مصطفی راوندی و ابراهیم اسکندری که سعی کنند و کوشش بیشتر نمایند تا بتوانند در آینده محلی مناسب که بتواند راه شهدا را ادامه بدهند، درست کنند.



شهدای سراسر آموز

محمد کیامرادی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد کیامرادی

محمد کیامرادی در ۱۶ آذر ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در استان تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده آمنه کمراتی و پدرش سهراب کیامرادی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد کیامرادی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۳/۱۹ منطقه تپه های الله اکبر (خوزستان) در اثر انفجار مین شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار بهشت زهرا قطعه ۲۴ استان تهران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد کیامرادی

بسم الله الرحمن الرحيم

پیام خانواده شهید:

- ۱- وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ .
گمان نکنید آنانکه در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اند و نزد خدا روزی می خورند .
- ۲- سلام بر تو ای شهید. ای کسی که شهادت آرزویت بود و در راه رسیدن به آن از هیچ کوششی دریغ نمی کردی و بالاخره به آرزوی دیرینت رسیدی .
- ۳- دشمن باید بداند که اگر محمد شهید شده دهها، صدها بلکه هزاران محمد دیگر راه او و هدف او را دنبال خواهند کرد.
- ۴- اگر اسلام گریه بر شهید را لازم می داند، به خاطر این است که گریه بر شهید، شرکت در حماسه ی او و هماهنگی با روح شهید و موافقت با نشاط او است .
- ۵- من در فکرم که چرا ما از شهادت شما و ایران اسلام درس نمی گیریم. و در برابر خون شما احساس مسئولیت نمی کنیم و دائم در فکر زندگی پلید و هدف دنیایی خویش و در فکر آسایش و تغذیه و احتکار هستیم .
- ۶- برادر عزیزم و شهیدم! من تصمیم گرفتم تا خون در رگ دارم و تا نفس در سینه ام باقی مانده است در راه تو قدم بگذارم و همه این را بدانند که سایر افراد و خانواده در راه خدا و اسلام و امام و انقلاب تا در سرحد جان تا پیروزی کامل اسلام از هیچ کوششی دریغ نخواهند کرد .

«تکبیر»

در راه خدا تن به خطر باید داد
در مقدم انقلاب سر باید داد
آن شیرزنی که شوهرش گشت شهید
می گفت در این راه پسر باید داد



همکلاسی آموز

عیسی گلیج

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عیسی گلیج
عیسی گلیج در ۱۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا گلیج و
پدرش غفار گلیج پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در حوزه علمیه و مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید عیسی گلیج در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ منطقه شلمچه عملیات
تکمیلی کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش و موج گرفتگی شهد شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای گلعلی
آباد شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عیسی گلیج

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالَ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهُ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (احزاب/۲۳)

با سلام و دعا به جان امام و رزمندگان اسلام و درود به خانواده‌های معظم شهدا، اسراء، مفقودین و جانبازان که با صبر بی پایان خود ما را صبور و صابر کرده‌اند و با سلام به تمامی امت حزب الله که با نثار مال خود و با فرستادن فرزندان خود به جبهه راه شهدای انقلاب اسلامی را ادامه می‌دهند و با سلام و درود به امام زمان -عجل الله تعالی فرجه- که ما در انتظار فرج آن حضرت هستیم.

خداوند بزرگ در قرآن کریم می‌فرماید: «بعضی از مردانند که از جان خود در راه رضای خداوند می‌گذرند و خدا در انتظار چنین بندگان است». امروز دفاع از اسلام و ایران اسلامی از واجبات است که امام عزیز آن را بر همه واجب گردانیده است. امت مسلمان! شما باید فرزندان خود را به جبهه‌ها بفرستید که انتقام شهدا را از صدامیان بگیرند. ای جوانان! نکنند که در رختخواب ذلت بمیرید که حسین -علیه السلام- در میدان نبرد شهید شد. ای مردم! من هم مثل بقیه شهدا وصیتی دارم که وصیت من وصیت بقیه شهدای انقلاب و جنگ است. امت مسلمان! تقوا را رعایت کنید و تزکیه نفس داشته باشید.

ای مادران و خواهران شهدا و مادر و خواهر من! شما نباید بگویید که فقط فرزند من و یا فرزند ما شهید شد. بلکه این زینب- سلام الله علیها- بود که در روز عاشورا دو شهید در یک روز داد. امام را تنها نگذاید و اسلام را یاری کنید.

ای جوانان عزیز! به جای قدم زدن در سر جاده‌ها و داخل محل به مسجد و پایگاه اصلی رفته، نماز را به پای دارید. مادرم مهربانم! گریه کردن بر شهید ثواب دارد؛ ولی نباید گریه را پیشه خود کنید، بلکه باید طوری گریه کنید که کسی نفهمد که مادر شهید هستید و پدر عزیزم! شما اولین پدری نیستید که پسر شما در راه خدا شهید شد بلکه هزاران پدر مثل شما در ایران عزیز داریم که حتی از فرزندان خود اطلاعی ندارند. شما هم باید مثل بقیه پدرهای شهدا خیلی محکم و استوار باشید و به خود غمی راه ندهید که پسر شما شهید شد. ای برادر! شما باید مثل علی بن حسین -علیه السلام- باشید که وقتی پدر و برادرش شهید شدند، به طور مقاوم می‌ایستد و با دشمن مبارزه می‌کند. من هم از شما تقاضا دارم که راهم را ادامه داده، سلاحم را بردارید و در چنین زمانی به اسلام عزیز کمک کنید و به جبهه بیایید.

شما ای خواهران! همه حجاب را رعایت کنید و همیشه و در همه حال تقوا داشته باشید و زینب گونه باشید و در جمع عموم مردم گریه نکنید. صدای خود را کوتاه کرده، گریه بزرگ نکنید. استوار باشید و به هیچ کس نگویید که پدر و مادر و برادر و خواهر شهید هستیم و اگر جنازه این حقیر پر از گناه به دست شما نیامد، ناراحت نباشید و مثل خانواده‌های مفقودین مانند صمد و مازیار و کاکرودی و بقیه شهدای مفقود باشید که از آنها اثری نیست. و از کارمندان بنیاد شهید و امام جمعه تقاضا دارم که برای شهدای روستایی هم احترامی قائل شوند و با بقیه شهدا فرق نگذارند و از مردم می‌خواهم که به مساجد و جنگ و جبهه احترام قائل شده، همه به جبهه بشتابند تا جنگ را یکسره کنند. نیاید بگویید که فلان کس آمد، من هم می‌آیم و اگر نیامد من هم به جبهه نمی‌روم، بلکه هر کس مسلمان باشد و اسلام را درک کند، باید به جبهه بشتابد و اسلام را یاری کند و کربلایی معلی و قدس شریف را آزاد سازد. به عموهایم سفارش می‌کنم به مسجد اهمیت دهند و با همکاری همدیگر و اهالی، مسجد را بسازند و برای سال ۶۶ آماده سازند. و از کلیه دایی‌هایم می‌خواهم که با ادامه دادن راه شهدا، اسلام را یاری کنند و نماز و روزه را فراموش نکنند و از امت حزب الله می‌خواهم که نماز را به پای دارند و به جبهه بشتابند و عفت و پاکدامنی را رعایت کنند و از خواهران و مادران مسلمان می‌خواهم که حجاب اسلامی را رعایت کنند و از ارگان‌های انقلابی دعوت می‌کنم که جلوی فساد و تباهی را گرفته، آن‌ها را به سزای اعمال خود برسانند.

امروز تمام مسلمانان باید اسلام را کمک کنند تا کربلا را آزاد سازند و با اسرائیل، این مولود ناشروع استکبار جهانی، جنگ کرده، آن را از صفحه روزگار محو سازند. و در آخر باید همه مردم با روحانیت معظم و خصوصاً بزرگان کشوری و لشکری و ائمه جمعه و طلاب حوزه‌ها احترام قائل شوند و حتی الامکان دروس را در حوزه ادامه داده، تهذیب نفس کنند.

از همه امت حزب الله می‌خواهم که بدی‌هایی را که نسبت به آنها کرده‌ام ببخشند و عفو نمایند و مرا مورد عفو و بخشش خود قرار دهند و به گروه‌های مقاومت و ستادهای بسیج شتافته و با شتاب، اسلام و معرفت الهی را یاد گرفته، پیشه خود سازند. و السلام. خدایا خدایا تا انقلاب مهدی -عجل الله تعالی فرجه الشریف- خمینی را نگهدار

از عمر ما بکاه و بر عمر رهبر افزای. منتظری نستوه محافظت بفرما.

رزمندگان اسلام نصرت عطا بفرما- ظهور حجت را نزدیکتر بفرما.



همکلاسی آموزشی

بهروز گلیج

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز بهروز گلیج
بهروز گلیج در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش گوهر تقی پور
و پدرش صفر گلیج پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته ریاضی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید بهروز گلیج در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳/۱۲/۱۳۶۴ منطقه جزیره مجنون در اثر اصابت
ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید
بزرگوار تا کنون جاویدالائثر می باشد.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بهرز گلچ

بسم الله الرحمن الرحيم

خصوصیات و ویژگی های بارز شهید:

آرام، مومن، پرجنب و جوش و مهربان بود شهید.

شهید بسیار مهربان و خوش برخورد و مظلوم بود و بسیار متواضع بودند. در امانتداری و حفظ اسرار بسیار کوشا

بودند. صفا و ضمیمیت، حجب و حیا، نظم و انضباط از دیگر ویژگیهای شهید بود.

در نماز جماعت شرکت می کرد و به حق و حقوق دیگران احترام می گذاشتند.

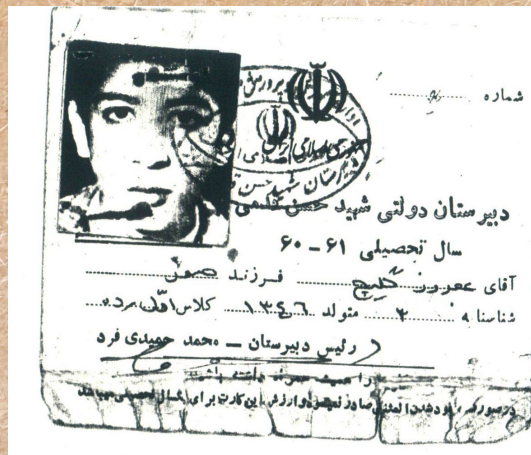
در انجام واجبات مانند نماز و روزه و دعا و راز و نیاز بسیار مقید بودند و از محرمات دوری می کردند.

به اهل بیت بسیار ارادت داشتند و پیرو خط امام و ولایت بودند.

در تهران - شرکت در راهپیمایی - پخش اعلامیه امام

عضو فعال - نگهبانی - از بدو تشکیل بسیج

والسلام - روحش شاد





شهدای آموز

ناصر گلیج

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ناصر گلیج
ناصر گلیج در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شهربانو گلیج
و پدرش هادی گلیج پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزار مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید ناصر گلیج در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۰۵/۲۲ منطقه پاسگاه زید در اثر اصابت
ترکش به سینه و کمر و دست و پا شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای گرما پشته شهرستان شهید
پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ناصر گلیج

بسم الله الرحمن الرحيم

با درود و سلام فراوان به یگانه منجی عالم بشریت و با درود و سلام فراوان به امام امت، یار و همنشین این امت حزب الله و با سلام به خانواده های عموم شهدا و با سلام بر شما برادر عزیز. خدمت برادر عزیز، سلیمان گلیج. سلام علیکم. پس از تقدیم عرض سلام، سلامتی شما را از درگاه خداوند متعال خواهان و خواستارم و امیدوارم که در کارهایتان پیروز و موفق و سرفراز و سربلند بوده باشید. عرض می شود که اگر احوالی از این برادر حقیر خود به نام ناصر گلیج را خواسته باشید، بد نیستیم و عمری به ذکر دعاگویی شما مشغول می باشم.

سلیمان جان! نمی دانم چرا نامه از شما برای این حقیر نمی آید؟ مگر چه بدی ای از این حقیر دیده آید. شاید این سوال برای شما باشد که چرا شما نمی دهید؟ اولاً، مقداری خودم تبلی می کنم. بعد هم، تمام این جبهه ها را آب گذاشتند. تمام سنگرها را آب گرفت و الان این نامه را می نویسم، بیرون از سنگر می باشم و در یک گوشه مقداری حلب گذاشتیم و داریم استراحت می کنیم. اما در هوای خوزستان، چه استراحتی. سلیمان جان! نمی دانم چقدر تجدید آوردم و هر چه می نویسم، نمی آید و معلوم نیست ماموریت ما چقدر است. بعضی ها می گویند ۳ ماه، بعضی ها می گویند ۴۵ روز، معلوم نیست. الان هم فکر میکنم ۴۵ روز شده.

سلیمان جان! ما را در دعاهایتان فراموش نکنید؛ چون شماها همیشه دعاها را به جا می آورید. اما سری به عبدالعقوب بزنیم. حال آقا حسن خوب است ان شاء الله؟ سلیمان جان! این حرف ها را به حسن بگو. بگو حسن آقا، می بخشید که نامه ای برای شما ندادم امیدارم مرا عفو کنید. این حقیر لیاقت نامه نوشتن شما عزیزان را ندارم و غرور سر تا پای من را گرفته و پای بند شیطان هستم.

سلیمان جان! این نامه را موقعی می نویسم که اخبار ساعت ۲ را می گوید و در ۲ تا سه متری ما را آب گرفته و مانند دریا موج می زند و انگار از آن پرنده های تنکابن آمده اند به این جا. جای تعجب است این بی شرف دست بر نمی دارد. اما این را نمی فهمد که این بسیجی های جان برکف باز هر شب می روند ضربه بزرگی به او می زنند و هیچ غلطی نمی تواند بکند. چون ما حق هستیم. هر روز هلی کوپترهای عراقی می آیند اما این جان برکفان، که یکی از این جان برکفان تنکابنی بود در اثر تیراندازی، به جهنم فرستاد. جای تعجب است که ما با این اسلحه کوچک، اما این صدامیان از خدا بی خبر که خودت بهتر از من می دانید.

سلیمان جان! ان شاء الله که برادران گروه مقاومت همان انسجام اولی را دارند. حالشان هم خوب است. سلیمان جان! فکر نکنم که ما توی عملیات برویم؛ چون هنوز در خط هستیم. آموزش نمی دهند. شاید سعادت پیدا کنم و لیاقت پیدا کنم، بروم. سلیمان جان! کم کم با شما خداحافظی می کنم و شما را به خدای بزرگ می سپارم.

برای خانواده ام و خانواده شما، سلام زیادی می رسانم. برای تمام دوستان، سلام زیادی می رسانم. برای برادرهای گروه مقاومت، یک یک، تک تک سلام زیادی می رسانم. از آن ها می خواهم که انسجام را از دست ندهند. برادرهای هم سنگر! برای شما سلام زیادی می رسانند.

والسلام - آن که هرگز شما را فراموش نخواهد کرد. برادر حقیر شما، ناصر گلیج

۶۳/۳/۳۰ - خداحافظ و نگهدار شما، التماس دعا

خدایا! به همه ما توفیق ده تا پیوندگان راه شهید باشیم.



همکلاسی آموز

حسین گلین رستمی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین گلین رستمی
حسین گلین رستمی در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
گل نساء گلین و پدرش محمدعلی گلین رستمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید حسین گلین رستمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۳۰ منطقه شلمچه عملیات
کربلای ۵ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار
شهدای شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان
و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسین گلین رستمی

بسم الله الرحمن الرحيم «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ»

به نام الله و شکر فراوان به پیشگاه مقدس خداوند تبارک و تعالی و با سلام به خاتم الانبیا و ائمه اطهار و با درود بر شهیدان راه اسلام از هابیل تا حسین(ع) و از حسین تا امروز و با درود فراوان به مولا امیرالمومنین و آقا اباعبدالله و با سلام به حضور مبارک امام زمان - ارواحنا لتراب مقدمه الفدا- و با سلام به رهبر کبیر انقلاب، امام خمینی و با درود به رزمندگان اسلام و با سلام فراوانی به شما ملت همیشه در صحنه ایران. وصیت نامه اینجانب، حسین گلین رستمی آغاز می شود:

خدایا! عذر می خواهم که هنوز زنده ام. خدایا! عذر می خواهم که هنوز تقوایم را به جایی نرسانده ام که مرا به عنوان یک شهید به درگاهت قبول نمایی. خدایا! اینک آماده می شوم تا شاید جان ناقابل را به عنوان هدیه کوچک، پذیرا باشی. خدایا! اینک که از خانه حرکت کردم، خودم را برای همه چیز آماده کردم. الهی! رضا برضاتک. در ابتدا، باید بگویم که من فرزند کوچک اسلام هستم. به جبهه می روم تا ناپاکی ها را دور سازم و به لقای الله پیوندم. به سوی مسلخ گاه عشق می روم تا شهید شوم و با معشوق دیدار کنم و به زیارت آقا اباعبدالله و آقا امام زمان(عج) بروم. از آن جایی که هیچ چیز در راه خدا و برای خدا فدا کردن، مساوی لطف و کرامات خداوند نیست، لذا بهترین چیزم را که جانم باشد، با خدا سودا می کنم. لیکن «آن کس که تو را شناخت، جان را چه کند؟»

حال ای زمان! تو شاهد باش. ای تاریخ! تو ثبت نما. تو ای دشمن! در خود تزریق کن که من برای هیچ چیز جز برای اسلام نمی جنگم و هدف من همان اسلام است و زنده کردن مکتب توحید. چه بسا در این راه شهید هم خواهیم شد و شهادت بالاترین حد کمال یک انسان هدفدار است و من به سویش دویدم. امروز ما می رویم تا این جرثومه فساد را از بین ببریم. حال از خداوند، توان آن خواهم که خود را بسازم و بشناسم و تا خون در رگ هایم جاری است و جان در کالبدم وجود دارد، در راه او بجنگم و فدای اسلام عزیز شوم و در بستر نمیرم؛ چون مرگ در بستر، مرگ در زندگی است و مرگ در زندگی، ذلت است و زندگی در مرگ، عزت. و اما شهید چیست؟ اگر می خواهی معنای والای شهید را دریابی، باید خونی که در پهن دشت تاریخ ریخته شده است را بنگری. آنچه که در احوال و بیانات و نوشتار شهیدان هویدا است، همان اخلاص و عشق به وصال می باشد. تجلی روح کمال و خوبی و ایثارگری در صورت و سیرت این جوانان پاک، مشهود است.

حال آرزوی دیرینه من، امروز از راه رسیده است و هیچ چیز جز شهادت، آرزوی من نیست. هیچ چیز نمی تواند گلوی تشنه ام را سیراب کند جز شهادت، شهادت، شهادت... اما وقتی که من شهید شدم، نگویید که من ناکام مردم؛ بلکه من بهترین کامها را چشیدم. ناکام کسی است که به آرزوی نرسد و من به خدای کعبه سوگند که به بهترین آرزویم در دنیا رسیده ام. از آن جایی که پایان هر زندگی، مرگ است، چقدر خوب است که این مرگ در راه هدف باشد.

خوشا دردی که درمانش تو باشی / خوشا راهی که پایانش تو باشی

هان ای برادر و خواهر! جهاد کن در راهی که به سوی خدا بروی. خداوندی که آفریننده آسمان و زمین است. «أَفْضَلُ الْعَمَلِ مَا أُخْلِصَ فِيهِ»: شایسته ترین عمل آن است که در راه خدا باشد. هر کاری که می کنی، برای خدا باشد و قربه الی الله. هان ای عزیزان! تقوا پیشه کنید که تقوا کلید هر گونه گرفتاری است. بهترین مرگ را انتخاب کنید. «إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا السَّعَادَةَ وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا». امروز وظیفه هر مسلمان است که به حراست از اسلام بپا خیزد. ای یاران روح الله! پوینده و کوشنده راه حق باشید و در میان مرگ ها، شهادت را قبول کنید. شهادت یعنی دوباره زنده شدن. شهادت انسان را به ملکوت اعلی می رساند. شهادت دریای کمال و اوج معنویت است. شهادت محورش سعادت اخروی است و شهادت مانند گل بسیار معطر می ماند که وارثان خون شهید، می بویند. هان ای دریای خروشان انسانیت! بخروشید، برزمید، بجنگید و به ندای «هل من ناصر ینصرنی» حسین زمان، لبیک گوید. هان خورشید تابان! خاموش شو. ای ماه نیمه شب! خاموش شو. ای کوه های استوار! در هم ریزید. ای دریای خروشان! شعله ور شو. ای زمین پایدار! بلرزه در آی. و ای دنیای فانی! در هم ریز که حق در اکثر جاها به زیر افکنده شده است. حتی در بعضی نقاط کشور ما، من راضی نیستم که هیچ کس به هیچ وجه از خونم سوءاستفاده کند. اما استفاده از خونم به این معنا نیست که آن را پلی برای پیروزی خود قرار دهند و سپس مثل بعضی اداری ها به آزار مردم، و بی حجاب ها به بی حجابی و بازاری ها به احتکار و گران فروشی و حتی برخی معلمان فقط با کاسبی مادی و غیره به کارهای خود ادامه دهند. من خونم برای اسلام ریخته شده است و برای به ثمر رسیدن نهال اسلام باید استفاده شود.

«۹۸» چرا باید امروز وضع مملکت ما این گونه باشد؟

حسین گلین رستمی

چرا باید امروز یک عده خود را بیگانه شمرده و کنار بکشند؟ چرا باید امروز که مملکت در حال جنگ است و مسائل و مشکلات فراوان، در اداره ها باید این گونه نارضایتی ایجاد کنند؟ چرا باید بعضی دادگاه ها خلاف شرع حکم صادر کنند؟ و چرا...؟ باید یک مقدار تفکر کنند. مملکت ما در حال جنگ است. یک عده بجای این که پدری مهربان برای فرزند باشند، برای خون این مردم تشنه اند. ملت ایران! امروز دنیا به شما حمله ور شده است. دین شما، ناموس شما، عزت شما، شرف شما، باور شما و همه چیز شما در خطر است. گوش به فرمان رهبر عزیز انقلاب باشید. الحمدلله خداوند رهبری بزرگوار به ما داده است. قدر امام را بدانید و امام را تنها نگذارید.

من نمی خواستم وصیت نامه بنویسم؛ زیرا نوشتن فایده ای ندارد. به کدامین وصیت نامه شهدا عمل کردند تا من پیام و وصیتنامه بنویسم و انتظار داشته باشم که عمل کنند. ولیکن بر حسب وظیفه برای این که راهم را مشخص کنم و پیامم را بگویم تا شاید در دل یک عده تاثیر گذارد و آیندگان بخوانند و عمل کنند. ای دوستان شاهد! ای گل های نشکفته و باز نشده و ناشناخته! ناشناخته هایی باشید. ان شاءالله به زودی در کربلای معلا گل افشان خواهید شد. حال برخیزید و با این گل ها در این هنگام، همگام باشید. سحرگاه به غنچه های نورسیده و گل های شکفته، بوسه ها نثار کرده و مقدمشان را با شور و هیجان پاس بداریم. من که زندگی ام برای اسلام فایده ای نداشته، حال شاید شهادتم بتواند برای اسلام خدمتی بنماید، ان شاءالله.

اما افسوس! هزاران افسوس! که من یک جان بیشتر ندارم و اگر داشتم، هزاران بار فدای اسلام می کردم و هدیه به جانان ملت ایران. جهاد را بر خانه نشینی ترجیح دهید و شهادت را بر مرگ در بستر ترجیح دهید و همراه با جهاد اصغر، جهاد اکبر را فراموش نکنید. خودتان را برای نبرد با دیگر دشمنان، همچون اسرائیل، آماده کنید. بگذار توسط قطره های اشک که از قلبم سرچشمه می گیرد، بگویم که مردم! پیام من این است: «اسلام مظلوم است و شما مسئول است و به داد اسلام برسید.» سوگند به شهادت که شهادت آرزوی من برای احیای اسلام بود. امر جاودانگی در خون شهیدان نهفته است و بانگ تکبیر از قطرات خون آنان بلند است. خون از دیواره های فوق می چکند و روح رهایی شهیدان نگران و مضطرب بر همه و همه کس نظاره میکند و به آشنایان و یاران با انتظار خیره می ماند. شهادت چقدر زیبا است و خریدارش خداست. به امام بگویید که من درس شهادت را از مکتب اسلام آموختم و به پدر و مادرم بگویید که من کارنامه قبولی ام را با امضای خون گرفتم.

هان تو ای پدر و مادر! چرا باید ناراحت باشید از این که فرزندانان را برای انتقام خون شهیدان و یاران حسین زمان به خدا بسپارید و سرانجام فرزندت را لایق «ان الله اشتری من المومنین...» بینی؟

در آخر، از همه طلب بخشش می کنم. امیدوارم که مرا حلال کنید. شماهایی که زحمت می کشید و در مراسم یادبودم شرکت می کنید، از شما کمال تشکر را دارم. برادران و خواهران! مبدا بیابید و یک فاتحه بخوانید و بروید. من نمی گویم که من به فاتحه شما نیاز ندارم، لیکن می گویم که من برای این نرفتم که تنها برایم فاتحه بخوانید، لیکن در این طور جاها استفاده صحیح کنید. بیدار شوید و به داد اسلام برسید و گوش به فرمان رهبر باشید، ان شاءالله. پس دیگر اشک ریختن در این راه مهم نیست؛ بلکه بیدار بودن و به داد اسلام رسیدن مهم است.

ای برادران عزیز! راه شهدا را ادامه دهید. به وصیت نامه ها عمل کنید. به وصیت نامه ها عمل کنید... اگر جسدم تقریباً سالم بود، در صورت رضایت خانواده ام، مرا به کالبد شکافی دانشگاه تهران بدهید تا آزمایشات لازم روی بدنم جهت پیش برد علوم پزشکی انجام بگیرد. وقتی شهید شدم، هر مکانی که خودتان خواستید، مرا دفن نمایید.

به امید دیدار در روز قیامت، ان شاءالله در جوار قرب الی الله. آمین یا رب العالمین. در ضمن، یک وصیت نامه شخصی هم دارم. امام ما را، مرجع ما را، فقیه ما را، رهبر ما را، امید ما را، عزیز ما را، محور قدرت، باب اخوت، مظهر همت، مرد ایثار، مرد شهادت، مرد شهامت، پیرمان، مرادمان و معلم مان را نگهدار باش.

خدایا! یاور اسلام، امید مستضعفان، چشمه سار قیام، پاسدار قرآن، خمینی، روح الله را پایدارش فرما.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته - یا حجه ابن الحسن عجل علی ظهورک

خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار. آمین یا رب العالمین

امام را تنها نگذارید. والسلام - ۱۳۶۵/۹/۱۰



شهدای آسمان

علیرضا گلین زلفی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علیرضا گلین زلفی
علیرضا گلین زلفی در ۱۰ مرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
لیلا مشهدیان و پدرش محمدعلی گلین زلفی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید علیرضا گلین زلفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۴/۰۱ منطقه ماووت عملیات
نصر ۴ در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای زروح محله شهرستان شهید
پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علیرضا گلین زلفی

بسم الله الرحمن الرحيم

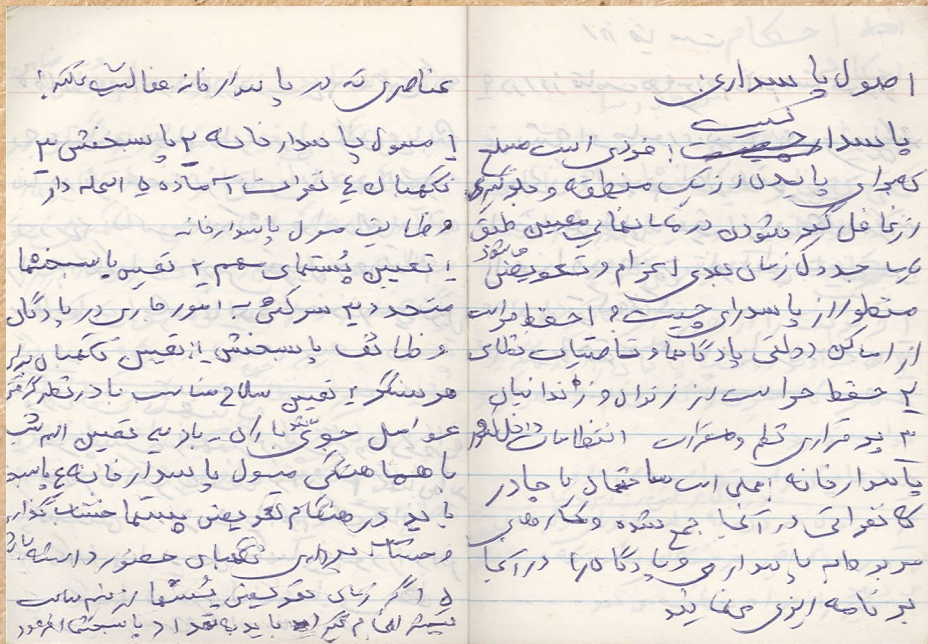
مادر شهید:

یکی از همکلاسی های او در مدرسه شلوغ می کرد، شهید اسم او را نوشتند و به معلم دادند، وقتی که متوجه کار خطای او شد آن پسر را کتک زد و او به خانه اش رفت و به مادرش گفت که علیرضا اسم مرا به معلم داد و معلم مرا کتک زد، غروب بود علیرضا با دوستانش به مغازه رفته بود، مادر همکلاسی او آنجا بود، دو سیلی در گوش علیرضا نواخت، مرد مغازه دار خیلی ناراحت شد و گفت: خیلی کار بدی کردی و علیرضا خندید و گفت: «اشکالی ندارد.»

عضو فعال بسیج - نگهبانی دادن - گشت شبانه

عاطفه ی خاصی نسبت به پدر و مادر داشتند و خدمتگذار مادرش بود و در کار کشاورزی به پدر کمک می کرد.

والسلام - روحش شاد





شهدای آموز

محمد محدث

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد محدث

محمد محدث در ۲۱ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده کلثوم محمدی و پدرش علی محدث پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد محدث در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۳/۲۵ منطقه هورالهوریزه در اثر اصابت ترکش به قلب شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد محدث

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ - ارجعي إلى ربك راضيةً مرضيةً - فادخلي في عبادي - وادخلي جنتي (سوره فجر، آیه ۲۷ الی ۳۰)
ای نفس قدسی مطمئن و دل آرام [به یاد خدا]! امروز به حضور پروردگارت بازآی که تو خوشنود [به نعمت های ابدی او] و او راضی از [اعمال نیک توست] بازآی و در صف بندگان خاص من درآی و در بهشت رضوان من داخل شو.
پروردگارا! تو را حمد و سپاس می گویم. خدایا! تو را شکر می کنم که چند ساله ی عمرم را با فرارسیدن یوم الله قرار دادی. یوم اللهی که هزار و سیصد و چهل سال قبل از این، حسین(ع) در میدان شهادت، در آن روز، ندای «هل من ناصر ینصرنی» را سر داد که هدایت فرمودی ما را و روشنی بخشیدی قلب هایمان را بعد از ظلمت و تباهی گناه. به سوی نور کنار زدی پرده های حجاب تمایلات و شهوات دنیا را تا در سکوت، در دوستی و عشق و سیر کنیم. اینگونه، پروردگارا، سیراب نمودی تشنگان راهت را از رزق شهادت تا به سعادت و کامیابی برسانی. درود بر پیامبران و ائمه معصوم که برای هدایت بشر و تکامل انسانها به سوی الله برانگیخته شدند و اسوه حسنه ای شدند برای امت اسلام تا ابد و سلام بر امام امت، این روح زنده امت اسلام که با حرکتش، مبدأ و منشأی شد برای جهانی شدن انقلاب اسلامی.

عزیزان من! سعی کنید از این امتحان سربلند بیرون آید. شب عاشورا، اصحاب امام حسین ۱۴۰ نفر بودند. وقتی که حضرت از مرگ صحبت کرد و گفت فردا هر کسی با من بیاید، شهید می شود، ۶۸ نفر که ایمان شان ضعیف بود، رفته و ۷۲ نفر ماندند و ذلت را نپذیرفتند و به همه انسان ها درس آزادگی و دین داری و شجاعت، شهادت و شهامت آموختند. روز عاشورا همه شان شهید شدند. اما حسین آن روز فرمود مگر نمی بینید به حق عمل نمی شود؟ مگر نمی بینید جلوی باطل گرفته نمی شود. در چنین موقعی، مومن باید خودش را آماده دفاع و جهاد و شهادت نماید.

توصیه ای که به خواهران و مادران دارم، این است که اعضا و جوارح را از نامحرم بپوشانید و تنها چشم به حلال خدا دوزید و قدم در صراط او نهید و دست بر حبل الله بگیرید و با هادی و راهنمایی زمان حرکت کنید و از وسوسه های ظاهری فریبده دنیا، دست پاکی بشویید و ابرهای گناه را با توبه، بزدايید و حجاب و خودنگری را، نفس خواهی راه، از چهره جان دور بگردانید تا نور عشق و دوستی و شوق او شامل قلب شما گردد.

پدر و مادر و برادران و خواهران! اگر من ان شاءالله به درجه رفیع شهادت نائل شدم، افتخار کنید که توانستید جوانی را در راه اسلام و قرآن تقدیم کنید. در شهادت من هیچ ناراحت نباشید و جامه سیاه بر تن نکنید. مثل مادر وهب باشید که گفت سری را که در راه خدا دادم، پس نمی گیرم. جهاد در راه خدا چه زیباست. به دور از دلهره های گناه و خوف از غرور و خودخواهی در امواج عشق الهی پرواز نمودن و در فضای لایتناهی ایمان، حسین وار در قربانگاه عشق الهی جان باختن. ما به دفاع از آرمانهای مکتب و انقلاب خویش برخاسته و طلایه دار مبارزه برحق گشته ایم. وقت آن رسیده که گفته های زبانی را با عمل نشان دهیم و بروید به این سنگرها تا بفهمید چگونه در یک شب، ره صد ساله را می پیمایند.

پدر و مادرم درباره من زحمت کشیده اند و رنج ها برده اند. خدایا! زحمت هایشان را مشکور دار و در برابر گرامی داشت من، پاداش نیکشان عطا فرما و چنان که مرا در کودکی نگهداری کرده اند. خدایا! تو حافظ و نگهدارشان باش. پروردگارا! اگر از جانب من اذیت و آزاری را تحمل کرده اند یا در انجام حقی از حقوق آنان کوتاهی کرده ام، همین را باعث مغفرت و آمرزش گناهان شان قرار بده و از این که ایشان را ناراحت کردم، به بزرگواری و بخشش خود، مرا ببخشید. در این جا از تو، ای پدر عزیزم، از تو می خواهم که آن چه را تعلق به من دارد، در راه خدا بده. به امید آن که در این راه دریغ نکنید و مرا در سه مکان دفن کنید: ۱- در گلستان شهدای تنکابن ۲- در هر کجا شهید شدم ۳- در بهشت زهرا. دیگر عرضی ندارم.



شهدای سرآموز

ولی محمدیانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ولی محمدیانی
ولی محمدیانی در ۶ شهریور ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خانم عمرانی
و پدرش قربانعلی محمدیانی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته فنی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت
سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید ولی محمدیانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۳۱ منطقه شلمچه در اثر اصابت
ترکش به کتف و پا شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور تنکابن استان
مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ولی محمدیانی

بسم الله الرحمن الرحيم

سربازم و هرگز نکنم پشت به میدان / گر سر برود، من نروم از سر پیمان

«حزب الله هم الغالبون»: حزب خدا پیروز است.

سپاس خداوند عزوجل را که طاعت او موجب قربت و شکر او موجب افزون نعمات. سپاس خداوندی که در این دنیا، بر همه رحم می کند ولی در آخرت فقط بر مومنان و بهشت را برای مومنان آفریده و همچنین درب توبه را بر روی گناهکاران باز نهاده است.

سلام و درود بر امام زمان، حضرت مهدی (عج)، فرمانده نیروهای اسلام در جبهه ها و منجی بشریت و پشتوانه انقلاب و اسلام و درود و سلام بر هادی امت مستضعف، امام خمینی - دامت برکاته - که انشاءالله خداوند بزرگ، عمر او را برابر طول عمر خورشید بگرداند. آری، درود بر امام که ما را از ظلمت به سوی نور کشاند و به ملت ما و جهه معنوی داد. دوست دارم کربلا را ببینم، بعد شهید شوم. دوست دارم در حرم حسین (ع) خطاب به او بگویم که اگر در صحرای کربلا نبودم تا تو را یاری کنم، هم اکنون از حسین زمان، یعنی روح الله الموسوی الخمينی حمایت می کنم و به ندای «هل من ناصر» او لبیک می گویم.

من مسلمان شیعه هستم و امام اول من، علی ابن ابیطالب است و من او را الگوی خود قرار می دهم. من برای یاری و احیای دین او به جبهه آمدم تا بتوانم نهال اسلام را آبیاری نمایم و این توصیه را از مولای خود بگویم: شما را به عبادت خدا و پرهیزکاری و نظم در امور کارهایتان وصیت می کنم.

امت حزب الله! رمز پیروزی ما عبادت خداست و پرهیزکاران بودند که با خون خود انقلاب اسلامی ما را یاری نمودند. مهم تر از همه نظم در کارها و فرامین امام بود که موثرترین هدایت بود. لذا امت حزب الله! امام را تنها نگذارید و از او در تمام مواقع اطاعت کنید.

شما را به وحدت، که قرآن هم ما را به آن دعوت می کند، دعوت می کنم. وحدت خود را حفظ کنید و بدانید که رمز پیروزی در تمام کارها و جنگ ها، وحدت بوده و هست. نمونه بارز آن، می توان جنگ بدر نام برد.

دیگر عرضی ندارم. به امید برقراری پرچم «لا اله الا الله» بر فراز تمام کاخ های استبداد و بر فراز تمام کشورها.

خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار

مرگ بر آمریکا - مرگ بر شوروی - مرگ بر اسرائیل - مرگ بر صدام - مرگ بر انگلیس - مرگ بر فرانسه

والسلام علیکم ورحمة الله

وصیت نامه ولی محمدیانی



شهدای سراسر آموز

حسن مرزحسینی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن مرزحسینی
حسن مرزحسینی در ۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
زرافشان بهروزی و پدرش محمد مرزحسینی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته اقتصاد در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید حسن مرزحسینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۵/۰۱ منطقه مریوان در اثر اصابت
ترکش به نقاط مختلف بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار نشتارود شهرستان شهید پرور تنکابن
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسن مرزحسینی

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ مُّؤْتَصِفُونَ (قرآن مجید، آیه ۴، سوره صف)

خدایا! خود را شناختم و عظمت تو را دریافتم و به مسئولیت خطیرم آگاه گشتم و خود را در تشیع سرخ علوی و وارثان واقعی حسین(ع)، سرور آزادگان، دیدم و نمی توانم یزیدیان را حاکم بینم. خدایا! چگونه زیستن را به من عطا کردی که در هنگام مرگ، پشیمان نبودم و میگفتم ای کاش هزار جان داشتم و در راه اسلام عطا می کردم. خدایا! آن روزی که تصمیم بر شهادت گرفتم، از همه چیز خود گذشتم و وصیتنامه ای نوشتم و از همه غم و اندوه آزاد شدم. ای خدای بزرگ! تو را شکر می کنم که راه شهادت را بر من گشودی و دریچه ای از این دنیای خاکی به سوی آسمان ها باز کردی و لذتبخش ترین امید زندگی ام را در اختیارم گذاشتی. خدایا! تو آگاهی که من میدانم که اسلحه و کشتار انقلاب و حتی شهادت، به خودی خود نباید مورد تقدیس قرار گیرد؛ بلکه آنچه مهم است، انسانیت است. فداکاری در راه آرمان انسانها، غلبه بر خودخواهی ها و غرور و مصالح پست مادی و ایمان به انسان های الهی است. خدایا! قسم به درد سوزان سربازان مجروح؛ قسم به اشک یتیمان؛ قسم به خون شهیدان؛ قسم به رسالت؛ قسم به خدا که تا آخرین قطره خون خود علیه دشمنان داخلی و خارجی می جنگیم و از انقلاب اسلامی ایران و استقلال این آب و خاک پاسداری می کنیم و تا استقرار حکومت حق و عدل در سرتاسر گیتی و تانابودی کامل طاغوت ها و شیطان ها دست از این مبارزه برنمی داریم و خدای بزرگ بر آنچه می گوئیم شهادت و شاهد است. آری، قبول شهادت مرا آزاد کرده است، من آزادی خود را به هیچ چیز، حتی به حیات خود نمی فروشم.

خدایا! من از این دنیای مادی می گریزم؛ از اختلافات، از تظاهرات، از خودنمایی ها، غرورها و خودخواهی ها و مغلظه ها و دریغ ها خسته شدم و احساس می کنم که این جهان دیگر جای من نیست. پروردگارا! شمع فروزان و روشنگر تاریکی ها را دیدم و چون پروانه به گردش می چرخم تا وجودم را بسوزاند. درود خدا بر تو ای شمع فروزان و ای تبلور راستین مکتب سرخ علوی و ای خمینی بت شکن. دود خدا بر تو باد که با قیام خود، مستضعفین را جان تازه ای بخشیدی. درود خدا بر شما وارثان زمین و مظلومان جهان تاریخ. ای امت اسلام! ای دنیای کفر! بدانید که منطبق ما، منطبق قرآن است که می فرماید: «وقتی که به عاشقان راه الله مصیبتی پیش آید، گویند: انا لله و انا الیه راجعون» که ما هیچ باکی از کشته شدن نداریم. آری، ما آرزو می کنیم که خاک مطهر و مرقد علی و حسین(ع) را سرمه چشم خود کنیم و این اماکن مقدسه را از ریشه سلطه خون خواران جاسوس نجات دهیم.

خدایا! معبودا! معشوقا! می خواهم مظلوم باشم ولی راه خود را حق بدانم. نمی خواهم قدرت داشته باشم ولی ستمی به کسی روا کنم. نمی خواهم نماز بخوانم ولی غرور زهد مرا برآید. نمی خواهم تظاهر به دین داری کنم. خدایا! بارالها! نمی خواهم جزو مومنین باشم ولی تعصب خشک، جلوی عقل و دل مرا بگیرد. نمی خواهم پیروز باشم که غرور و تکبر بر من سلطه شود. خدایا! نمی خواهم احساسات انقلابی چنان مرا بگیرد که حقایق عینی را فراموش کنم. خدایا! می خواهم قربانی شوم تا امت اسلامی من باقی بماند. خدایا! بگذار پروانه وار به دور شمع بسوزم. بگذار با شمشیر برای شهادت، جبر تاریخ را ببرم و بگذار از پیله تنگ تعصب و کوته بینی، خود را آزاد کنیم. خدایا! تو را شکر می کنم که باب الشهاده را برای بندگان خالصت گشوده ای تا هنگامی که همه راه ها بسته است و هیچ راهی جز ذلت و خفت و نکبت باقی نمانده است، می توان دست به این باب شهادت زد و پیروزمند و پر افتخار به وصول خدایی رسید. خدایا! غالب این جملات تا حال، سخنان گهرباری بود که از دل عارفان و ایمان عاشقانه شهید اسلام، چمران عزیز جاری بود. خدایا! سخنان چمران و همراه آن، عمل صادقانه چمران که از دید عاشقان به خدا پوشیده نیست، درس طوفانی از عشق به وجود آورد. آری، من این عشق به خدا را مدیون شهید بزرگوار، چمرانم. خدایا! من هم می دانم که شهادت هجرتی است که من لیاقت آن را ندارم ولی با تمام آلودگی ها و کوله باری از گناهان آمده ام به طرف درگاه تو. خدایا! قبل از هر چیز، به حق خودت، گناهان مرا عفو کن و توبه مرا قبول کن که تو رحمان و رحیمی.

خانواده محترم! اهالی نشتارود و حومه! آنچه که به عنوان وصیت می بایستی گفته می شد، به وسیله شهدای گلگون کفن انقلاب گفته شد. حال این سخن ما فقط و فقط به منزله تکرار است. چه آن که درد عمل است؛ تا حال عمل کرده و با حرف من و تو رو به قبله نمی افتد. آری، من هم به عنوان یک شهید، هر چند که شرمم می آید این نام را بر خود بنهم، اما چون جمع خالق و مخلوق، رستگاری بزرگ است، به این نام افتخار می کنم.

چند کلمه ای به عنوان وصیت عرض می کنم: پدر و مادر گرامی! از زحمات شبانه روزی شما در حق من، نهایت سپاسگزاری را کرده و بعنوان فرزند حقیرتان، از شما تقاضا دارم که با خدا راز و نیاز کنید و معشوق و معبود را فراموش نکرده، فقط به فکر مال و منال دنیا نباشید. بدانید که دنیا حيله گری مکار است. ریسمان های بزرگ و کوچک شیطان در کمین است تا مومنان را به دام اندازد. پدر و مادر عزیزم! هر چند در طول زندگی چند ساله خود ناراحتی های زیادی برای شما ایجاد کرده ام و هر چند در این مدت به حرف هایتان عمل نکرده ام و سخن هایتان را در بعضی موارد نشنیده ام و اشتباهات زیادی در حق شما مرتکب شدم،

حسن مرزحسینی

پدر و مادر عزیز! هر چند ناراحتی هایی را برای شما ایجاد کردم، ولی همواره محبت شما در دلم جای داشته و هیچگاه نمی توانم محبتتان را در حقم فراموش کنم. آری، مادر گرامی! هیچگاه خاطره آن اشک غم آلودت را هنگام خداحافظی نمی توانم فراموش کنم. مادر! تو را به همان اشک مقدست سوگند می دهم در نمازهایت برایم دعا کن و در آخرت، مرا شفاعت کن. و شما خواهران گرامی! همواره دعاگوی من بوده اید. شمایی که در این زندگی مادی در لجن زارهای دنیای پست، دستم را گرفتید و هدایت نمودید و از انحرافات بازداشتید. و شما برادران گرامی! از همه شما خانواده محترم که زحمات زیادی در حق من انجام داده اید، از همه متشکرم و امیدوارم که خدای عزوجل اجر شما را در آخرت نصیبتان فرماید.

اهالی محترم نشتارود و حومه و کسانی که در تشییع جنازه این بنده خدا شرکت کرده اید! رویم به سوی شماست. از آنجا که برای مسافرت طولانی خود را تجهیز می کنید و همه نوع وسایل برای خود در نظر می گیرید، آیا تا به حال به فکر این افتاده اید که خود را تجهیز کنید؟ ای مردم! رویم به سوی شماست. به شما می گویم. به خدا قسم دنیا دو روز است. همه ما می میریم و همه مال و منالی که جمع کرده ایم، می رود و هیچ چیز را همراه شما دفن نمی کنند و اگر هم بکنند، سودی ندارد. ای کسانی که به فکر دنیا بیدارید! این را بدانید که هر چقدر هم جمع بکنید، همه مال و ثروتتان به اندازه نوک سوزن ثروت قارون نمی شود. به اندازه ثروت پهلوی معدوم نمی شود. پس چرا نشسته اید؟ چرا چیزی که بی وفاست انتخاب نموده اید؟ بروید دنبال عبادت، کار با اخلاص و با خلوص نیت، نوع دوستی و تعاون، احساس ایثار، فداکاری. آری، بروید خدا را به حق عبادت کنید. فقط نگویید «اهدنا الصراط المستقیم» و عمل نکنید. به خدا قسم اگر به همین عمل نکنید، همین کلماتی را که گفتید، شما را عذاب می کنند. مردم! به خدا قسم علی (ع) از دست کوفیان به خاطر همین چیزها مینالید و به خدای خود شکایت می کرد و از شدت اندوه سر در چاه فرو می برد. این جملات، مرا به یاد شعر بسیار زیبایی می اندازد که بد نیست بخوانم:

صد بار بدی کردی و دیدی ثمرش را / نیکی چه بدی داشت که یک بار نکردی

مردم! من چیزی ندارم که درباره آن وصیت کنم. دنیا را ول کرده و به آخرت چسبیده ام و به همین علت درباره دنیا هیچ گونه وصیتی ندارم.

برادران و خواهران گرامی (مخصوصاً شما جوان ها)! هنگام خواب چند دقیقه به فکر بiftید که برای چه آمده اید و چه کرده اید و به کجای می خواهید بروید.

امت مسلمان! بیایید کلاهی را که بر سرمان گذاشته ایم، برداریم. بیایید حرف مسلمان بودن را برای خود ذخیره نکنیم. بیایید آستین ها را بالا زنیم و شروع به کار کنیم. شما در منطقه ای زندگی می کنید که لطف دنیوی خدا شامل حالتان می باشد. بیشترین نصیب را می برید و کمتر در رنج و زحمتید. حال، آن که با مشاهده شهرهای فقیر و مستضعف با هوای گرم و تفتیده خوزستان کاملاً متفاوت با آنجاست. آنجا در رفاهی صحبت کمتر از خداست. بیایید خود را در رنج و سختی هموطنان و برادران مستضعف جنوبی خود شریک گردانید تا مورد رحمت خدا واقع شوید. بیایید این چیزها را ببینید تا رقت (قلب) پیدا کنید. مرگ خود را به یاد آرید. دیر یا زود خواهیم رفت. پس به فکر بار و بئنه خود باشید که چه همراه خواهید برد، نکند خدای ناخواسته همدیگر را با دست خالی و شرمساری در پیشگاه باری تعالی دریابید. سرها را به زیر افکنید و فریاد را سر دهیم و ندا برآریم که «ای کاش من هم به گفتار این واعظان عمل می کردم و لااقل این چند کلمه آن مرحوم را انجام می دادم».

آری، آن روز شما را زنجیر بسته به درون آتش عذاب جهنم می اندازند تا باشد که به مجازات اعمال خود برسید و این هم وصیت من.

و اما از شما خانواده گرامی در مورد چیزهایی که در مالکیت خصوصی است، حق تصمیم را به عهده شما می گذارم. به هر صورتی که می خواهید در راه خدا انفاق کنید و به مصرف رسانید. از همه دوستان، خویشان و آشنایان مسئلت دارم که هر خطا و اشتباهی را که در حقتان مرتکب شده ام، مرا ببخشید و همانا خداوند بخشنده ترین بخشاینده گان عالمین است. در خاتمه، همه شما را به خدای عزوجل و کریم و رحیم می سپارم و برای شما از درگاه باری تعالی، آرزوی موفقیت در امر زندگی و پیروزی فرزندانان در جبهه های جنگ حق علیه باطل را مسئلت دارم.

خداحافظ. والسلام علی عباد الله الصالحین

خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی، خمینی را نگه دار. خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی، خمینی را نگه دار.

خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی، خمینی را نگه دار. خدایا! خدایا! رزمندگان اسلام، پیروشان بگردان.

خدایا! خدایا! زیارت کربلا نصیب مان بفرما.



شهدای آسمانی

علیرضا مرشدی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علیرضا مرشدی
علیرضا مرشدی در ۴ خرداد ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش طاهره
مرشدی و پدرش بزرگ مرشدی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید علیرضا مرشدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۱/۲۹ منطقه فاو در اثر اصابت تیر
شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار
پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و
تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علیرضا مرشدی

بسم الله الرحمن الرحيم

خصوصیات اخلاقی و ویژگی های بارز شهید:

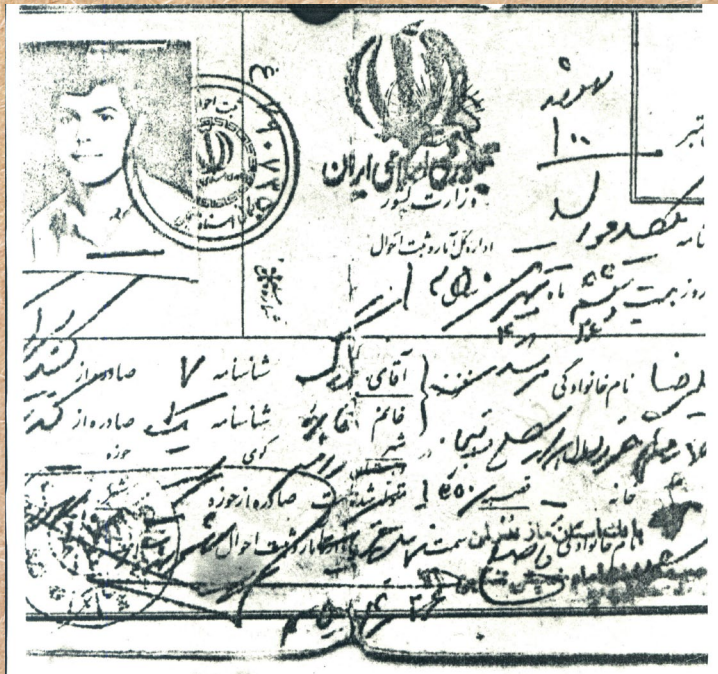
مهربان، خوش اخلاق، مرتب، هنرمند بودند. کار روی شیشه و نقاشی انجام می دادند. با حجب و حیا بودند و مدال استانی در رشته ورزشی تنیس داشت.

عبدالصمد مرشدی - برادر شهید:

علیرضا مرشدی در کلاس درس نشسته بود که معلم بنا کرد علیه نظام و مسئولین صحبت کردن که علیرضا از کلاس بیرون رفت و رفت به دفتر مدیر مدرسه و مدیر انجمن اسلامی را آورد و در سر کلاس و نسبت به معلم به آن ها گله کرد و گفت این معلم ضد انقلاب می باشد و معلم خوبی نیست و چند مدت بعد که علیرضا به جبهه رفت این معلم را از آموزش و پرورش به علت سیاسی بودن اخراج می کنند و حالا هم این فرد معلم، دست فروشی می کند.

شهید بیشترین احترام را به پدر و مادر و بزرگترها می گذاشتند و در حد توان به آن ها کمک می کرد.

والسلام - روحش شاد





همکلاسی آموز شهید

علی مسلمی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی مسلمی
علی مسلمی در ۲۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش بانو مافی و پدرش رستمعلی مسلمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزار مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید علی مسلمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ منطقه شلمچه عملیات تکمیلی کربلای ۵ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای شهیدآباد شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی مسلمی

بسم الله الرحمن الرحيم

پدرم! شما آگاه تر از آن هستید که من بخواهم نصیحت تان کنم.

ولی همین قدر به عنوان یادآوری به شما می گویم و امید است که همیشه، همچنان مقامی برای برادران و خواهراتم باشی.

پدر جان! اسلام امروز به خون این فرزندت نیاز دارد. حسین در کربلای ایران صدای «هل من ناصر» سر داده و بر ماست که به ندای امام خود لبیک گوئیم و به باران صدیق در کربلای حسین بیوندیم. و تو پدرم، با این که داغی دیده ای، خودت را برای شهادت فرزندت آماده کن. خودت را آماده کن تا در جوار خانواده های شهیدان قرار بگیری.

مادر خوبم! شاید نتوانم با قلم علاقه خود را به تو و دیگر اعضای خانواده ام بیان کنم و شاید ندانید که چقدر دوست دارم در کنار شما باشم، اما مادر خوبم، می خواهم بگویم که علاقه ام به خداوند تبارک و تعالی و مکتب اسلام و علاقه ام به امام زمان و نایب برحقش بیشتر از شماست.

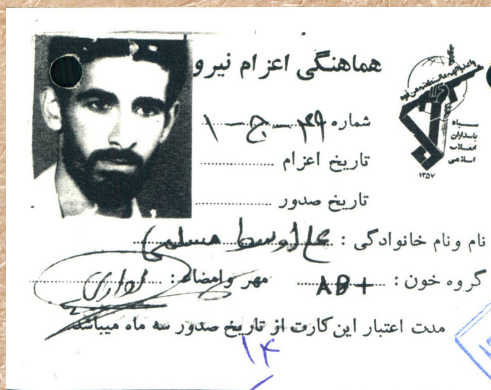
برادر و خواهرم! آگاه و هوشیار باشید که دشمنان در کمین شما نشسته اند. برادر! دنیا راهی است که من و تو رهگذر آنیم؛ پس با خدا باشیم که در این مسیر تله های زیادی پیش پایمان نهاده اند. به خدا توکل کنیم که منحرف نشویم.

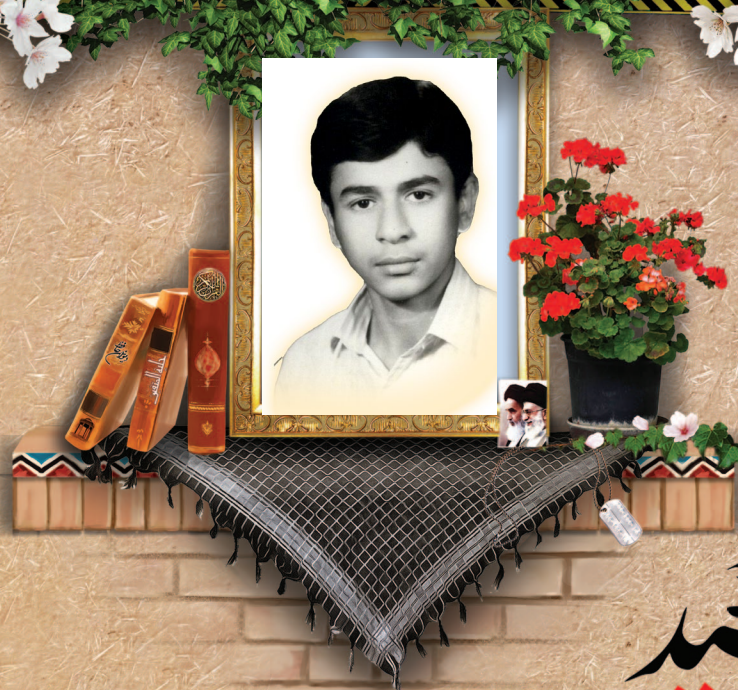
امروز، روز امتحان است و برادر کوچک تان این سعادت را پیدا کرده که در کنار یاران امام و از سربازان صاحب الزمان باشد.

امید است که خداوند توفیق سعادت نصیب مان کند تا به شهدای صدر اسلام بیوندیم.

امیدوارم در صورتی که شهید شدم، مرا به عنوان عضو کوچکی از انجمن اسلامی بدانید و در اعلامیه- هایمان قید کنید که عضوی از انجمن اسلامی شهیدآباد هستم.

والسلام





همدلر آموز شهید

ارسلان مشهدی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ارسلان مشهدی
ارسلان مشهدی در ۳۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
کلثوم تیکه نژاد و پدرش رجبعلی مشهدی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید ارسلان مشهدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۰۲/۱۷ منطقه مریوان (محور
جانوران) در اثر اصابت گلوله به قلب شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای چنارین شهرستان شهید
پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ارسالان مشهدی

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام او. به نام خدایی که از اویم. برای اویم. هستی ام برای اوست. رفتنم برای اوست و بازگشتم به سوی اوست. ای پدرم و مادرم! بدانید که آگاهانه در این راه قدم نهادم؛ چرا که خون سرخ شهیدان، از هابیل تا حسین (ع) و از حسین (ع) تا شهدای کربلای جنوب و غرب ایران، صدایم می زند که برای چه نشسته ای؟ ما در عصری زندگی می کنیم که ظلم سراسر جهان را فراگرفته است. باید خون بدهیم تا اسلام عزیز تا ظهور مهدی عزیز (عج) پیروز شود. سلام و درود و دعا بر امام امت. امامی که ما باید با تلاش و جهاد و ایثار و شهادت مان، رهبری و امامت جهانی شان را عینیت بخشیم و جهانی انقلابی و اسلامی بسازم و ارزش های پست استکبار را نابود سازیم. ای اسلامیان! برخوردشید و به رهبری این رهبر کبیر، پرچم اسلام را در سرتاسر جهان برپا کنید. وصیت من حقیر، به امت همیشه در صحنه و حزب الله این است که مبادا از رفتن فرزندانمان به جبهه جلوگیری کنید که فدای قیامت در محضر خدا نمی توانید جواب حضرت زینب (س) را بدهید. حضرت زینب (س) تحمل هفتاد و دو شهید را نمود و با سخنان خود، کاخ یزید را به لرزه درآورد.

پدرم و مادرم! بدانید ما مثل مردم بی وفای کوفه نیستیم که در کوفه، حضرت مسلم (ع) را تنها گذاشتند و در کربلا، امام حسین (ع) را. ما به پیام حسین زمان و دلسوز اسلام و قرآن، خمینی کبیر، لیبک گفته و به یاری دین خدا میرویم. حرکت من برای خدا و برای اسلام و بخاطر حفظ اسلام است. البته این تذکر را باید به تمامی دوستان حزب اللهی ام بدهم که خود حقیر، چیزی برای گفتن ندارم. وصیت من همان وصیت هزاران شهید به خون غلطیده راه اسلام می باشد که من فقط سنگینی آنها را بر دوشم احساس کردم و یادآور می باشم. دیگر نکاتی را که برای توصیه از جانب این حقیر، مناسب می دانم گرچه شما، خود بخوبی آگاهید مختصراً می شمارم که اول حفظ حجاب که بزرگ ترین سنگر زن بشمار میرود و دوم اهمیت دادن به انجام امورات واجب، مخصوصاً نماز و نیکی به پدر و مادر و سوم کوشش در جهت تربیت صحیح فرزند و چهارم نیکی و کمک به مستضعفین و در هر زمینه ای که امکان داشت و پنجم، حمایت و اطاعت بی چون و چرای اوامر امام امت، خمینی بت شکن؛ چرا که او را ولایت فقیه و اولی الامر می دانم؛ اطاعت او، اطاعت از پیامبر و خداست.

وصیت دیگر من به انجمن اسلامی ها این است که مبادا رسالت خود که همانا نشر اسلام است، فراموش کنند و در همان راه اصلی شان که رساندن فرامین اسلام به گوش مردم است، قدم بردارند. پیام دیگرم به مردم، این است که با انجمن اسلامی، گروه مقاومت و پایگاه ها، همکاری فراوان داشته باشند؛ زیرا هدف انجمن اسلامی، ادامه راه شهدا است. مبادا شهدا را رها کنید؛ زیرا به خون هزاران شهید بخون غلطیده، خیانت کرده اید. ضمناً اگر شهید شدم، در روی مزارم گریه نکنید و عوض آن راهم، یعنی راه شهدا را ادامه دهید.

و دیگر عرضی ندارم، جز حلالیت طلبیدن از امت حزب الله ام و خویشاوندانم و همچنین دوستانم که اگر بدی ای به آنها کردم و از من دیده اند، به بزرگی خودشان، من را حلال کنند. به امید طول عمر هرچه بیشتر امام و پیروزی نهایی هر چه سریع تر رزمندگان اسلام در سراسر جهان.

توضیح این که: پدر و مادر عزیزم! اگر سعادت شهید شدن را داشتم و بخواست خدا شهید شدم، مراد کنار برادر پاسدار، شهید بهروز صیادی، واقع در مزار چنارین دفن نمایم.

همگی شما را به خدا می سپارم.

خداحافظ - ارسالان مشهدی

خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار.



همکار آموز

علی اوسط منصوری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اوسط منصوری
علی اوسط منصوری در ۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
فاطمه سام و پدرش علی عمران منصوری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید علی اوسط منصوری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۰۵/۲۱ منطقه مریوان در اثر
اصابت گلوله شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای خرم آباد شهرستان شهید پرور تنکابن استان
مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی اوسط منصورى

بسم الله الرحمن الرحيم

با درود فراوان به رهبر کبير انقلاب و با سلام به خانواده شهدا و با سلام به شهيدان بخون خفته کردستان. مادر عزيزم! اگر در راه دين و ايمان به درجه رفيع شهادت نائل گشتم، هيچوقت بر مزارم گريه مکن. شما بايد بعد از شهادتم، براي خودتان افتخار بنانيد که چنين فرزندی را پرورش داديد و براي به ثمر رساندن انقلاب اسلامي عزيزتان، شهيد پرورانديد. مادر مهربانم! در دنيا به هيچ چيز دل نبستم و نخواهم بست. اگر زنده ماندم، هميشه يک راه را انتخاب خواهم کرد. همچنان که انتخاب کردم و آن يک راه، راه الله، شهادت، ايمان و يکتاپرستی است. اين اميد را دارم که به دنيا من، هيچ گريه نکنيد؛ چون که به من وعده بهشت و جايی جاودان و هميشه سرسبز و دوست داشتنی داده شد. جایی که هميشه با ملکوتيان آسمانی و جایی که با فرشتگان زيبا پر شده. به آرزوی خودم رسيدم و آن من هستم که بايد به حال عزيزانم، پدر و مادر و خواهر و برادرانم گريه کنم؛ چون آنها را در دنياي بی وفا و ناپايدار در زمرة زندگی روزمره تنها گذاشتم و راه حقيقت و راستی را برای خودم انتخاب نمودم و به آرزوی ديرينه ام که شهادت باشد، نائل گشتم.

مادر عزيزم! پدر مهربانم! برادران و خواهران ارجمندم! جايم بسيار خوب است. هميشه آرزويم اين است که تمام دوستان و مخصوصاً شهيد منصورى را در موعود خداوندی که بهشت اعلا باشد، ملاقات کنم. ای مادر! شيرت را برايم حلال کن؛ چون واقعا نتوانستم جبران شب زنده داری هایت را به طوری که شايسته آن دامن پاک تو بود، بنمايم. ولی اجر تو نزد خداوند آماده است؛ برای اين که شيرت پاک بود و همچون فرزندی پرورش دادی که در راه دين اسلام شهيد شد. مادر عزيزم! من مدام در پيش تو ماندگار نخواهم بود و لحظه ای می رسد، همان لحظه ای که آرزوی من است و دست تيز روزگار، شاخه و برگ و مالت را از تنه ات جدا خواهد ساخت و زندگی ذلت بار را هيچوقت قبول نخواهم کرد. مرگ سرخ شهادت را بر آن ترجيح می دهم. نمی خواهم بيشتر از اين وقت عزيزت را بگيرم، وگرنه سخن زياد است.

اما پدر جان! درود بر تو که چون ابراهيم، فرزند خود را به فرمان خدای بزرگ، به قربانگاه فرستادی. بدان و آگاه باش که اسماعيلت هرگز از فرمان باری تعالی سر باز نمی زند و مرگ در راه خدا را به جز سعادت، نمی داند و زندگی را جز جهاد در راه عقیده، درست نمی داند و شهادت را بهترين نعمت های خداوند می داند. خداحافظ پدرم.

ای برادران عزيزم! پيوسته در راه اسلام عزيز به رهبری امام خمين بکوشيد و تمامی قوانين اسلام را انجام دهيد و سخنان امام را به جان و دل پذيرا باشيد؛ چون زمان، زمان حسين (ع) و روزها نيز هر کدام، عاشورا است. خداحافظ برادرانم. و تو ای خواهر! حجاب و عفت و پاکدامنی را بيش از هر چيز مورد اهميت قرار بده؛ چون حجاب تو مشت محکمی بر دهان يزيديان است.

من از نظر مالی چيزی ندارم. فقط ۲۰۰۰ تومان در بانک ملی پول دارم و آن را به پدرم بدهيد. در آخر، پدر و مادر عزيزم! چشمانم را باز بگذاريد تا کوردلان بدانند که کورکورانه به اين راه نرفتم. دوستانم! راه مرا ادامه دهيد. سلام مرا به برادران حزب الله برسانيد.

خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار.

خداحافظ. - جبهه غرب - علی اوسط منصورى

مادرم، شدم ديوانه از هجرت نمی دانم چه بنويسم / چنان کردم پريشانتم، پريشانم، چه بنويسم



شهدای آسمان

کامران میرمحمد

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز کامران میرمحمد
کامران میرمحمد در ۲۱ تیر ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب
صبوری و پدرش ضرغام میرمحمد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته اقتصاد در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید کامران میرمحمد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۰/۱۲ منطقه فاو در اثر اصابت تیر
مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید
بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای میرشمس الدین شهرستان شهید پرور تنکابن استان
مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

کامران میرمحمد

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام و درود به پیشگاه یگانه منجی عالم بشریت، مهدی موعود(عج) و نایب برحقش، امام امت، این پیر جماران، خمینی کبیر و با سلام به روح و روان شهیدان انقلاب اسلامی ایران، مخصوصاً شهیدان جنگ تحمیلی.

اینجانب، کامران میرمحمد، اینچنین وصیت می نمایم:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ»: «آنان که در راه خدا کشته شدند، مرده ندانید، بلکه آنان زنده اند و نزد خدایشان روزی می خورند».

در زمانی این را می نویسم که خون در عروقم به جوش آمده و خود را مقابل خدا، تنهاترین تنها احساس می کنم. در زمانی این را می نویسم که بیش از پیش، به نصرت و یاری او نیازمندم. در زمانی این را می نویسم که خود را گناهکار و او را بخشاینده ترین می بینم و بالاخره، در زمانی این را می نویسم که تنها امیدم را او می دانم و تنها از او یاری می جویم و بس... پس بارخدا! اگر در ظهور مهدی(عج) عزیزم بودم، مرا از باران و اعوانش قرار ده و گرنه، بیرونم آر از گورم، کفن به خود پیچیده با شمشیر آخته و نیزه برهنه، پاسخ گویان به ندای آن خواننده بزرگوار در شهر و بادیه. خدایا! چه بگویم از شکوه قامت استوار و صلابت روح بزرگ مردانی که با ایمان و آگاهی، قدم بر سینه سپاه دشمن گذاشتند و خنجر نقره فام عقیده و اراده را در قلب سپاه شرک و شقاوت نشانند و در صحنه هایی به گستردگی یک تاریخ و مرز و نمونه ایثار و افتخار، سرمشق آزادگان و ابرار شدند. شمع وجود لبریز از عشق و شهادت خود را در راه دیگر مردمان به شعله کشیدند تا فروغ هدایت و راهیابی بشریت به سوی راه حق و عدالت باشند و خود نیز از دل تاریکی به ضیافت نور شتافتند و مرد و مردانه، به سوی خدای خویش شتافتند و رستگار شدند.

پدر و مادر عزیزم! بعد از مرگم بر سر جنازه من گریه و زاری نکنید؛ چون که دشمن با دیدن این گریه ها خوشحال می شود و شما باید به گونه ای باشید که مردم از شما سرمشق بگیرند و از شما عزیزان، درس آزادی و آزادگی بیاموزند. پدر و مادر! من تنها آرزویی که داشتم، هم اکنون به آن رسیده ام. و اما مادر عزیزم! مرا ببخشای که بسیار اذیت کردم و حلالم کن و برایم دعا کن که بسیار محتاج دعایم. بر مرگم گریه نکن که مرگ، حق است و شهادت در راه معشوق، افتخاری است که نصیب هر کس نمی شود. بر مرگم عزاداری نکنید که عزاداری و گریه و سیاه پوشیدن سزاوار مولایم، حسین ابن علی(ع) است که درس شهادت و آزادگی را از آن بزرگوار آموختند.

و اما تو ای پدر عزیزم! مرا ببخشای که در طول زندگی، فرزند خوبی برای تو نبودم. حلالم نما و برایم دعا نما. پدر عزیزتر از جانم! از شما متشکرم که در تمام طول زندگانی، مشوق من بودید و درس خوب زیستن را به من آموختید. و اما برادر و خواهرانم! ببخشید که برایتان برادر خوبی نبودم و از تقصیراتم بگذرید و حلالم کنید. ضمناً از همه دوستان و آشنایان حلالیت طلب کنید.

پدر و مادر! در طول زندگی، خواندن قرآن و نماز و دعا کردن به جان امام را فراموش نکنید و افتخار کنید که فرزندی از خود، در این راه عزیز دادید و فدای اسلام و قرآن کردید. پدر عزیزم! از شما خیلی ممنونم که مشوق من در این راه بودید و در این راه کمک کردید.

اکنون سخنی با دوستان خود دارم. برادرانم! تا می توانید خدا و قرآن را در این راه فراموش نکنید. نمازهایتان را سر وقت بخوانید. امام را دعا کنید. به فکر فقیر و فقرا باشید. از شما عزیزان می خواهم که هر شب جمعه بر سر مزارم بیایید و فاتحه ای برایم بخوانید تا شاید مورد بخشایش خداوند قرار گیرم.

و حالا سخنی با برادران گروه مقاومت و انجمن اسلامی و برادران دبیرستان خودم دارم. برادران عزیز! در این راه، در کار خود، هیچ وقت خدا را فراموش نکنید و از خودسری و خودخواهی پرهیزید. همه مردم را با یک دید نگاه کنید. مردم را بشناسید و بعد درباره آنها قضاوت کنید. همچنین، برادرم هم نمازهایش را سر وقت بخواند و تا می تواند، هر شب جمعه به پایگاه های مقاومت برود و آن سنگر را خالی نگذارد.

پدر و مادر عزیزم! مراسم سوم و هفت مرا در مسجد ولی عصر ولی آباد بگیرید و مراسم چهلم مرا در مسجد صاحب الزمان تازه آباد برگزار کنید. جنازه مرا در گلزار شهدای میرشمس الدین(س) دفن کنید و به جای من، سمیه خانم را ببوسید و به او نگوید که من شهید شدم. فقط بگویید که کامران به سوی خدا شتافت.

به امید پیروزی حق علیه باطل.

کامران میرمحمد - ۶۶/۱/۱۸



همکلاسی آموز شهید

احمد نجار گلین

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمد نجار گلین
احمد نجار گلین در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینت غنمی
و پدرش محمدعلی نجار گلین پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید احمد نجار گلین در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۵/۱۷ منطقه پیاله عراق عملیات
نصر ۶ در اثر قطع پای راست شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای خشک رود شهرستان شهید
پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

احمد نجار گلین

بسمه تعالی

به نام الله، پاسدار حرمت خون شهیدان و به نام الله، درهم کوبندهٔ ظلم و ستم. با درود و سلام به پیشگاه ولی عصر، آقا امام زمان -عجل الله تعالی فرجه الشریف- حضرت مهدی، همراه رزمندگان اسلام در تمامی جبهه های جنگ. با درود و سلام به یگانه نایب برحق او، پیر جماران، بت شکن قرن، امام امت، خمینی کبیر. با درود و سلام به تمامی شهیدان، از صدر اسلام تا کربلای امام حسین، و از کربلا تا جنگ تحمیلی عراق علیه ایران. با درود و سلام به تمامی خانواده های شهدا، اسرا، مفقودین و مجروحین.

با درود و سلام به امت حزب الله. می خواستم چند کلمه برای شما وصیت بنویسم. البته من کوچک ترم که برای شما امت فداکار وصیت کنم و اما کلمات ناقص خود را شروع می کنم.

از شما امت حزب الله که همیشه در صحنه هستید و بیشتر از این نیز باید باشید؛ چون الان دشمن به هر حيله دست زده است و می خواهم همه بسیج بشوید تا دشمن نتواند بر ما ضربه بزند. تا می توانید، اتحادتان را حفظ کنید. الان منافقین در محل خودمان آشکارا کار نمی کنند و کارشان همیشه زیرکانه بوده و هست.

پیامی برای خانواده ام دارم: می خواهم بگویم که در تشییع جنازهٔ من گریه نکنید تا منافقین شاد بشوند. پدر و مادر عزیزم! امیدوارم که مرا ببخشید که در طول انی بیست و یک (۲۱) سال باعث رنج و زحمت شما شدم و کاری برای شما نکردم. امیدوارم که مرا می بخشید و حلالم کنید. مقداری روزه و نماز قضا دارم که اینها را بدهید به دوستان و آشنایان تا برایم بگیرند تا ثوابی ببرند. مقداری پول که برای کفارهٔ روزه کنار گذاشته بودم، این را بدهید با به نماینده امام (امام جمعه شهر) یا به کمیته امداد. پیامی دیگر به خواهران: آن خواهرانی که حجاب را رعایت نمی کنند، اگر با همان وضع باشند، برادران حزب الله حتماً دست به کار شوند.

از جوانان عزیز که در محله هستند می خواهم مواظب این منافقین باشند.

هم اکنون که این وصیت نامه را می نویسم، آماده برای یک عملیات برون مرزی هستیم و چند روز است که در خاک دشمن هستیم. از کلیه برادران طلب عفو و بخشش می کنم. خداوند ان شاء الله به همه ما خدمت در راه اسلام و توفیق ادامهٔ راه شهیدان را بدهد.

دعا به جان امام را فراموش نکنید. گوش به فرمایشات امام بدهید و از آن پیروی بکنید.

من لیاقت نداشتم تمام دستورات رهبر عزیز که همه اش از دستورات اسلام است، عمل بکنم. امیدوارم که شما بتوانید عمل بکنید.

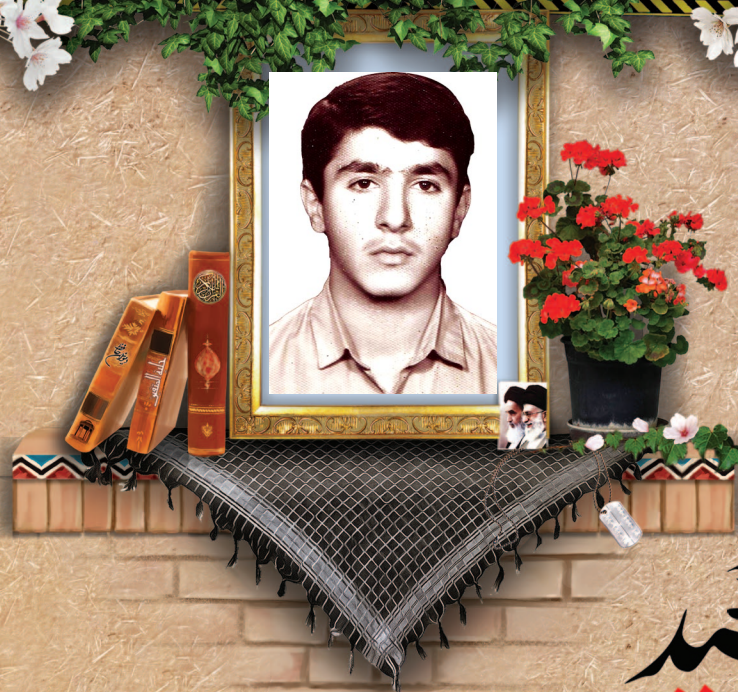
دیگر عرضی ندارم. ان شاء الله که از من راضی باشید. ان شاء الله.

در ضمن، می خواستم به مادرم بگویم که اصلاً برایم گریه نکند و تا می توانی خودت به مردم دلداری بده، نه دیگران به تو دلداری بدهند.

خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار.

والسلام - احمد نجار گلینی

مورخ ۶۶/۵/۱۶



همکلاسی آموز شهید

رضا نجفی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رضا نجفی

رضا نجفی در ۶ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه علی کلامی و پدرش صدرالله نجفی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رضا نجفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۰ منطقه فاو در اثر اصابت ترکش راکت هلی کوپتر به شکم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای نورالدین محله شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رضا نجفی

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

با درود و سلام خدمت تنها منجی عالم بشریت، آقا امام زمان و نایب برحقش، امام امت، خمینی کبیر، و با درود و سلام خدمت خانواده های معظم شهدا، اسرا، مفقودین و معلولین و با درود و سلام بر شهدای سپاه توحید.

خدایا! تنها آرزویم شهادت درگاه تو هست. پس تو ای خدای بزرگ! تنها آرزویم را که جان دادن درگاه تو هست، به من عطا بگردان. خداوند! من از آن روزی که پا به جبهه های نور نهادم، از آن روزی که واقعاً خود را شناختم، همیشه اولین و آخرین دعایم، در هر نماز، فقط طلب شهادت را از تو می نمایم. خدایا! گناهانم را ببخش و همه را از من راضی بگردان تا با روحی گشاده و با لبی خندان، به دیدار همسنگرهایم که جوانمردانه شهید شده اند و به دیدار سرور عاشقان، حسین(ع)، بروم. خدایا! من در مقابل این همه نعمات تو و روزی تو عبادتی نکرده ام. خدایا! امیدوارم که مرا ببخشی. خداوند! بیشتر عزیزانی که در جبهه ها هستند، بیشتر شهیدایمان از جوانانی هستند که هزاران آرزو دارند و در مقابل این همه آرزوها و امیدها، دنبال آرزویی می روند که سرورشان حسین(ع) همین آرزو را داشت و به آرزویش، یعنی شهادت بود، رسید. پس تو ای خدای که ما را آفریدی و ما را تا اینجا روزی دادی! من به ندای نماینده امام زمان تو لبیک گفتم و در میان هر آرزویی که من داشتم، در میان اینها دنبال تنها آرزویی می روم که سرورم حسین(ع) به آن آرزو که شهادت بود، رفت و به آرزویش رسید. پس تو ای خدای بزرگ! آرزویم را برآورده گردان.

پدرم! شما برایم خیلی زحمت کشیدید تا این که توانسته ام به این جا بیایم. ولی در مقابل این همه رنج و سختی های تو، کاری نتوانسته ام بکنم. امیدوارم که مرا ببخشی. در مورد شهادتم هیچ نگران نباش و گریه نکن که با گریه کردنت، منافقین خوشحال می شوند و اگر جسدم به دست شما نرسید، هیچ نگران نباشید؛ چون آنقدر مفقودالثر ما داریم، آنقدر پدرها داریم که جسد تنها فرزندشان به دست شان نرسید.

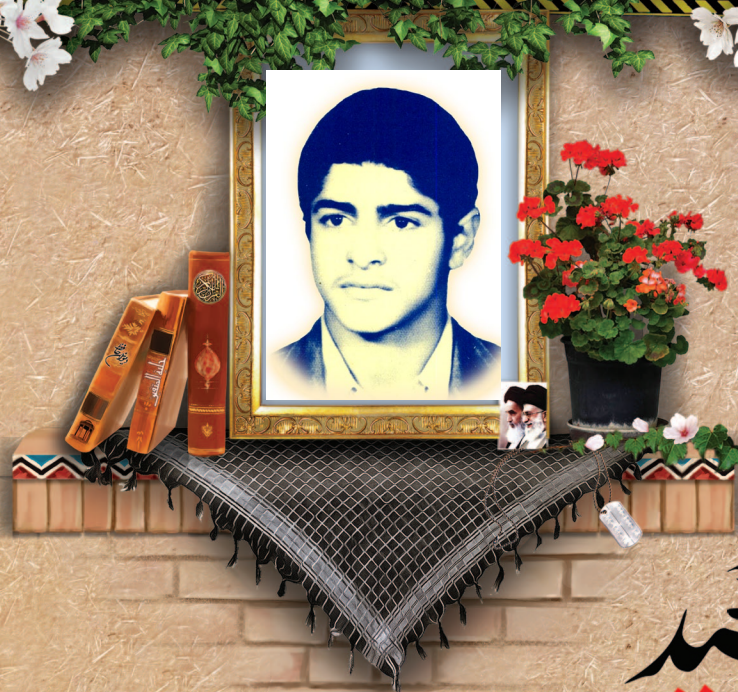
پدرم! می دانم که دوری من از شما خیلی ناراحت کننده است، ولی پدرم، مثل پدر شهیدهایی باش که چند تا فرزندشان شهید شده ولی صابر و بردبارند. و تو ای مادرم که مرا شیر دادی و شب ها کنار گهواره ام بی خوابی کشیدی! رنج دیدی تا این که مرا بزرگ کردی ولی من نتوانسته ام کاری در مقابل این همه کارهایت بکنم و از تو طلب بخشش را دارم و برایم دعا کن و گناهانی را که من به آن مرتکب شدم، از خدای منان و بخشنده، طلب بخشش را برای من بکن.

برادرانم! از شهادتم ناراحت نباشید و صابر و بردبار باشید. در مقابل سختی ها، بردبار باشید. این ها همه امتحانی است که خدای بزرگ به امت خودش می کند. در مورد شهادت من، هیچ ناراحتی به دل خود راه ندهید و راهم را ادامه دهید و برایم دعا کنید. پدرم، مادرم و برادرانم! راه کربلا به زودی باز می شود و من که نتوانسته ام مرقدشش گوشه حسین(ع) را زیارت کنم، اما هر وقت شما برای زیارت مرقدشش گوشه حسین(ع) رفتید، برای من زیارت کنید و به حسین(ع) بگویید که من برای تو آمده ام و راحت را ادامه داده ام و شهید شده ام و نتوانسته ام به زیارت تو بیایم.

خداحافظ پدرم، مادرم و برادرانم.

شهادت، کمال انسان است. - فرزندان، رضا نجفی

جوانان عزیزم که چشم امید من به شماست، با یک دست قرآن و با دست دیگر، سلاح را بگیرید. «امام خمینی»



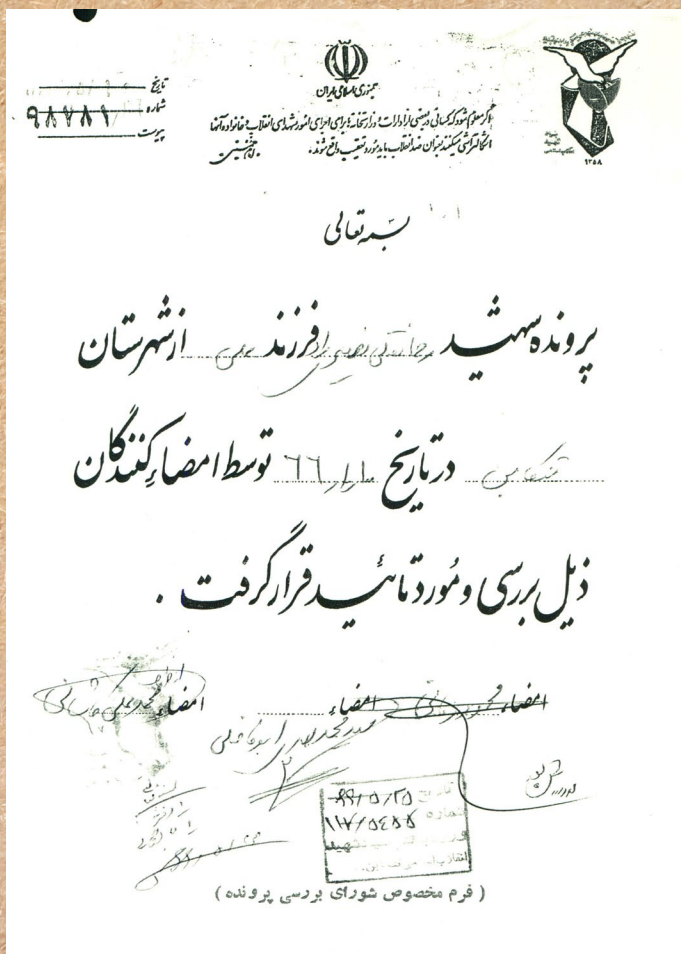
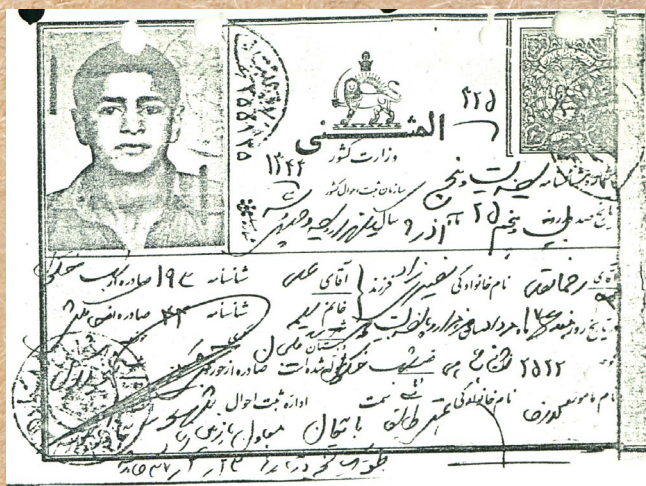
شهدای آسمان

رحمانقلی نصیری راد

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رحمانقلی نصیری راد
رحمانقلی نصیری راد در ۷ مرداد ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
سلیمه نوری و پدرش علی نصیری راد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید رحمانقلی نصیری راد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳/۰۱/۱۳۶۱ منطقه دشت عباس در
اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای لشتو شیرود شهرستان شهید پرور
تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رحمانقلی نصیری راد





همکلاسی آموز

رضا ولی زاده

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رضا ولی زاده
رضا ولی زاده در ۸ خرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
لاهیجان استان گیلان دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش پوران منتایی
و پدرش محمود ولی زاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید رضا ولی زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۶/۱۰ منطقه حاج عمران عملیات
کربلای ۲ در اثر برخورد با مین و اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۷ سال تفحص شد و بعد از تشییع
در گلزار روستای کلارآباد شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا
قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رضا ولی زاده

بسمه تعالی

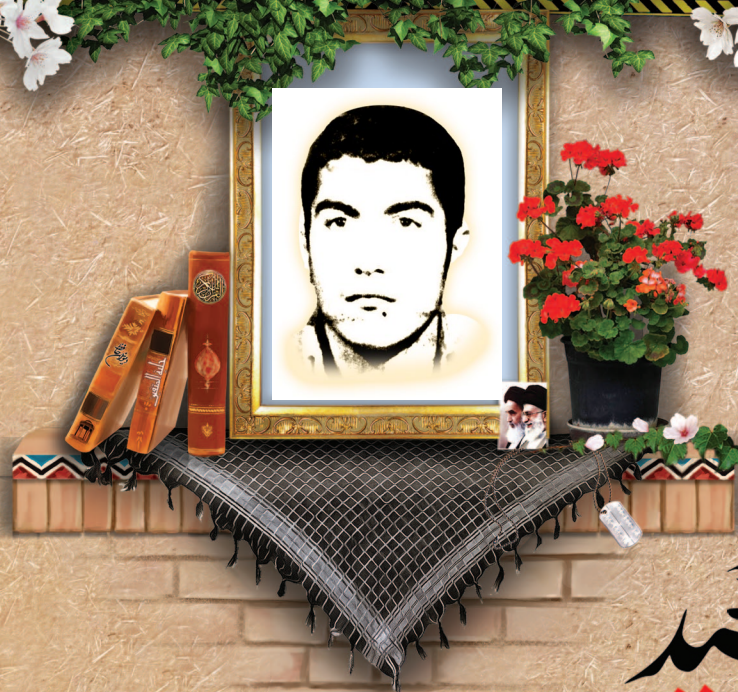
إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبُتْ أَقْدَامَكُمْ: اگر این خدا را یاری کنید، خدا هم شما را یاری می کند و ثابت قدم می دارد. با درود و سلام بر اولیا و اوصیا از صدر اسلام تا حال و با درود و سلام بر رزمندگان غیور و شجاع ایران اسلامی و با درود و سلام بر شهدا و اسرا و مفقودین و معلولین و مجروحین جنگ تحمیلی و با درود و سلام بر خانواده های معظم شهدا و با درود و سلام بر امت اسلامی ایران که با اهدا کردن مال خود پشت جبهه ها و جبهه های یاری می کنند و با بدرقه کردن جگر گوشه هایشان تا میدان های نبرد اسلام را بیمه می کنند. وصیت نامه را شروع می کنم. این حقیر، کوچک تر از آنم که بخواهم وصیتی داشته باشم. اما از آنجا که امامان و بزرگان تاکید بر این مسئله داشته اند، این حقیر وظیفه خود دانستم که مطالبی را برای امت اسلامی و خانواده ام به عنوان وصیت داشته باشم. ای مردم! هرگز امام را تنها نگذارید و مبدا از کوفیان باشید. من برای تحقق بخشیدن اسلام و آیات خدا و ادامه دادن خون شهدا و لبیک گفتن به ندای «هل من ناصر» حسین زمان، به جبهه ها رفتم و آنقدر در این راه می مانم تا کشته شود و یا اسلام پیروز شود و هرگز دست از اطاعت امامم بر نمی دارم؛ حتی به قیمت جانم تمام شود. به خدا دست ز دامان امام نکشیم / اگر سر ببرند و بر آرند پوست - اگر هزاران بار تکه تکه ام کنند، بانگ برآرم: لبیک یا امام، لبیک یا خمینی، لبیک یا حسین امت. ای مردم! نکنند خدای ناکرده امام را تنها بگذارید که خدای شهدا و امامتان از شما ناراضی و دلگیر می شوند. ای مردم شهیدپرور! مبدا از صحنه انقلابی و در خط امام بودن خارج شوید. مسجدها را پر کنید. با هم باشید. همه یک واحد باشید. در مراسم و راهپیمایی عندالله شرکت گسترده داشته باشید که همین امت، دشمن را نابود کرده. ای مردم! در میان جبهه ها، عاشق، امت و معشوق، ایمان است و محل دعاست و نیایش و محبت امت و ایثار و اخلاص امت و توکل حبیب ابن مظاهرها و علی اکبرهاست؛ کودک ۱۳ ساله و پیرمرد ۷۰ ساله است. بیایید تا ببینید عاشقان را، مومنین را، سربازان امام حسین را، مردان عمل را. پس چرا ما نشستیم؟ چرا بر نمی خیزیم؟ چرا دنیای فریبنده را گرفته ایم و دنیای آخرت که زندگی جاوید است را رها کرده ایم؟ زود بر خیزیم که دیر نشود و از قافله عقب نمانیم. امت حزب الله! جبهه ها را پر کنید و با حق باشید و در خط امام باشید که اگر نباشید، هلاک خواهید شد. پس آگاه به موقعیت جمهوری اسلامی باشید و در مشکلات صبر و تقوا داشته باشید. از گذشتگان خود عبرت بگیرید. به کوفیان بنگرید که چگونه لعنت ابدی را برای خود گذاشته اند. نکنند ما از اینها باشیم و خود ندانیم! ای برادر! مسلمانی به نماز و روزه نیست. فروع دین را بشمارید؛ نماز است و روزه است و خمس است و زکات و حج است و جهاد و امر به معروف است و نهی از منکر. و به خود بنگریم که به کدامین این واجبات عمل کردیم. اگر نکردیم، زود بجنبیم و عمل کنیم تا دیر نشده. منافقین کوردل، که به فرموده خدا، کر و گنگ و لال اند، بدانند ما با آگاهی کامل و شناخت، گام در این راه نهادیم و از جان خود مایه گذاشتیم که اسلام را پیروز کنیم و امام را دوست می دارم و دوست دارش را نیز دوست می دارم و دشمنش را دشمن.

پدر و مادر عزیزم! نمی گویم برایم گریه نکنید، گریه کنید؛ اما طوری نباشد که دشمن خوشحال شود. همچون کوه استوار باشید که خدا با شماست و خوشحال باشید که امانت خود را در همین راه به صاحبش برگردانید. خواهرانم! شما نیز حضرت زینب (س) را الگو قرار داده؛ همچون کوه استوار باشید و همواره در حفظ حجاب و موازین اسلامی، کوشا بوده و پیرو فرامین حکومت اسلامی باشید. از امت شهیدپرور می خواهم هر اشتباهی از من حقیر دیده اند، به بزرگی خود ببخشند و همواره ادامه دهندگان راه شهدا باشند.

خدایا! خدایا! خوددانی حال و نیایش رزمندگان را. دعاهای آنان را به اجابت برسان و با حسین (ع) محشور بگردان. جسدم را در جایی که پدر و مادرم صلاح دیده اند، دفن کنید. برایم قرآن بخوانید و راهم را ادامه دهید. از دوستانم خواستارم برایم دعا کنند و راهم را ادامه دهند و با منافقین با جدیت و قاطعیت برخورد کنند.

والسلام علیکم ورحمه الله

قسمتم این بود که در سنگر اسلام به شهادت برسم، در نزد محبوب (الله) به سعادت برسم. پیامم به بعضی از جوانان و دوستان مان: ای جوانان! حیف است بهار زندگی تان را با بی خیالی و بی بندوباری و غوطه ور بودن در گناه، سپری کنید. کامران ها و حاتمی ها و منصورپورها و داداشی ها و دیگر شهدا و حسین فهمیده ها را الگوی خود قرار دهید و با اعمال صالح زندگی کنید. بر خیزید و از این حالت شیطانی بیرون آید و خودسازی کنید و خود را به اخلاق اسلامی بیارید. حزب الله باشید.



همکلاسی آموز

فیروز هاشمی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز فیروز هاشمی
فیروز هاشمی در ۱ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
تنکابن استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صغری
جیر کریمی و پدرش نعمت الله هاشمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید فیروز هاشمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۰۷ منطقه شوش عملیات فتح المبین
در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر
پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ایثارده شهرستان شهید پرور تنکابن استان
مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

فیروز هاشمی

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ

خداوند کسانی را که در راه او صف واحدی همچون بنیانی محکم و بهم پیوسته جهاد می کنند، دوست می دارد.

با سلام و درود به رهبر کبیر انقلاب و امید محرومین جهان.

اکنون که در سیاهی شب، تنها با خدای خود هستیم، این وصیت نامه را می نویسم تا عده ای را از حقانیت و چگونگی اوضاع جبهه، با خبر سازم.

ای برادران و ای خواهران انقلاب! شما می دانید که ما همیشه تسلیم مرگ هستیم و باید بگویم که این مرگ، چه مرگی باشد؟ آن مرگی باشد شهادت، که عجب نام زیبایی که در دهان تمام رزمندگان است.

خدایا! از تو می خداهم که اگر شهادت را نصیبم کردی، فقط به خاطر خودت و رضایت ذات مقدست باشد. از تو می خواهم که در لحظه مرگ، از تمام وابستگی ها، جز وابستگی به خودت و از تمام عشق ها جز عشق خودت و از تمام امیدها جز امید به رحمت، آزادم سازی.

من از شما پدران و مادران و برادران و خواهران انقلاب می خواهم توی دهان این منافقین بزنند و نگذارند که این ها شهر را خراب و به فساد بکشند. شما باید مثل کوه محکم باشید و در مقابل مصائب، صبر داشته باشید که خداوند شما را یاری می کند. ای برادران و خواهران! برای خدا خالصانه کار کنید.

پدر و مادر عزیزم! ما از امام حسین (ع)، ادامه دهنده راه خدا و وصیت کننده به صبر در ثوری و عمل آموخته ایم که زندگی عبارت است از عقیده و جهاد و کوشش در راه آن عقیده (اسلام) و پس مسئله برای شما حل شده است.

پدر و مادرم و برادران و خواهران! بعد از شهادتم می خواهم گریه نکنید. اگر گریه کردید، من از شما راضی نیستم و ادامه دهنده راه من و سایر شهیدان باشید؛ چون من خودم شهادت را یک نوع سعادت می دانم و هیچ گونه شکی ندارم؛ چون من فهمیدم که حسین چگونه شهید شد.

ای برادران و خواهران! همیشه در صحنه باشید. من می خواهم که همیشه یار و یاور روحانیت مترقی و انقلابی باشید و امام را تنها نگذارید.

و با ارکان های انقلاب، یعنی سپاه و بسیج و جهاد و غیره ارتباط داشته باشید. و همیشه در صحنه باشید.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته



همکلاسی آموز

کاظم یونسیان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز کاظم یونسیان
کاظم یونسیان در ۸ تیر ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان تنکابن
استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب محمدعلیان
و پدرش یوسفعلی یونسیان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس تنکابن با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزار مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر
و حضور پررنگی داشت.
شهید کاظم یونسیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه ام الرصاص
عملیات کربلای ۴ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. بیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سیف محله
شهرستان شهید پرور تنکابن استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

کاظم یونسیان

بسم الله الرحمن الرحيم

مَنْ أَطَاعَ رَبَّهُ مَلَكَ: هر کس پروردگارش را اطاعت کند، رستگار است. (علی ع)

زمانی که انقلاب اسلامی شکوهمند کشورمان به پیروزی رسید و دست و منفعت شیاطین داخلی و خارجی از سرزمین انقلابی قطع گردید، اخلال گران خود را برای نابودی انقلابیون مهیا و بسیج کرده اند. به عنوان مثال، عراق را وارد جنگ با ایران اسلامی نموده و به خیال خام خود، سه روزه ایران را فتح کرده و سردار قادسیه خواهد شد. دیدیم که با ایجاد جنگ تحمیلی و دفاع مقدس نیروهای اسلام، چه بلایی به سردار پرتوقع عراق وارد شد. بنا به فرمایشات امام عزیزمان، صدام وارد دامی شده است که از صد دامی که او دارد، بیشتر است.

بنده در مرحله ای نبوده ام که بتوانم به طور کلی وظیفه خود را انجام دهم و حالا به خواست پروردگار متعال، آماده ام و فرمان امام را در تمام ایام حیات و زندگی، به خاطر دارم.

نه تنها نمی گذارم افراد بیگانه در کشورمان نفوذ کنند؛ بلکه تا پای جان در مقابل استکبار و زورگویان خارجی که حقوق ضعیفا و تهی دستان را پایمال می کنند، ایستاده ام.

و از خانواده ام خواستارم نگران من نباشند. همه اینها که به جبهه اعزام می شوند آیا پدر و مادر ندارند؟ آنها هم فرزندان شما هستند. ما مسلمانیم و در مملکت اسلامی زندگی می کنیم. اسلام و قرآن از هر گونه ظلم و ستم که به توده ضعیف وارد میشود، مخالف بوده؛ بلکه خواستار سرکوب ظالمان است.

از کلیه اقشار، برادران و خواهران خواهانم که از هر گونه تفرقه افکنی به دور باشند. زمانی متوجه خواهند شد که کار دیگر گذشته و آن وقت سر به سنگ خورده و قابل درمان نخواهد بود.

ان شاءالله تعالی این انقلاب را متصل به انقلاب مهدی صاحب الزمان (عج) نمایم.

در خاتمه از خداوند قادر و توانا، طول عمر تا انقلاب مهدی (عج) به رهبر گرانقدرمان را خواهانم و برای کلیه دست اندرکاران که صادقانه برای اسلام و مسلمین خدمت گذاری می کنند، توفیقات آنان را آرزومندم.

والسلام علیکم و رحمت الله و بركاته

کاظم یونسیان - ۶۵/۱/۳۰ - ساری - گهرباران



شهید
کاظم یونسیان

« (سفارشات شهید به خانواده و امت شهید پسری: خدا ای نکرده اسلحه به زمین افتاد نگذارید اسلحهام را دشمن بردارد. اسلحهام را برگزیدید و از اسلام دفاع کنید. اگر من در رجب، جهاد با کفر شهید شدم انتخار میکنم ولی از چیز که ناراحت و ناراضی هستم این امت که امت ایران نسبت به انقلاب بی اعتنائی نکنند و جوانان نگرساند بی حجابی نباشند و از عبادت نیز به دور نباشند. »



همکلاسی آموز

روح الله ابراهیم کلاری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز روح الله ابراهیم کلاری
روح الله ابراهیم کلاری در ۱۵ آبان ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان عباس آباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش فرنگیس گرجی نژاد و پدرش مصیب ابراهیم کلاری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس عباس آباد با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید روح الله ابراهیم کلاری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می
کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۴ منطقه مهران
عملیات کربلای ۱ در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای چارز شهرستان
شهید پرور عباس آباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

روح الله ابراهيم كلاری

به نام خدا

وصیت نامه اینجانب، روح ابراهیم کلاری، فرزند مصیب

تاریخ تولد ۱۳۵۰ اعزامی از پایگاه شهید فلاح چارز

امام صادق (ع) می فرماید: سه چیز از علامات مؤمن است: ۱- شناختن خدا ۲- شناختن دوستان ۳- شناختن دشمنان خدا
امام علی (ع) می فرماید: جهاد حرکت و تلاش است که رضایت و خشنودی خدا را کسب نموده و احکام معارف اسلامی
را نشر می دهد.

خداوند در قرآن کریم می فرماید: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا: کسانی که در راه ما جهاد کنند، از راه هایی آنها را هدایت
می کنیم.

در روز قیامت فرشتگان مرحباگویان به استقبال مجاهدین راه خدا با شمشیر به خود آویخته از درب مخصوص باب
المجاهدین وارد بهشت می شوند.

وصایا و سفارشات حضرت سیدالشهدا هنگام خداحافظی و وداع با خانواده مکرمه اش: خود را برای تحمل رنج ها و مصیبتها
آماده سازید و دل قوی دارید. این مصیبت ها و سختی ها زودگذر و تمام شدنی است ولی نعمت های ابدی زیادی است.

یک وصیت من نسبت به پدر و مادر و برادرانم این است: اگر چه سن کم دارم ولی دل قوی همانند قاسم ابن الحسن، تنها
یادگار پدرش، عزم راسخ برای یاری ادامه سالار شهیدان کربلا، فرمان خمینی از نسل زهرای اطهر لبیک گویان، عازم جبهه
حق علیه باطل شدم و اگر شهید شدم، نام من در اعمال شهدای جوانان علی اکبر ثبت خواهد شد. و این افتخار بزرگ در تایخ
بشریت و در بهشت جاویدان باقی است.

والسلام - روح الله ابراهیم کلاری

خوشا آنان که جانان می شناسند

طریق عش و ایمان می شناسند

شهیدان را شهیدان می شناسند

برای حفظ دین در راه یاری / شدند از جمله اصحاب خدایی

چو روح الله ابراهیم کلاری

۶۵/۳/۲۱ - جبهه جنوب مهران



شهدای آسمانی

رمضان احمدعباسی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رمضان احمدعباسی
رمضان احمدعباسی در ۱۲ بهمن ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان عباس آباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش خانم بزرگ ادیبی و پدرش یونسعلی احمدعباسی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته اقتصاد در مدارس عباس آباد با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید رمضان احمدعباسی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۰ منطقه پادگان حمید
عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت
را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
روستای مشهدی سرا شهرستان شهید پرور عباس آباد استان مازندران مدفون گردید و تا
قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رمضان احمد عباسی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَمَنْ عَرَفَنِي عَشِقَنِي وَمَنْ عَشِقَنِي عَشِقْتُهُ وَمَنْ عَشِقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَمَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَى دِيْنَتِهِ وَمَنْ عَلَى دِيْنَتِهِ وَ اَنَا دِيْنَتُهُ (حدیث قدسی) هر کس مرا طلب کند، خواهد یافت و هر کس که مرا بیابد، خواهد شناخت و هر کس که مرا بشناسد، عاشقم خواهد شد و هر کس که عاشقم شود، عاشقمش خواهم شد و هر کس که عاشقمش گردد، او را خواهم کشت و هر کس را که بکشیم، دیه او بر گردن من خواهد بود و هر کس که دیه اش بر گردن من باشد، دیه اش را خواهم پرداخت. وَلَا تَهْنُؤُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (قرآن مجید) سست و اندوهگین نباشید که مؤمنین رستگارند.

به یاد شهیدانی که فریاد (هل من ناصر ینصرنی) حسین (ع) را لبیک گفتند و به یاد شهدای گمنام کردستان، سختم را آغاز میکنم و شاید خیلی واژه شهید را شنیده باشیم و یا خوانده باشیم اما نتوانستیم این کلمه زیبا را درک کنیم زیرا شهید حقی دارد نسبت به ملت و پیامی نیز دارد که آن را زنان شیردل همچون زینب وار پیام شهدایان را می رسانند و آن مردان خدا نیز علی وار صبر پیشه می کنند و به موقع مانند علی (ع) کاخ ظالمین را ویران می کنند. حال که به جبهه می روم و پای در پوتین می کنم و به سوی دشمن نشانه می گیرم، نه بخاطر کینه از خصم بلکه برای احیای دین اسلام است و زمانی که پیروزی نصیب ما شد، نه بخاطر کشورگشایی بلکه بخاطر صدور انقلاب است. خدایا عاشقان گمگشته ای شب و روز در انتظارند و از تو میخواهم که عاشق را به معشوق برسان. و چه خوب گفت آن شهید که پروردگارا مرا از این سه چیز دور نگهدار: ۱- وسواس شیطان ۲- هوای نفسانی ۳- غرور و نادانی

آری، اکنون از ملت قهرمان می خواهم که تا آخرین نفر و تا آخرین نفس اسلام را یاری کنید و از سه پولادین یعنی روحانیت و سپاه و دیگر ارگان های انقلابی حمایت و پشتیبانی کنید و خلاصه در همه جا هدفایتان را خدایی کنید و خالص باشید. اینجانب، رمضان احمد عباسی، چیزی جز چند کتاب ندارم و از شما می خواهم کتاب هایم را به حزب جمهوری اسلامی عباس آباد و تعدادی را که در اول کتاب، محل خریدش را نوشته ام به جهاد و کتابخانه امام عصر (که از آنجا گرفته بودم) بدهید و از میان اینها کتاب های منحرف را کنار بگذارید.

پدر عزیزم و مادر گرامی ام، و خواهر و برادر مهربانم، شاید شما دوست داشتید که من درس بخوانم و بعد زندگی خود را با شما بگذرانم. خدایا تو خود می دانی که من اگر به جبهه رفته ام نه فرار از زندگی است، بلکه مسئولیتی است در مقابل مسئولیتهای دیگرم.

مادر مهربانم! در غیاب من ناراحت مباش و همیشه به یاد خدا باش و بدان که ناراحتی تو بخاطر من، مرا عذاب می دهد. پدر جان! شما هم در غیاب من، ناراحت مباش و بجای ناراحتی و گریه بخاطر من، گریه برای حسین (ع) بکنید، و از تو میخواهم اگر پولی را من به عنوان حقوق گرفتم، مبلغ ۱۰۰ تومان یا بیشتر، هر ماه به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی کمک مالی بدهید (البته تا زمانی که سازمان در خط امام باشد و گرنه هرگز).

اما دوستانم! بدانید راهی را که انتخاب کرده ام، با شناخت بوده و با آگاهی انتخاب نموده ام و از شما (دوستان) می خواهم که اگر هر قرضی دارم به پدرم مراجعه کنید تا آن مقدار پول را طلب کنید و اگر هر اذیتی به شما کردم، ببخشید، مرا عفو کنید و تنها به دوستانم یک جمله دارم و بس. آری، نباید منتظر باشیم که مرگ ما فرارسد بلکه باید به سراغ مرگ برویم و از آن مرگ سبقت بگیریم؛ چون مگر این نیست که انسان یک دفعه بیشتر نمی میرد، پس چه بهتر است که آن یک دفعه هم در راه خدا باشد و از شما دوستان می خواهم که بعد از من پایتان را پوتین کرده و اسلحه در دست بگیرید و پایتان را محکم به زمین زیند و دندانتان را بفشارید (نه بخاطر کینه و خشم بلکه برای اسلام) و راه شهدایان را ادامه دهید و خلاصه سلامم را به پدر عزیزم که یک عمر برایم خدمت کرد و مادر گرامی ام که شاید تنها آرزوی من بودم و خواهر و برادرانم برسانید و در آخر از عموم مردم می خواهم که امام امت را تنها نگذارند و دیگر اینکه تا می توانید گمنام کنید و مجلس برایم نگیرید.

اما در اولین روز اگر مجلس گرفتید، آیت الله مشکینی، این مجسمه اخلاق و مرد تقوی را برای سخنرانی دعوت کنید. سلامم را به امام برسانید چون همین اندازه که مشتاق شهادتم مشتاق دیدن امام نیز هستم و سلامم را به آیت الله مشکینی برسانید. با عرض معذرت، یک نکته لازم به تذکر است که به دوستان بگوئید، مسجد و دعای کمیل را فراموش نکنید.

والسلام علی من اتبع الهدی - رمضان احمد عباسی

یا ما سر خصم را بکوئیم به سنگ / یا او سر ما را به دار سازد آونگ

پاسدارم و هرگز نکنم پشت به میدان / گر سر برود من نروم از سر پیمان

لاله این چمن آلوده به رنگ است هنوز / سپر از دست نینداز که جنگ است هنوز

«۱۳۴»

ولایت فقیه را الگوی خود قرار دهید

وصیت نامه رمضان احمد عباسی - کلاس سوم اقتصاد



شهدای آسمان

امان الله اسماعیل کلاری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز امان الله اسماعیل کلاری
امان الله اسماعیل کلاری در ۷ تیر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان عباس آباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش وجیهه جعفر فلاح و پدرش قربانعلی اسماعیل کلاری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس عباس آباد با موفقیت
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید
بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید امان الله اسماعیل کلاری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۲۳ منطقه اشنویه در اثر
جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کلارآباد شهرستان شهید پرور
عباس آباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

امان الله اسماعیل کلاری

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا - کسانی که در راه ما جهاد کنند از راه هایی آنها را هدایت می کنیم.

خدا را سپاس که به من فرصت داد تا بتوانم چند خطی را به عنوان وصیت نامه از خود باقی بگذارم. البته با تشکر از ذات پاک بی همتایش، الهی تو گرامی داشته ای نام شهدا را و به آنها اجر و مقام ارزانی داشته ای.

ای خدا تو تنها قادری، نه کس دیگر، تو را به نام عظمت، تو را به نام الرحمن و الرحیم، تو را به آنهایی که در دنیا شفیع انسانها قرار دادی، نور را به دودمان پاک انبیا، اولیا و شهدا، مرا ببخش و بیمارم و از یاران شهدا قرارم بده، مگر نامم به بدی در آخرت برده باشید.

خدایا، اگر به آن مقام لایق نیستم پس به غلامی غلامان شهدا قرارم بده.

برادران و خواهران! به عنوان یک مسلمان یا لاقبل یک انسان به شما توصیه می کنم که راه امام را که همان خط اصیل اسلام است ادامه داده و در آن کوشش و جهاد نمائید.

به خواهرانم عرض می کنم که شما امروز از روی موج خون شهدای انقلاب اسلامی قدم بردارید. بیابید وارث و پیرو فاطمه زهرا (س) و زینب کبری (س) باشید و حجاب را محکم حفظ کنید زیرا حجاب شما کوبنده تر از سلاح من است.

و به همه کسانی گوش شنوا دارند پیامی دارم. گوش به شایعات داخلی و خارجی ندهید ایمان خود را از دست ندهید، شیطان وسوسه گر است و به هر شکل و شمایل در می آید تا بتواند به این انقلاب حسینی که با خون هزاران شهید و هزاران معلول و مجروح که به این حد رسیده ضربه بزند.

امروز روزی است به سادگی می توان حق را از باطل تشخیص داد. روزی است که تمامی ابرقدرت ها چهره پلید خود را به نمایش گذاشتند.

خدایا تو را سپاس، الهی، تو کریمی، تو رحیمی، تو غفاری، تو عظیمی، تو بالاترینی پس من نادان را دریاب که نیاز جز تو، به کسی دیگر نتوان داشت. خدایا تو می دانی در دو دنیا مقروض هستم. چه کنم، به کجا رو آورم، اگر تو مرا نبخشی؟

خدایا تو دریای رحمتی، مرا در آن دریا غسل بده که من جز با آن دریا به دریای دیگری پاک نمی شوم.

پدر و مادر گرامی! اگر لیاقت شهادت را داشتیم و خداوند این اجر عظیم را نصیب من گردانید امیدوارم که به خاطر من ناراحت نباشید و گریه نکنید، زیرا من امانتی هستم در دست شما و نیز شما هم امانتی هستید در دست پدر و مادرتان و چه بهتر است که امانت خود را به صاحب اصلی آن به طرز صحیح پس دهید و چه بهتر از این که امانات مثل پس دادن علی اکبر به خداوند باشد.

پدر و مادر گرامی! اگر خواست خداوند این باشد که مرا ببخشد و از این راه (شهادت) مرا به پیش خود خواند به شما قول میدهم که شفاعت کننده شما در آن عالم باشم، دیگر بیش از این نمی توانم برای شما کاری انجام دهم و از شما حالیت میطلبم.

والسلام - ۶۳/۱۱/۲۵

مکان: کامیاران - شوش



همکلاسی آموز

محمد باطبی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد باطبی

محمد باطبی در ۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان عباس آباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش آمنه و پدرش علی باطبی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس عباس آباد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد باطبی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۰ منطقه اهواز عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای مشهدی سرا شهرستان شهید پرور عباس آباد استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد باطبی

بسم الله الرحمن الرحيم

(اگر عکس من را لازم داشتید در عکاسی چهره نما، شماره عکس است: ۳۸۶۱)

دروود بر رهبر کبیر انقلاب، خمینی بت شکن و با درود و سلام بر پدر و مادرم.

خواهشی از شما دارم این است که وقتی شهید شدم برایم گریه نکنید و اگر گریه کنید پیش خدا شکایت می کنم.

پدر و مادر! از شما می خواهم که وقتی اسلحه ام از دستم افتاد بدست برادرانم بدهید تا راهم را ادامه دهند.

و از شما می خواهم که شب و روز به رزمندگان و به امام خمینی دعا کنید که امام بود شما را راهنمایی کرد که به این راه بیایید.

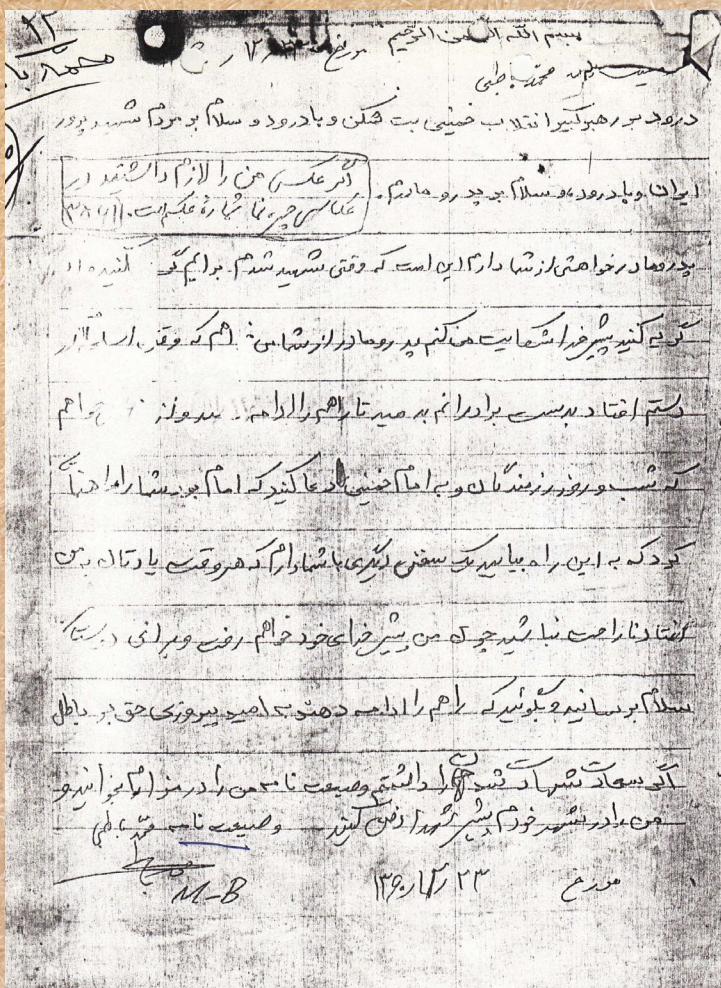
یک سخن دیگری؛ تا یادتان به من افتاد ناراحت نباشید چون من پیش خدای خود خواهم رفت و برای دوستان سلام برسانید

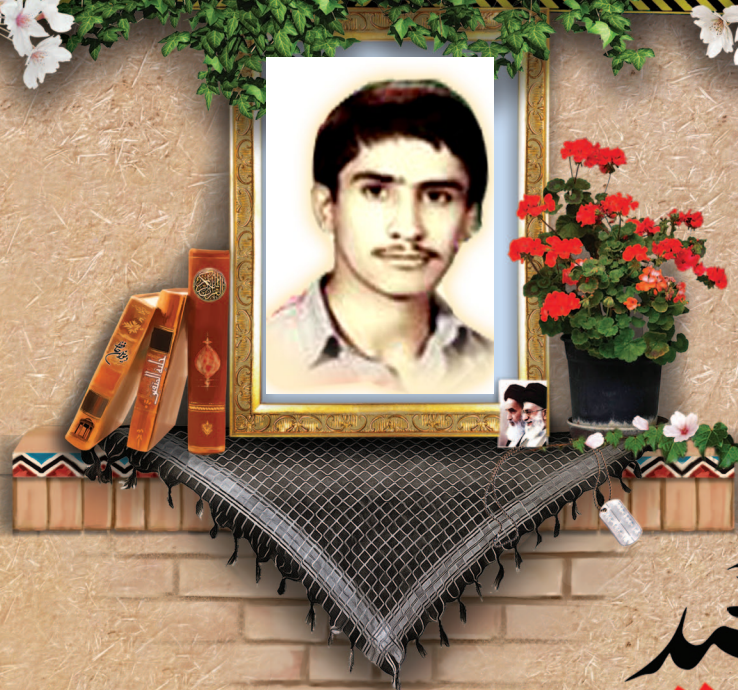
و بگوئید که راهم را ادامه دهند، به امید پیروزی حق بر باطل.

اگر سعادت شهادت شدن را داشتم وصیتنامه من را در مزارم بخوانید و من را در شهرم پیش شهدا دفن کنید.

وصیت نامه محمد باطبی

مورخ ۱۳۶۰/۱۲/۲۳





همکلاسی آموز شهید

ابوطالب پورعلی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ابوطالب پورعلی

ابوطالب پورعلی در ۸ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان عباس آباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نرجس خاتون محمد کلاری و پدرش فرخ علی پورعلی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس عباس آباد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ابوطالب پورعلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۳/۱۹ منطقه مهران عملیات کربلای ۱ در اثر اصابت گلوله توپ شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای چارز شهرستان شهید پرور عباس آباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ابوطالب پورعلی

بسم رب الشهداء و الصديقين و الصالحين

وَلاتَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

مپندارید آنانکه در راه خدا کشته می شوند، مرده اند، بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگار خود، روزی می خورند. (قرآن مجید)

بکشید ما را، ملت ما بیدارتر می شود. (امام خمینی)

بدرستی که خداوند عالم، برای مجاهدین در راهش، فضل و ثواب بزرگی مقدر فرموده و آنها بر نشستگان برتری داده است و مغفرت و جنت از آن مجاهدین و مخلصین فی سبیل الله است.

با سلام و درود بر حضرت بقیه الله و نایب برحقش، ابراهیم زمان، حضرت امام خمینی، این پرچمدار انقلاب اسلامی ایران و اسلام. درود بر شهدای گرانقدر اسلام که با خون پاک خود، درخت برومند اسلام را آبیاری کردند و سلام بر ظفرمندان و رزمندگان غیور اسلام که هر روز برای امت خوب ایران، حماسه هایی قهرمانانه می آفرینند. آری، یکبار دیگر تاریخ تشیع صحنه دیگر خود گرفت و قایلیان، هایلیان را حمله ور شدند و در این میان، هایلیان مانند لاله های پرپر شدند. و هر لاله ای که بر زمین می افتاد، لاله ای دیگر با قامتی استوارتر و عزم راسخ تر سر از خاک بیرون می آورد. این حرکت که برگ سرخی که همان شهادت در راه خداست در بردارد. این جوان مردان از انصار اباعبدالله الحسین هستند که اینگونه می درخشند.

اکنون برای چندین بار، خداوند باری تعالی به من توفیق داد تا به دیار عاشقان شهادت، یعنی به میدان آزمایش حق علیه باطل بروم. آری، اینبار در خون خویش غوطه ور شدن است. خدا را با این قلب سیاهم حمد و سپاس می گویم و از او می خواهم مرا، بحق دعا و نیایش سربازان مهدی و یاوران عاشورایی اباعبدالله الحسین محشور گرداند. خدا یا از تو قدرت و قوت می خواهم که مرا در میدان نبرد، همچون کوه استوار سازی که بتوانم مانند امام علی (ع)، در جنگ خیبر و بدر بر دشمن بتازم و آنها را یکی پس از دیگری به گورستان برم. خدایا، جوانم، گنهارم، امیدوارم به عظمتت مرا بیخشی و از گناهانم بگذر. خدایا، در سنین جوانی، خلاف از من سر زد به جلال و بزرگی ات، قلم عفو بر جرائم اعمالم بکش.

اما سفارش به شما خانواده ام که چند کلمه ای صحبت دارم.

سلام و درود من به پدر و مادر عزیزم. از شما خواهش عاجزانه دارم که مرا بیخشید از اینکه نتوانستم خدمتی به شما بکنم. آرزو داشتی که مرا داماد کنی؛ اما شاید خداوند مرا داماد نماید. اگر به شهادت رسیدم، مرا می بخشید و از شما تقاضا دارم وقتی که خبر شهادت من به شما می رسد، خدا را شکر کنید. الله اکبر سر دهید و بگویید خدایا فرزندی که به من دادی، توانستم به خوبی به شما برگردانم. از شما می خواهم در صحنه انقلاب باشید. در مسجد، برای شهدا و نماز جماعت و جمعه و دعای کمیل، شرکت کنید. بعد از مرگ، غمگین و ناراحت نباشید که چرا فرزندم شهید شد؛ زیرا خداوند امانتی که به شما داد، از شما خواهد گرفت. و اما ای برادران عزیزم! سلام و درود من به شما باد. امیدوارم که مرا حلال نمایید و بعد از شهادتم ناراحتی نکنید و راهم را ادامه دهید و سلاح خونین مرا به دست گرفته، وارد میدان شوید؛ مانند کوه استوار بوده و خدمت به جامعه اسلامی نمایید. خواهش از تو برادر بزرگوارم، حسین، دارم که این است: امیدوارم که بتوانی راهم را ادامه بدهی. شغل مقدس خویش که همانا معلمی است، در تربیت دانش آموزان دقت کرده و بکوشید.

و سلام بر شما خواهرانم. امیدوارم که مرا حلال کنید و از شما می خواهم که حجاب و عفت و پاکدامنی را بیش از هر چیز مورد اهمیت قرار دهید؛ چون حجاب تو مشیت محکمی است به دهان یزیدیان و منافقین. و برای دامادهای عزیزم و خواهرزاده ها و برادرزاده ها سلام می رسانم. امیدوارم که راهم را ادامه دهید. در پایان برای دوستانم سلام می رسانم. امیدوارم که بعد از شهادت من، راهم را ادامه بدهید و اسلحه خونین مرا گرفته و وارد میدان نبرد بشوید.

و از شما امت حزب الله چارز و منطقه کلدرآباد، می خواهم مرا حلال کنید و وحدت را حفظ کنید و از شما تقاضا دارم که راه شهدا را ادامه دهید.

خدایا شهد شیرین شهادت را نصیبم بگردان و مرا هنگام شهادت، تنها نگذار.

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی، خمینی را نگه دار.

فرزند شما - ابوطالب پورعلی



همکلاسی آموز

علیرضا جاری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علیرضا جاری

علیرضا جاری در ۵ آبان ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان عباس آباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه موسی پندی و پدرش عقیل جاری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس عباس آباد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علیرضا جاری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه ام الرصاص عملیات کربلای ۵ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۹ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای زیارت ور شهرستان شهید پرور عباس آباد استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علیرضا جاری

بسم الله الرحمن الرحيم

من بنا به وظیفه هر مسلمان که که وقتی اسلام و ناموس خود را در معرض خطر می بیند و می بینیم که این غارتگران و این جهانخوران منتظرند در هر لحظه اسلام را از بین برده و مسلمانان را از صراط مستقیم منحرف کرده و آنها را از رحمت خداوند به دور کنند، وظیفه خود می دانم که در جبهه جنگ حضور یافته و تا خون در رگ هایم در حرکت است بر این دشمنان از خدای بی خبر بخروشم.

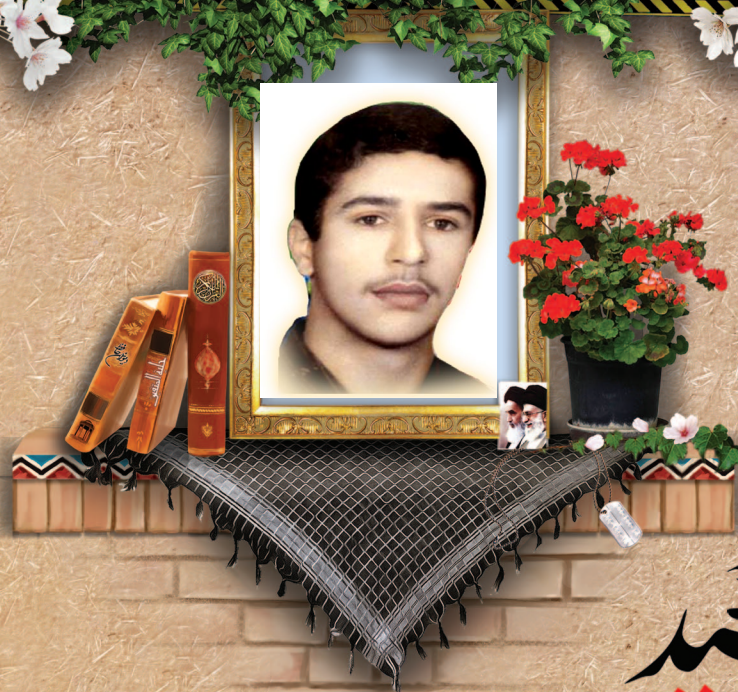
تبلیغات دشمنان اسلام بر این اساس است که مسلمانان از کشورهای دیگر به خروش نیایند و تن به ذلت دهند. پیشنهاد این حقیر این است که صدای اسلام را به گوش جهانیان برسانیم و برای آزادی قدس تمام مسلمین جهان به خروش آیند و به راحتی ظلم و بیداد را ریشه کن کنند.

مادر عزیزم! دلم خیلی می خواست پیش شما بمانم و جبران زحمات شما را بکنم ولی دیدم اسلام در خطر است. آری اسلام خیلی عزیزتر است.

مادر جان! خیلی کوشش کردم چیزی بهتر از جانم را پیدا کنم و نثار اسلام بنمایم ولی نیافتم، بهر حال مرا حلال کنید.

شهید علیرضا جاری

۰۴۴-۴۴-۱۲۵	بیتلانی	
تاریخ	گواهی شهادت	نیردی زمینی
۷۴۵۲۸	مدیریت ایثارگران	
طبقه بندی		
<p>به: بنیاد شهید و امور ایثارگران اسلامی ارتش ماژوران از: لشکر ۲۵ کربلا - معاونت نیرو - مدیریت ایثارگران موضوع: گواهی شهادت سلام علیکم</p>		
<p>برادر علی محمد... جبارک... فرزند محمد... عضو... در تاریخ ۱۴۰۴/۰۴/۲۵... به منطقه... اعزام و در مورخه ۱۴۰۴/۰۴/۲۵ در عملیات... در محل... در اثر اصابت گلوله... به ناحیه... با شرح ذیل به مقام رفیع شهادت نائل آمده، و دارای همسر و تعداد... فرزند میباشد.</p>		
<p>شرح حادثه منجر به شهادت: علی محمد... در تاریخ... در محل... در اثر اصابت گلوله... به ناحیه... در مورخه ۱۴۰۴/۰۴/۲۵ در محل... در اثر اصابت گلوله... به ناحیه... در مورخه ۱۴۰۴/۰۴/۲۵ در محل...</p>		
<p>معاونت هماهنگ کننده لشکر ۲۵ کربلا ولی الله... ۱۳۰۵ زحرف سرگردان...</p>		



همکلاسی آموز

حامد حامدنژاد

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حامد حامدنژاد

حامد حامدنژاد در ۵ بهمن ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان عباس آباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش کبری شهردمی و پدرش علی اصغر حامدنژاد پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس عباس آباد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حامد حامدنژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۳۰ منطقه فاو در اثر اصابت ترکش به کمر و پای چپ شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای زیارت ور شهرستان شهید پرور عباس آباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حامد حامدنژاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اول به نام خدا، خدایی که روزی خوران از شمردن نعمت بی پایانش عاجز بوده و هر چه بکوشند، یک از هزار آن را نتوانند شمرد.

وصیت نامه ام را با آیه ای از قرآن مجید، سپس حدیثی از امیرالمؤمنین (ع) شروع می کنم.

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

آنان که ایمان آوردند و از وطن هجرت گزیدند و در راه خدا با مال و جان شان جهاد کردند، آنها را نزد خدا مقام بلندی است و آنان بالخصوص رستگاران و سعادتمندان دو عالم اند.

قال علی (ع): هر کس اصلاح کند، بین خودش و بین خدای خودش، اصلاح می کند خدا بین او و بین مردم را. هر کس اصلاح کند امر آخرتش را، اصلاح کند خداوند، امر دنیای او را. هر کس بوده باشد واعظ نفس خود، باشد خداوند بر او حافظ. حمد و سپاس خداوندی را که باز دیگر توفیق سعادت آمدن به جبهه، این دانشگاه عظیم انسان سازی، را به ما داد. دانشگاهی که کتابش قرآن، معلمش حسین (ع)، کلامش سنگر، درسش ایثار و شهادت و نتیجه اش شهادت است.

جبهه مکانی است که انسان خدا را با چشم دل می بیند. در اینجا، پیران جهان دیده و جوانان و نوجوانان در کنار هم، بسن پدر و فرزند، مشغول جهادند. جهاد اصغر در کنار جهاد اکبر. براستی که انسان علاوه بر دشمن ظاهری، بر دشمن باطنی خویش (شیطان) نیز مغلوب می شود.

ای خدای بزرگ، تو خود می دانی که رسول اکرم (ص) و امامان معصوم را از میان اعراب انتخاب نموده ای و اینک هم گواهی که چگونه این بی وفایان دست به دست هم داده و بر علیه ما متحد شده اند و بکلی از دین خارج گشته اند. براستی که گفتار سول اکرم (ص) که فرمودند: امروز که شما به عجم شمشیر می کشید، روزی فراخواهد رسید که عجم بر شما شمشیر کشند و شما را به دین خدا دعوت کنند. آن روز فرارسیده است.

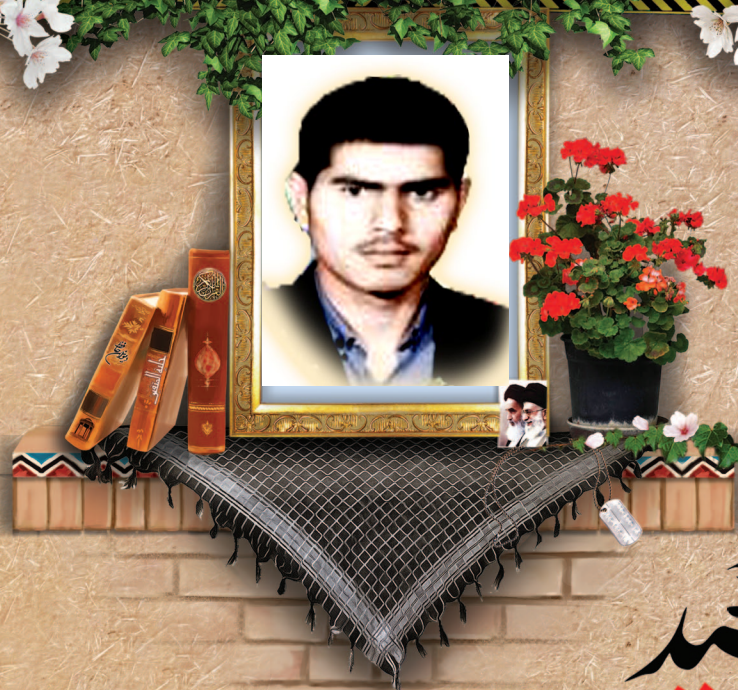
پدر و مادر مهربانم! می دانم که برایم زحمات زیادی کشیدید و در نزدتان عزیز بودم؛ ولی چیزی که هست اسلام را باید بیشتر از جانم دوست داشته باشید. پدر بزرگواریم و مادر عزیزم! شما می دانید که من به فرمان امام عزیزم به جبهه آمدم و برای احیای اسلام تا آخرین قطره خون خود با خصم متجاوز مبارزه خواهم کرد. پدر مهربانم و مادر عزیزم! از من راضی باشید.

برای رزمندگان هنگام نماز دعا کنید. برادرانم را مکتبی و خواهرانم را زینبی بار آورید. به دو پدر بزرگم و همچنین به دو مادر بزرگم دعا و سلام زیادی دارم. به عموها و دایی ها و عمه ها و خاله ها و هر کس خبر مرا می گیرند، سلام برسانید. برای اقوام و دوستان، همه و همه سلام برسانید.

الهی تکیه بر لطف تو کردم / که جز لطف ندارم تکیه گاهی

الهی عاشقم، عاشق ترم کن / سر و جانم فدای رهبرم کن

حامد حامدنژاد - ۶۷/۱/۸



همکلاسی آموز

حجت الله حسینی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حجت الله حسینی
حجت الله حسینی در ۵ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان عباس آباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش حوا فرد و پدرش علی حسینی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس عباس آباد با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید حجت الله حسینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۱۰ منطقه سردشت عملیات
کربلای ۱۰ در اثر اصابت تیر مستقیم شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای زیارت ور شهرستان
شهید پرور عباس آباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حجت الله حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم

مجال دادن به منافقین و ضد انقلاب، بی تفاوتی، وابسته بودن به غرب، نداشتن وحدت، عواملی هستند که باعث شکست انقلاب می شوند.

پدر شهید - علی - می گوید:

شهید در هنگام اذان صبح به دنیا آمد. همیشه با هم به مسجد می رفتیم و ایشان مکبر مسجد بودند. به سیگار کشیدن و بی حجابی حساس بود. در اولین روز ماه رمضان با زبان روزه به شهادت رسید.

خواهر شهید - مریم - می گوید:

رفتارش خیلی خوب بود. به مردم علاقه داشت و آرزوی شهادت بود.

خیلی خوب بود و به پدر و مادر احترام می گذاشت.

والسلام - روحش شاد

مجال با ترستان کرده پیرم
تفت برووش میدان شمیم
فرمانده کردستان با سلامت
موفق کن برم سوی ولایت
فرمانده کردستان یار دارم
چوانم آروزی بسیار دارم
مسئل من فریبم یاوری کنی
بجای مادر منم پرووی کن
نکوله نوسی لوله گیر کرده
مرا از زندگی سیر کرده



همکلاسی آموز

یوسف خستوی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یوسف خستوی
یوسف خستوی در ۱۶ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
عباس آباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خاتون
جاری و پدرش محمدباقر خستوی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس عباس آباد با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید یوسف خستوی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۶/۱۷ منطقه مریوان در اثر اصابت
تیر ضد انقلاب شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای زیارت ور شهرستان شهید پرور عباس آباد
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

یوسف خستوی

بسم الله الرحمن الرحيم

برای دفاع از اسلام و ناموس و شرف و پیروزی حق بر باطل به جبهه اعزام می شوم.
پدر شهید - محمد باقر - می گوید:

در کودکی مثل بزرگ مردان رفتار می کرد، به پیرمردها خیلی علاقه داشت و بچه درس خوانی بود.
مادر شهید - خاتون جاری - می گوید:

در روز ۱۶ شهریور بود که خداوند او را به ما داد و در همان روز ایشان را از ما گرفت.
خواهر شهید - می گوید:

ایشان بسیار مودب بود و روی حجاب خیلی تأکید داشت.

به پدر و مادر خیلی احترام می گذاشت.

والسلام - روحش شاد

بسم الله الرحمن الرحيم

پدنام خداوند متعال

بسلام و درود بر ائمه اطهار علیهم السلام و بر سید المرسلین و بر اولاد و درود بر شیخان اسلام و سلام و درود بر شیخان اسلام از صبر
اطهار گرفته تا خاندان ائمه و سلام و درود بر شیخان اهل بیت و درود بر شیخان اهل بیت و درود بر شیخان اهل بیت و درود بر شیخان اهل بیت

بهدر خداوند تعالی بدو که در روزگاری ما را از این عالم برساند و ما را در آن عالم قرار دهد و ما را در آن عالم قرار دهد و ما را در آن عالم قرار دهد
خداوند تعالی بدو که در روزگاری ما را از این عالم برساند و ما را در آن عالم قرار دهد و ما را در آن عالم قرار دهد و ما را در آن عالم قرار دهد

برای شهید حق و حق که در روزگاری ما را از این عالم برساند و ما را در آن عالم قرار دهد و ما را در آن عالم قرار دهد و ما را در آن عالم قرار دهد
چنانکه اشک در چشم من حلقه زده و خند در لب من زده و در روزگاری ما را از این عالم برساند و ما را در آن عالم قرار دهد و ما را در آن عالم قرار دهد

باین خدا حافظی بگردم تا راحت جسمم چون کسی که بران اسلام مبارز می کند اگر استگاش شود از این عالم برساند و ما را در آن عالم قرار دهد و ما را در آن عالم قرار دهد
در روزگاری ما را از این عالم برساند و ما را در آن عالم قرار دهد و ما را در آن عالم قرار دهد و ما را در آن عالم قرار دهد

خداوند تعالی بدو که در روزگاری ما را از این عالم برساند و ما را در آن عالم قرار دهد و ما را در آن عالم قرار دهد و ما را در آن عالم قرار دهد
و این که در روزگاری ما را از این عالم برساند و ما را در آن عالم قرار دهد و ما را در آن عالم قرار دهد و ما را در آن عالم قرار دهد

سلام بر این شهید و بر ائمه اطهار علیهم السلام و بر سید المرسلین و بر اولاد و درود بر شیخان اسلام و سلام و درود بر شیخان اسلام از صبر
اطهار گرفته تا خاندان ائمه و سلام و درود بر شیخان اهل بیت و درود بر شیخان اهل بیت و درود بر شیخان اهل بیت و درود بر شیخان اهل بیت

خداوند تعالی بدو که در روزگاری ما را از این عالم برساند و ما را در آن عالم قرار دهد و ما را در آن عالم قرار دهد و ما را در آن عالم قرار دهد
خداوند تعالی بدو که در روزگاری ما را از این عالم برساند و ما را در آن عالم قرار دهد و ما را در آن عالم قرار دهد و ما را در آن عالم قرار دهد



همکلاسی آموز

موسی داودنتاج

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز موسی داودنتاج
موسی داودنتاج در ۲۸ اسفند ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش انسیه کارگر و
پدرش میرزاجان داودنتاج پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه رشته اقتصاد در مدارس عباس آباد با موفقیت
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید
بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید موسی داودنتاج در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۰ منطقه اهواز عملیات
بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را
نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
شهدای شهرستان شهید پرور عباس آباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار
عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

موسی داودنجا

بسم رب الشهداء و الصديقين

و بَشِّرِ الصَّابِرِينَ - الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ (قرآن کریم) و مژده به صبرکنندگان، آنان که چون به حادثه سخت و ناگواری دچار شوند، صبوری پیشه کنند و گویند ما به فرمان خدا آمده و به سوی او رجوع خواهیم کرد.

حال که بدن های ما برای مردن آفریده شده، پس چه بهتر که این مرگ در راه خدا باشد. (امام خمینی)

همه بدانید که من با میل و رغبت خویش به جبهه حق علیه باطل رهسپار شدم تا بتوانم با اهدای جانم، خدمت کوچکی به اسلام بکنم. هر چند شایسته آن نیستم تا برای شما ملت حرفی بزنم اما لازم دیدم چند نکته ای را یادآوری نمایم. اول اینکه به یاد خدا باشید که با یاد خدا، دل ها آرام می شود. دوم اینکه سعی کنید شرایط ظهور امام زمان را بهتر آماده نمایید. گوش به فرمان امام باشید که وی نایب برحق امام زمان می باشد و وحدت و یکپارچگی خویش را حفظ نمایید که دشمنان سعی در پراکندگی شما را دارند.

و چند کلامی با شما مردم سلمان شهر. شما بدانید که رزمندگان در جبهه ها جان خویش را نثار اسلام می کنند و هیچ ناراحت نیستند اما شما با از دست دادن مال خویش ناراحت می باشید (البته عده ای از شما). وای به حال کسی که در این دنیا زاندوزی کند که در آخرت جایی ندارند. تنها رمز پیروزی؛ ایمان به الله و وحدت کلمه است که متأسفانه در بین شما وجود ندارد و هر کدام هواداری از شخصی یا سازمانی را می کنید. آیا در این فکر هستید که در این میان چه کسانی سود می برند؟ پس بیایید و از این جدایی ها دست بردارید که قرآن می فرماید: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا. به ريسمان الهی چنگ زبید و از تفرقه پرهیزید.

شما ای مستضعفین سلمان شهر، بدانید که از چه کسی هواداری می کنید. شما نگاه کنید چه کسانی از آنها هواداری می کنند. اگر آنها سرمایه دار هستند و او هم اکثراً با آنها نشست و برخاست دارند و این بر شماست که از اینطور افراد دوری کنید. پیام شهیدان، ادامه راه آنهاست. امیدوارم که ملت ایران که تا کنون ادامه دهنده راه شهیدان بودند، همانطور ثابت قدم بمانند. شهیدان رفتند و باری سنگین بر دوش ما گذاشتند و این ما هستیم که باید این کوله بار را به سر منزل مقصود برسانیم. پیام خون شهیدان، جنگ جنگ تا پیروزی.

امیدوارم که ملت ما در این جنگ سرنوشت ساز، فعالانه شرکت کنند تا ان شاءالله بزودی زود پیروز شویم. نه تسلیم، نه سازش، جنگ جنگ تا پیروزی. همانطوری که مسئولین گفتند، باید سرنوشت این جنگ در جبهه ها به دست رزمندگان تعیین شود و شما مردم قهرمان پرور ایران به این نکته توجه داشته باشید و این صدام و آریاب او آمریکا است که شکست خود را حتمی می دانند می خواهند صلح را بر ما تحمیل کنند و اگر بتوانند چنین کاری را انجام دهند، مستضعفین و محرومان را بیشتر زیر سلطه خویش درمی آورند. امید همه محرومان ملت ایران است. اگر ملت ایران بتواند این جنگ را خاتمه دهد، تأثیر بسزایی در جهان دارد و به احتمال قوی، قیام بزرگی در جهان رخ خواهد داد و آنها با صلح نمایشی خویش می خواهند که جلوی این وقایع را بگیرند و حالا بر شماست که رسالت انقلابی خویش را به انجام رسانید. در خاتمه از شما مردم بجای این همه کمک ها و زحماتی که برای رزمندگان و فرزندان خویش در جبهه ها انجام دادید، نهایت تشکر را دارم.

چند کلامی با خانواده گرامی: شهادت سعادت است که نصیب هر کس نمی شود؛ پس اگر من شهید شدم، هیچ ناراحت نباشید، چون سعادتمند شدم و شما که خیر فرزندان را می خواهید، نباید ناراحت باشید. به قول امام که فرمود: خانواده شهدا، چشم و چراغ این ملتند و شما باید طوری خود را با جامعه وفق بدهید که این سخن امام با شما تطبیق داشته باشد. امیدوارم پس از شهید شدنم، چنان صبر و بردباری پیشه خود قرار دهید و از خویش نشان دهید که ورد زبان همگی باشد. یادتان هست که رادیو را روشن می کردید، خانواده شهدا چه می گفتند و با چه شجاعتی به شهید شدن فرزندشان افتخار می کردند؟ پس شما هم از آنها یاد بگیرید. امیدوارم که خداوند صبر و تحمل این واقعه را به شما بدهد. امیدوارم که خانواده گرامی ام از رفتن من در این راه ناراحت نباشند و می دانم که ناراحت نیستند. خدا در قرآن می فرماید «انا لله و انا الیه راجعون». ما همه از خداییم و بسوی او بازمی گردیم. من چون شهادت در راه خدا را به مرگ در بستر ترجیح دادم، این راه را برگزیدم. این وظیفه هر شخص مسلمان است که خود را در این راه که صراط مستقیم است، حرکت کند که پاداش او با خداوند سبحان است. البته این را متذکر شوم که من برای وارد شدن به بهشت، به این راه نیامدم؛ بلکه علاقه خاص من به خدای بزرگم بود که در این راه وارد شدم. منزلگه مردان موحّد در پیش خداست.

از شما پدر و مادرم می خواهم فرزندان را چنان تربیت کنید که شایسته جامعه اسلامی باشند. از شما تقاضا دارم که برادران و خواهران را تربیت کنید که زینب وار، پیام خون شهیدان را به همه برسانند. در ضمن، به عباس هم بگویند که هیچ ناراحت نباشد؛ چون هر چه سرنوشت انسان باشد، همان است و هیچکس نتوانست از دست سرنوشت فرار کند. امیدوارم که با پیروزی کامل به خانه برگردیم تا بتوانیم در جنگ های آینده اسلام شرکت کنیم و اگر خدا خواست به لقاءالله بیونیدیم. چه کسی مرا بپا خواهد داشت از آن پس که چون پرچمی سرنگون شده باشم؟ جز تو برادر که نشسته ای. برخیز!

الهی، جان من توحیدگر کن / مرا زین شرک من زیر و زبر کن - بن کبر و غرورم را بسوزان / گل پاک بهی در من برویان
به امید پیروزی حق بر باطل، نور بر ظلمت، رهبری امام زمان (عج) و نایب برحقش، امام خمینی و جهانی شدن اسلام و انقلاب اسلامی.
مرگ بر آمریکا، مرگ بر شوروی، مرگ بر منافقین و صدام، مرگ بر ضد انقلاب داخلی.



همکلاسی آموزشی

بهرام رفیعی راد

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز بهرام رفیعی راد
بهرام رفیعی راد در ۳۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان عباس آباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش منور مهدیان و پدرش علی رفیعی راد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس عباس آباد با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید بهرام رفیعی راد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۸/۲۲ منطقه سردشت در اثر اصابت
تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای پینبور شهرستان شهید پرور عباس آباد استان
مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بهرام رفیعی راد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - آخرین وصیت نامه
 الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ - آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقام شان نزد خدا برتر است و آنها به موهبت عظیم رسیده اند.
 به نام خداوند بخشنده و مهربان، به نام خدای شاهد. به نام او که همه چیزها از او هست. به نام او که همه از او هستیم و بسوی او باز میگردیم. سلام بر رسول و اولیا خدا. سلام بر پاک سرشتان. سلام بر مجاهدان و شهیدان!
 سخن از عشق و شهادت است؛ سخن از ایثار و جانبازی است؛ سخن از حماسه آفرینی و جنبش است؛ سخن از حیات دیگری است. سخن گفتن در این باره از من ضعیف و ذلیل خدا، بسیار مشکل است. به هر صورت، می خواهم بینم این فکر عاجزم چه می گوید. اکنون، زمان حرکت است. هنگام پرواز کردن به سوی صاحب اصلی که خداوند است. بایستی پر و بال گشود و بسوی الله حرکت کرد. اکنون باید از خود برید و به خدا پیوست. باید از جاده سرخ شهادت و جاده خونین توحید و تشیع عبور کرد و به ساحل حق رسید. بایستی به تمام من ها و مینت ها جواب نه گفت و دستور الهی را لیبیک گفت. این که باید انتخاب آگاهانه که ریشه عقیدتی داشته باشد. این که باید به آرزوهای دنیایی پشت پا زد و شیفته حق شد. باید با خون خویش وضو گرفت و تسلیم حق شد. اکنون زمان آن رسیده که کانال های نفاق بین ملت ها را با پل های خونین، پر کرد. اکنون قوای کفر با تمام نیرو، با اسلام به مقابله پرداخته. مگر ما را چه ترسی و باکی است که حق و حقیقت را حامی نباشیم؟ اکنون زمانی است که باید اسلام و مسلمین را حمایت کرد.
 اگر نمی توانیم، دیگر خود را به ظاهر حامی اسلام و خدا معرفی نکنیم و چهره منافقانه نداشته باشیم. اگر حامی حق و حقیقت هستیم، باید شمع باشیم و بسوزیم و راه را برای آیندگان روشن نماییم. بایستی با سوختن خویش، چشم های به خواب رفته را روشن نماییم. اکنون از شعار دست برداشته و به عمل می خواهیم برسیم. و این که ندای «هل من ناصر ینصرنی» حسین زمان، روح الله را لیبیک می گویم. ای حسین شهید و ای معلم آزادی! بیا و نظر بر این امت ما کن که واحد شده اند و زیر پرچم (لا اله الا الله) و با تایید الله و رهبری روح الله، با مشرکین و منافقین زمان، ستیز می کنند.

ای حسین عزیز! من می خواهم از ارباب های ساختگی ببرم و بسوی رب و پروردگار حقیقی پرواز کنم؛ ولی با کوله باری پر از گناه و چشمانی گریان، با صورت خجل به سوی تو حرکت می کنم. ولی قلم به بخشنده گی و توایی تو امیدوار است. ای پروردگار بزرگ! به جز تو کسی ندارم که نزدش درد دلم را بگویم. فقط به تو پناه می برم و ثابیا بندگانی از تو که بوسیله من زیان دیده اند، از من راضی بگردانی. خدایا! من در زندگانی ام نتوانستم شکر نعمت های بیکران تو را بجای آورم. حال تصمیم گرفته ام با شهادت، جزئی از نعمات تو را شکرگزار نمایم و شاید با شهادت، اندکی از گناهانم کاسته شود. ای خدای رحمان! اگر کوله بارم خالی است از عمل صالح ولی قلمم مملو از امید به رحمت و بخشش و مرحمت تو است.

من از امت قهرمان و همیشه پیدا می خواهم مثل همیشه از اسلام و ولایت فقیه دفاع کنند و ستمگران را تحت سیطره خویش قرار دهند و سعی کنند که در مراسم و مجلس های دینی شرکت کنند. در مجالس دعا و نماز جمعه و نمازهای جماعت فعالانه شرکت داشته باشند. سعی کنید بیشتر با خدا ارتباط برقرار کنید و نسبت به آینده خود بی تفاوت نباشید و از حالا خود را برای مبارزه طولانی با ستمگران زمانه، آماده کنید. از مسئولین دولت می خواهم که به قشر محرومین بیشتر خدمت نمایند و از برادران نظامی، چه از ارتش، شهربانی، سپاه و بسیج و ژاندارمری می خواهم که در حفظ نظم در تمام کشور، کوشش کنند.

شما ای برادران و خواهران دانش آموزا! سعی کنید که مدارس را تبدیل به حوزه های علمی و فلسفی و الهی نمایید و از معلمان خود بخواهید که شما را بیشتر و بهتر تربیت کنند و شماها هم احترام آنها را رعایت کنید. در مدارس، انجمن های اسلامی قوی تشکیل دهید. از خواهران مدارس می خواهم که کاملاً حجاب اسلامی درونی و بیرونی خود را حفظ کنند. از برادران و خواهران مدارس می خواهم که تمام حرکات و قدم های شما، فقط و فقط برای خدا باشد و نگذارید که منافق در بین شما فعالیت کند. تحت تاثیر این تبلیغات گروهکها قرار نگیرید و هر چه رهبر و دیگر روحانیون عزیز می گویند، گوش فرادهید.

از برادرانم می خواهم که در مرگ من ناراحتی نکنید و در مقابل ناگواری ها صبور باشید و استقامت کنید. و شما ای خواهران! مانند زینب باشید و پاکدامنی خودتان را حفظ کنید و حجاب ظاهری و درونی خود را حفظ کنید تا روح من آسوده باشد. ای کاش من صداها بار کشته شوم و دوباره زنده گردم و با دشمنان اسلام مبارزه کنم.

و پیام دیگر آن است که برادران کشاورز و صنعتکار که در هر کاری که هستند، فقط برای خدا و اسلام باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا تَضُرُّوهُم مِّنْ صَلَاةٍ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ

ای اهل ایمان، خود را بیایید؛ مراقب خود باشید؛ خدا را رها نکنید. اگر دیگران گمراه بشوند، گمراهی آنها به شما زیان نمی رساند؛ یعنی شما می توانید در حالی که مردم دیگر هم گمراه هستند، مهتدی باشید. مراقب خودتان باشید!

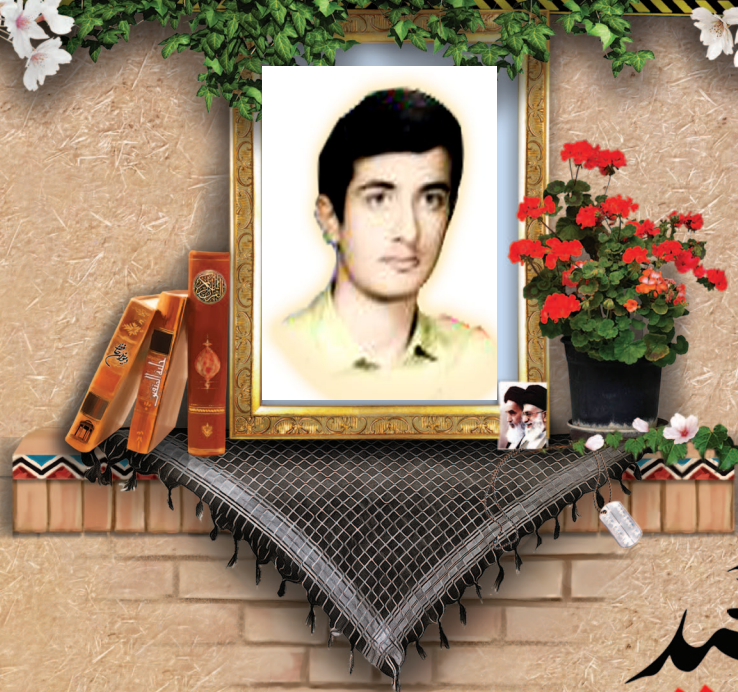
چون من مادر ندارم، لذا پیامی برای دیگر مادران جامعه خود می دهم و آن این است که از رفتن پسران خود به جبهه جلوگیری نکنند و برای شهید هم گریه نکنند؛ زیرا شهید گریه نمی خواهد؛ بلکه می خواهد سنگر او را داشته باشند و از آن حفاظت کنند پر شود. شهید میخواهد که راه وی را ادامه دهند و سنگرهای خالی او را پر کنند.

و ای برادر و خواهر! برای من جامه سیاه بر تن نکنید و گریه نکنید؛ زیرا این راهی بود که خودم انتخاب کردم و بسوی رفتم و سرانجام به آرزوی دیرینه خود که همان شهادت بود، رسیده ام. به خدا قسم سعادت خود را در شهادت خویش می بینم.

خدایا! به جبهه رفتم که نام و مقام بگیرم و یا انتقام بگیرم؛ بلکه برای احیای دینم و تداوم انقلاب، به جبهه رفتم و از برادرانم و خواهرانم می خواهم که اگر جسم من به دست شماها رسید، آن را در پیشنور دفن کنید و برای من هیچگونه خرج نکنید. آنچه از من باقی ماند، به خواهر کوچک و دو برادر کوچکم تعلق می یابد؛ ولی فقط خمس آن را بدهید. یک روز هم روزه به گردن دارم. آن را هم هر کدام می توانید برای من بگیرید. در پایان، برای برادر مظاهر و طاهر و برای دامادها هم آرزوی پیروزی دارم و اگر بدی از من دیدند، مرا ببخشند. به یزدان و رزاق سلام زیادی دارم و امید است که در کارهایتان پیروز شوید. و همچنین برای خواهرانم آرزوی پیروزی دارم و از شماها می خواهم که برای رهبر کبیر انقلاب، این بزرگ مرد تاریخ، دعا کنید؛ زیرا او ما را از تمام فسادهای روحی و جسمی نجات داد.

در پایان برای دایی ها و خاله ها و زن دایی ها و شوهرخاله ها و ... برای تمام آشنایان، آرزوی پیروزی می کنم و از همه می خواهم که اگر بدی از این حقیر، بهرام رفیعی راد دیده اند، به بزرگی خودشان ببخشند. خدا حافظ ای دنیای بی ارزش و پایان پذیر.

مظاهر جان، دیگر سفارش بچه ها یادت نرود.



همکلاسی آموز

صفر زینتی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز صفر زینتی
صفر زینتی در ۲ شهریور ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
عباس آباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه
شلی و پدرش یحیی زینتی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته ریاضی در مدارس عباس آباد با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید صفر زینتی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۴/۰۱ منطقه ماووت در اثر اصابت ترکش
و شیمیایی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای زیارت ور شهرستان شهید پرور عباس آباد
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

صفر زینتی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فَوَقَّ كُلَّ ذِي بَرٍّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَادَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرٌّ (پیامبر اکرم) بالاتر از هر نیکی، نیکی هست؛ تا این که انسان در راه خدا کشته شود. هنگامی که در راه خدا کشته شد، دیگر بالاتر از آن هیچ نیکی نیست.

در ابتدا شهادت می دهم بر یگانگی خداوند رحمان و رحیم و بر پیامبری یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر، از آدم تا خاتم یعنی محمد (ص) و جانشین و وصی او، حضرت علی بن ابیطالب (ع) و یازده امام دیگر و شهادت می دهم بر غیبت دوازدهمین امام، یعنی حضرت مهدی (عج) و شهادت می دهم بر نایب برحقش، خمینی کبیر که امروز پرچم اسلام به دست اوست.

پروردگارا! اینک برای رضا و خشنودی تو و به امر خلیفه برحق تو که نایب امام زمان نیز می باشد، قدم به صحنه جهاد بر علیه کفر گذاشتم؛ به آن امید که یا مرا به فیض شهادت برسانی تا شاید کفاره ای باشد برای محو گناهانم و ادای دینی در قبال جمهوری اسلامی و مرا پیامبری و توبه ام را بپذیری که در همه حال، به تو نیازمندم و غیر از تو کسی ندارم.

ای خدا! من بسیار در تلاش بودم تا برای تو باشم و برای تو مخلص باشم و هر چند که لطف تو شامل حالم بوده، ولی شرمنده و سرافکنده ام و امید بخشش دارم. خداوند! تو خود شاهدی که از مردن هر کسی ندارم و برای من شهادت بسیار شیرین است؛ زیرا که من شهادت را از روی شناخت و آگاهی دریافتم، نه از روی جهل و نادانی. شهادتی که امیرالمؤمنین می فرماید: گرامی ترین مرگ، شهادت است؛ زیرا که باعث بقای نام نیک در دنیا و ثواب آخرت است. سوگند به آن خدایی که جان پسر ابیطالب به دست اوست، هزار ضربه شمشیر برای من آسان تر از مرگ در بستر می باشد. (نهج البلاغه)

خداوند! به محمد (ص)، به خمینی ات، سوگند که گرانبهاتر از خونم، متاعی ندارم که بدهم و اینک مرا گلگون شده و تکه تکه بپذیر. عزیزان! باید این واقعیت را به جهانیان بفهمانیم که ما برنده این جنگ هستیم؛ حتی اگر همگی در این نبرد مقدس فدا شویم. اما ای منافقین که کاری جز جوسازی و نق زدن ندارید! آیا زمان آن نشده که به خود آید و عظمت اسلام و انقلاب شکوهمند اسلامی را که بخوبی به قدرت آن آگاهی پیدا کرده اید، پذیرفته و دست از این نق زدن ها و توطئه علیه اهداف عالیله اسلام بردارید؟ ای کوردلان! تا چه زمانی می خواهید در لجن زار دورویی غوطه ور باشید و به اسم اسلام، به آیین الهی ضربه وارد سازید؟ اینک که به امتحان عظیم الهی چیزی نمانده، سخنی دارم با شما که این سطور را می خوانید و با شما که این سخنان را می شنوید. بدانید که این زمان، زمان امتحان الهی است و خداوند ما را به وجود این امام، امتحان می کند. آیا به امام لبیک می گوئیم یا امام را تنها می گذاریم؟ اینک که دشمنان اسلام از هر سو بر ما تاخته اند، بر ماست که با لبیک گفتن به این امام، دین خود را به اسلام ادا کنیم و بدانیم که شهیدان در آخرت جلوی ما را خواهند گرفت و حقی را که بر گردن ما دارند، از ما مطالبه خواهند کرد. پس بیایید با همراهی کردن امام و با ادامه دادن راه شهیدان، در آخرت نزد آنان سرفراز بیرون آییم. و از همه شما می خواهم همانطور که همیشه پشتیبان رزمندگان اسلام بوده اید، باز هم با دعاهای خود و با کمک های خود، این سربازان امام زمان را یاری دهید.

سلام و درود بیکران بر شما خانواده ام باد. ای پدر و مادر گرامی ام! خوب درک می کنم که شما از زحمات فراوانی که برای فرزند خود متحمل شدید و با معضلات و مشکلات گوناگون در این راه مواجه شدید. شما عرق ها ریخته اید و رزق حلال برای ما بدست آوردید که وجود ما با نان حلال رشد کند. ای کاش می توانستم جبران زحمت های شما را بکنم؛ اما وقت آن رسیده که خداوند نعمت شما را که به شما عطا فرمود، از شما بگیرد؛ زیرا همگی به سوی خداوند بازگشت خواهیم کرد. از خدا صبر و استقامت برای خانواده و خویشان خود خواستارم. نمی گویم گریه نکنید؛ بلکه هرگاه خواستید گریه کنید، برای اباعبدالله (ع) گریه کنید.

شما را به خدای بزرگ می سپارم و از همه شما عاجزانه طلب حلالیت می نمایم و امیوارم که از ته دل از این حقیر راضی شوند و اشتباهات این حقیر را به بزرگواری خود ببخشند.

خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی، حتی کنار مهدی، خمینی را نگهدار!

مرگ زیبا - شهاب شب شکاف روزگاریم / که با بد اختران در کارزاریم

ز نیم آتش چنان بر خرمن خصم / کزو خاکستری بر جا گذاریم

زدم بالا ز باور آستین را / ز خونم زندگی دادم زمین را

به حسن انتخابم برگزیدم / میان مرگ ها، زیباترین را

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته



شهدای آسمان

حسن علی کراتی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن علی کراتی
حسن علی کراتی در ۱۰ فروردین ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان عباس آباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش زینب پسند معصومی و پدرش یعقوبعلی علی کراتی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس عباس آباد با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید حسن علی کراتی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۰ منطقه پادگان حمیدیه
عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) در اثر اصابت تیر به بدن شهید شیرین شهادت را
نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
روستای زیارت ور شهرستان شهید پرور عباس آباد استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت
مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسن علی کراتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - وَالْعَصْرُ - إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ - إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ
قسم به عصر که انسان همه در خسارت و زیان است. مگر آنان که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند و بدستی و راستی و پایداری در دین، یکدیگر را سفارش کردند.

رسول اکرم (ص) فرمود: هر که سوره عصر را بسیار بخواند، به مقام صبر رسد و با اهل حق به بهشت محشور گردد.
الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ
آنان که ایمان آورند و از وطن هجرت گزیدند و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کردند، آنها را نزد خدا مقام بلندی است و آنان، رستگاران و سعادت‌مندان در عالم اند. (قرآن کریم) به نام الله. به نام پروردگار جهان. به نام آرام بخش دلها. به نام حامی مستضعفین جهان. خداوند می فرماید که همه انسان ها در خسران و زیانکاری به سر می برند و همه در خطر می باشند، به جز یک گروه و یک طبقه که عمل صالح انجام می دهند. اینها صابرین هستند. ای نیکوکاران! جهان را دریابید و با ایمان کامل و صالح مهاجرت کنید و بعد از هجرت، در راه خدا جهاد کنید و جهادی بزرگ برای سرنگونی کلیه زورگویان و ستمگران جهانی که همانا می فرماید که حزب الله پیروز است. خداوند! ای ایزد یکتا! از تو می خواهم که در این جهاد اکبر که قرار دارم، مرا یاری کنی که تا خود را بشناسم که خودشناسی، خداشناسی است و همچنین در این بیت گفته شده است: به خدا ای انسان تو خود خدایی / اگر اندکی به خود ابی
ایزد! ما را یاری کن که دنبال روی رهبر بزرگ و کبیر انقلاب باشیم و ما را جزو سربازان و یاران حضرت مهدی (عج) قرار بده و از همه عمرم بکاه و به عمر رهبر عزیزمان بیفزای. در جنگ با کفر، حتما پیروز هستیم.

مادر جان! در این دنیا که بنده مشاهده کرده ام، یک مسافر خانه پیش نیست. باید در این مسافر خانه یک عملی انجام دهی که برای خدا و در راه خدا به نظر من چنین می رسد که خوبی و مهربانی و با آرامش رفتار کردن چیز دیگری نمی باشد. باید با تمام مسلمین بخوبی رفتار کنیم تا مورد رنجیدن یکدیگر نگردد. مادر جان! امیدوارم که زینب وار پیش بروی و مادران باید همیشه در این راه از همدیگر سبقت بگیرند. ولی مادر جان! گریه کردن اصلا درست نیست و بی خود اجر خود را بیهوده از دست نده.

شهید مانند شمع است که می سوزد و به جامعه روشنایی می بخشد. استاد مطهری ولی ای سرور! برای این نور چشمانم چه بنویسم؟ محبتی که بنده از اینها دارم، قلم از نوشتن قادر نیست. امیدوارم که حسین جانم، راه عمو جانم را ادامه دهد و هیچ سستی در کارش نداشته باشد و به درس خود ادامه دهد. پدر جان و مادر جان! می دانم که شما برای بنده زحمت های زیادی کشیدید ولی افسوس که نتوانستم جبران زحمات تان را به جای آورم و امیدوارم این فرزند حقیر شما را ببخشید و اگر بدی هایی دیده اید، راضی باشید؛ چون نفرین پدر و مادر خیلی برای شهید خطرناک است و اجر شهادت را از بین می برد. مادر جان و زن برادر جان! اگر دوستان من از جاهای مختلف به منزل ما آمده اند، طوری با آنها رفتار کنید که خدا ناکرده، ناراحت وار از منزل بیرون نروند. ولی برادر جان! در حدود ۵۰ تومان، جهت خرید موتور سواری از مادر جان قرض کرده بودم. شما لطف بفرمایید و مزاحم پدر جان نشوید. موتورم را بفرشید و قرض مادر را بپردازید؛ چون نمی خواهم زیر دین کسی باشم.

کفن بدوز بهر تنم مادرم مادرم / مگر عزیزتر ز علی اکبرم - ای مادر غمدیده نداری خبر از من / از گردش ایام چه آمد به سر من
من تازه جوان بودم اندر چمن و گل / نشکفته فرو ریخت همه بال و پر من
وقت جدایی شده، حکم خدایی شده / خدا حافظ ایا مادر، نمی بینم تو را دیگر
منطق ما، منطق ملت ما، منطق مومنین، منطق قرآن است. انا لله و انا الیه راجعون. امام خمینی

امروز، تاریخ صدر اسلام تکرار شده و دوباره مکتب توحید در برابر ابرقدرتها خودنمایی می کند. امروز، روزی است که به سادگی میتوان حق را از باطل شناخت و روزی است که تمام ابرقدرتها، خودنمایی میکنند. امروز روزی است که به سادگی می توان حق را از باطل شناخت و روزی است که تمام ابرقدرتها، چه غربی و چه شرقی، چهره کریه خود را به نمایش می گذارند. ای برادر! امروز به راحتی میتوانی راهت را برگزینی، با نوشتن این وصیتنامه کوچک و جزئی. با دشمن کافر مزدور و دیگر ایادی آمریکا و شوروی، اتمام حجت می کنم و با آغوش باز به استقبال شهادت می روم. شهادت دعوتی است به تمام هدایت شدگان در راه خدا. و اما پدر و مادر مهربانم! امیدوارم که با شنیدن خبر شهادت من افتخار کنید. افتخار به این که یکی از فرزندان خود را در راه خدا داده اید. بدانید که پدر و مادرانی که در راه خدا چنین گذشتی داشته باشند و با شهامت، استقامت کنند، رستگارانند.

و اما برادران و خواهران و زن برادرم و نور چشمانم! من امیدوارم که خدا همه شما را به راه راست هدایت کند. مرا در مشهدی سرا، پارکینگ شهدا دفن کنید. مبدا فکر کنید که پناه بردن به شهادت، قرار از مرگ است. ما می میریم تا به رنج دیدگان جامعه فردا بگوییم که زندگی در رفتن است، نه به مقصد رسیدن. من از شما می خواهم تا آنجایی که می توانید، برای اسلام تبلیغ کنید. خداوند! مرا یاری کن تا به اسلام عزیز کمک کنم تا دین خویش را ادا نمایم. خداوند! تو می دانی من بسیار ضعیف تر از آنم که بتوانم خدمتی به اسلام بنمایم؛ لیکن جسمی ناتوان در اختیار دارم که البته در اختیار دوست و آن را در راه تو قربانی می کنم.

پدر، مادر، برادر، خواهر، دوست، آشنا! شهید عزاداری نمی خواهد، شهید پیرو می خواهد. خداوند! حکومت امام عصر، مهدی (عج) را هر چه زودتر بر تمام جهان، سایه گستر بفرما. به امید پیروزی اسلام در سراسر جهان به رهبری امام خمینی. و با درود به روحانیت مبارز و سربازان واقعی اسلام ایران. پدر جان و برادر جان! نمی دانید در این سنگرها چه چیزهایی هست. بهترین مکان برای راز و نیاز کردن با امام زمان است. ولی اگر کسی که چنین سعادت دارد، خوشا به حالشان؛ واقعاً یک نعمت الهی است.

پدر جان! ای کاش هر چه زودتر من به چنین جایی می آمدم و در این راه قدم می گذاشتم. واقعاً چنین جوانانی که بنده مشاهده کرده ام، از عروس تازه خودشان دست کشیدند و به اینجا آمدند. این پیر مردان که از زن و بچه خود رها شدند و به اینجا آمده اند. ثواب راه، اینها می برند؛ نه این که امثال ما، نه دال داریم و نه ذال. سرور! امیدوارم که تا می توانید به چنین جبهه ها کمک کنید و واقعاً در اینجا فهمیدم که کمک کردن به جبهه ها خیلی ثواب می برند و خیلی به دولت جمهوری اسلامی کمک می کنند.

فرزند حقیر شما، حسن علی کراتی - دیدار تا آخرت



شهدای آسمان

کاوه محمدعباسی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز کاوه محمدعباسی

کاوه محمدعباسی در ۲ آذر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان عباس آباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش معصومه احمدی و پدرش محمدحسن محمدعباسی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس عباس آباد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید کاوه محمدعباسی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۲/۱۱ منطقه دیوان دره در اثر اصابت تیر به چشم و قلب شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای زیارت ور شهرستان شهید پرور عباس آباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

کاوه محمد عباسی

بسم الله الرحمن الرحيم

حدیث قدسی: آنکس که مرا طلب کند، می یابد. آنکس که مرا یافت، می شناسد. آنکس که مرا شناخت، دوستم می دارد. آنکس که دوستم داشت، به من عشق می ورزد. آنکس که به من عشق ورزید، من نیز به او عشق می ورزم. آنکس که به او عشق ورزیدم، می کشم او را. آنکس که من بکشم او را، خونبهایش بر من واجب است؛ پس من خودم خونبهایش هستم. با حمد و ستایش خدا و با درود بر رسول اکرم (ص) و امامان معصوم، بالاخص حضرت مهدی (عج) و نایب برحقش، امام خمینی، رهبر انقلاب اسلامی و با سلام بر پدر و مادر و خواهر و برادرانم و تمام دوستان و آشنایان.

من، کاوه محمد عباسی، فرزند محمد حسن، بر اساس رسالت و مسئولیتی که حس کردم در راه خدا برای پاسداری از انقلاب اسلامی که خونبهای ۱۶۰ هزار شهید و معلول می باشد، در جبهه آمدم و به جنگ علیه کفار پرداختم. من، قدم گذاشتن در این راه خدایی را یک فریضه می دانم و در این راه اگر کفار را شکست دهیم، پیروزیم و اگر شهید گردم، باز پیروزیم. به هر حال، این خود، مایه شکر خداوند تعالی و افتخار برای من و شمامست که در این راه به شهادت می رسم و به معشوقم می پیوندم. به جایی می روم که خداوند وعده نمود که بهشتش نامند.

زندگانی ذلت بار را هیچوقت قبول نخواهم کرد و مرگ سرخ را انتخاب خواهم کرد.

پدرم! درود خدا بر تو باد که خود در جبهه ها می روی و از جان و مال خود می گذری و باز درود بر تو باد که مرا از بچگی در مجالس و جلسات برای آشنایی با اسلام راهنمایی خوب برایم بودی و راضی شدی به رفتن من در جبهه که علیه کفر و الحاد بجنگم.

مادر عزیزم! که بسیار دوستت دارم اما وظیفه ای بود بر گردنم بود که باید ادا می کردم. تو مانند کوه استوار باش و استقامت و بردباری را از یاد مبر.

خواهرانم! شماها هم رسالت خون ما را همانند زینب -علیها السلام- در همه جا به گوش انسان ها برسانید.

برادرانم! شماها هم در کارهایتان کوشا باشید و رضایت مادر را جلب کنید که خدا هم از شما راضی شود.

در خاتمه، همگی پیرو ولایت فقیه و روحانیت اصیل را تنها نگذارید که «شکست روحانیت، شکست اسلام است» (امام خمینی).

و حال این بنده خدا اگر بر کسی آزاری رساندم، مرا ببخشید و کسانی که از من طلب دارند، از پدرم مطالبه کنند و حلالم کنند و برایم دعا کنند عاقبت به خیر شوم و همواره در یاد امام باشید که اگر از رهبر اطاعت نکنیم، خداوند عذاب مان خواهد کرد.

سپس در پایان، همه با هم از خدا بخواهیم که از عمرمان خدای تعالی بکاهد و به عمر امام مان بیفزاید.

دیگر عرض ندارم جز عمل به سفارشات خود.

والسلام علی من اتبع الهدی.



همکلاسی آموز شهید

صفرعلی نشتایی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز صفرعلی نشتایی
صفرعلی نشتایی در ۶ آذر ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
عباس آباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش لیلا
فراش و پدرش درویش نشتایی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس عباس آباد با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید صفرعلی نشتایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه ام الرصاص عملیات
کربلای ۴ در اثر اصابت گلوله تانک شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۴ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار
روستای کلارآباد شهرستان شهید پرور عباس آباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت
مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

صفر علی نشتایی

بسم الله الرحمن الرحيم

ما عزت و آبرو از قرآن داریم و با خون حسین عهد و پیمان بسته ایم دستی به سلاح و در دست دیگرمان دعا و این درس را از سالار شهیدان حسین (ع) گرفته ایم.

مادر شهید - لیل افراش - می گوید:

آخرین باری که به جبهه می رفت هوا بارانی بود و من به بدرقه اش رفتم ولی او ناراحت شد و گفت چرا آمدی، آمدی تا مانع من شوی؟ من دورش سه بار گشتم و گفتم برو و خدای محمد همراهت.

برادر شهید - حسن می گوید:

ایشان بیشتر اوقات قرآن تلاوت می کردند.

برادر شهید - محمد - می گوید:

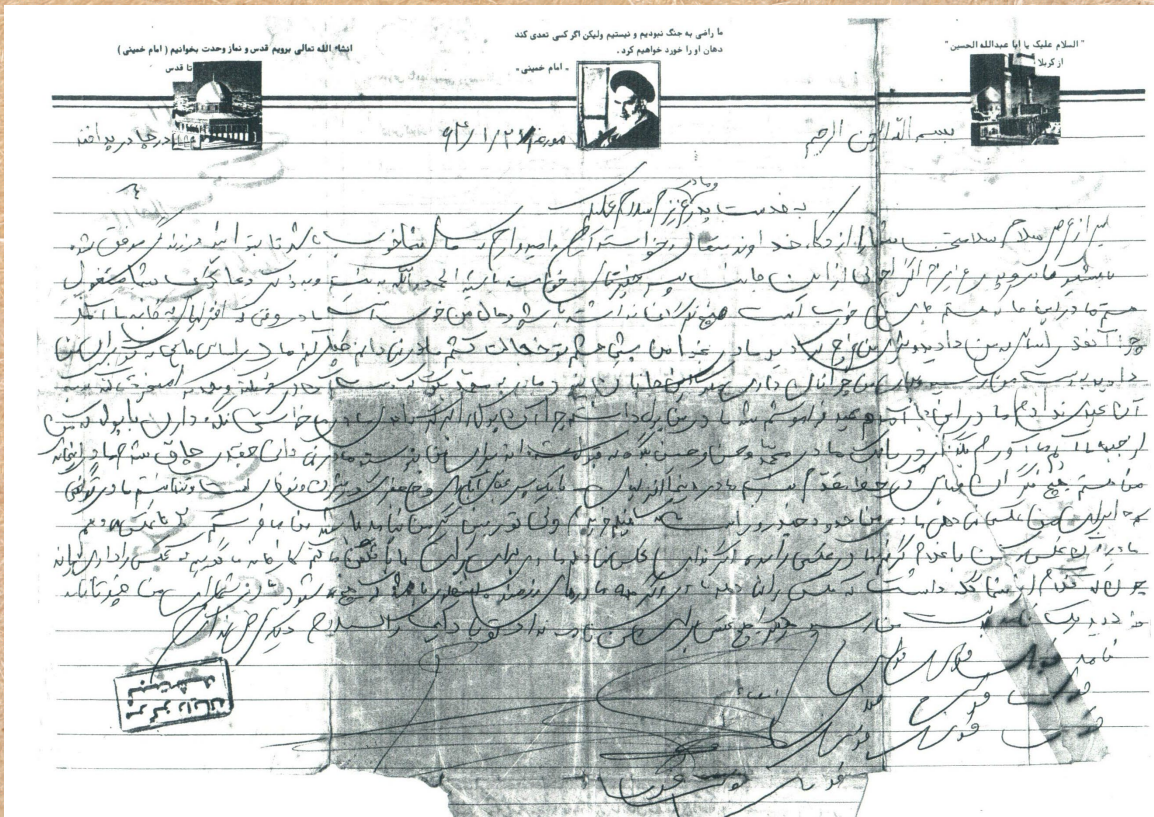
بیشتر اوقات روزه داشت و با وضو بود. خیلی مودب و با محبت بود.

خواهر شهید - زهرا می گوید:

به نماز و روزه خیلی اهمیت می داد. برای رعایت حجاب به ما خیلی توصیه می کرد.

به پدر و مادر احترام می گذاشت.

والسلام - روحش شاد





شهدای آسمان

عباسعلی ولی ادیبی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عباسعلی ولی ادیبی
عباسعلی ولی ادیبی در ۶ شهریور ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان عباس آباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش عمه گل دادخواه و پدرش قاسم ولی ادیبی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته اقتصاد در مدارس عباس آباد با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید عباسعلی ولی ادیبی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۶ منطقه موسیان در اثر اصابت
ترکش خمپاره به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای زیارت ور شهرستان شهید پرور
عباس آباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عباسعلی ولی ادیبی

بسم الله الرحمن الرحيم

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (آیه ۱۱۲ سوره توبه) [بدانید که] از گناه پشیمانان، خداپرستان، شکر گزاران، روزه داران، نماز با حضور کنندگان، امر به معروف و نهی از منکر کنندگان و نگهبانان حدود الهی و مومنان را [ای رسول ما به ثواب و سعادت] بشارت ده. وصیتنامه به پدر و مادر و امت شهیدپرور - وصیتنامه عباسعلی ولی ادیبی، فرزند قاسم، اهل روستای محمدحسین آباد با درود بر خداوند که نعمت های بی دریغش برای بندگان خاص و عام خود را در پهنه گیتی گستراند و برای بندگان خاص خودش در آخرت، بهشت برین را نوید داده است و با درود به فرستاده او، محمد(ص) که برای راهنمایی مردم فرستاد و با درود بر امام امت و شهدای صدر اسلام، از هابیل تا به امروز.

اینجانب وصیت می کنم که مبلغ پنج هزار و پانصد تومان در بانک ملی دارم که در نبود من به مادرم، (خانم دادخواه)، تعلق پذیرفته می شود و یک موتورسواری سوزوکی دارم که در نبود من، فروخته شود و نصف پول آن را به حساب آوارگان جنگ تحمیلی صهیونیست های اسرائیل بر شیعیان لبنان و برای جبهه جنگ ایران و نصف دیگر آن را به پدرم پرداخته شود. وصیت من تنها یک وصیت مادی نیست؛ بلکه اصل آن وصیت معنوی است که در زیر آورده شده است.

۱- به گفته های امام امت عمل نمایید که عمل به دستور و گفته های امام، واجب الاجرا و واجب العمل برای هر فرد مسلمان می باشد. به سخنان حسین زمان، که رفتارش و کردارش درس اخلاق است برای مسلمین و انسان های جهان، گوش فرا دهید و درباره این مرد خداگونه به قضاوت بنشینید و کمی درباره این مرد بیاندیشید که مردم سال ۳۵ هجری، تا ۲۵ سال انتظار حضرت علی(ع) را کشیدند و بعد از ۲۵ سال، مردم از ظلم و استبداد حکومت های حاکمان خود ابوسفیان و بنی امیه و معاویه که به تنگ آمده بودند، مردم به خانه امام علی(ع) رو آوردند تا از شر این حاکمان ظلم و جور رهایی یابند و خلاصه مردی، بعد از ۲۵ سال از حبس بودن آزادی بیان رهایی یافت و عالم را غرق نور نمود ولی در عصر حاضر، ما هم بعد از ۱۵ سال، امام خمینی در تبعید و همیشه مردم انتظار او را داشتند و تا سال ۱۳۵۷ به میان مردم آمد و همچون کوهی استوار برعلیه دشمنان اسلام مقاوم بود و امروز سرپناه بی پناهان تاریخ می باشد و قدر این بزرگ مرد تاریخ را بدانید. درود خدا بر فرزند زهرا، خمینی روح الله.

۲- نماز دشمن شکن جمعه و نماز عبادی-سیاسی جمعه را هر چه فشرده تر بپنودید و این را بدانید که در طول تاریخ، سابقه ندارد که کشوری یا امتی چنین در نماز جمعه در صف راهپیمایی ها ایستادگی خود، فداکاری نشان دهد و من معتقدم چنین چیزی باید باشد؛ چون ایران کشور خدا و کشور امام زمان(عج) و کشور قرآن و کشور زنده کننده اسلام است.

۳- حجاب اسلامی را خواهران رعایت فرمایند و نگذارند بی حجابی در ایران یافت شود؛ چون حجاب مسئله مهمی می باشد و یک بی حجاب، جامعه را بیشتر به فساد می کشد تا زناکار، بی حجاب علنا به علیه قرآن شعاری دهد و کتاب قرآن را پاره می کند. اگر بابتی حجاب بر خورد کردید، اولین بار با ملایمت و آرامش راهنمایی کن. اگر نشد، گوش به این حرف ها ندادند، بگوئید سه سال از انقلاب گذشته. اگر الآن به توی بی حجاب گاو بگوئیم و سگ بگوئیم، به گاو از چند جهت توهین شده و اگر شد به کمیته تحویل داده شود تا ریشه بی حجابی از این کشور از بن کنده شود.

۴- به پدرم و مادرم این را می گویم: اگر سعادت داشتم و شهادت نصیب من بیچاره در برابر خدا، شد، یک شبی یا یک روز، تمام فامیل ها - که خدا تمام بندگان را حفظ کند؛ آنها را هم در پناهش حفظ کند- در منزل ما جمع شده و به دعا در پیش خدا بنشینند و در آغاز جلسه شیرینی در میان آنها پخش شود و همیشه افتخار کنند که پسری داشته، در راه خدا فرستاده اند. «انا لله و انا الیه راجعون» را بر زبان ای مادر و ای پدر و ای فامیل ها و ای دوستان، جاری نمایید و راه من را ادامه دهید و قرآن را فراموش نکنید. اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي الشَّهَادَةَ وَلَا تَرُدَّنِي إِلَىٰ اَهْلِي - خدایا! ای خدا! شهادت را روزیم گردان مگذار به خانواده ام برسم. این اشعار در وصف شهادت نوشته شده:

چه خوش باشد که بعد از انتظاری / به امیدی رسد امیدواری
بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر / بار دگر روزگار، چون شکر آید
منت از بال کبوتر نکشم ای صیاد / خود به خود نامه من میل پریدن دارد
در پای کتابت همه کس نام نویسند / من گم شده عشق توام نام ندارم
السلام علی من اتبع الهدی



همدلر آموز

سید محمد جواد هردورود هاشمی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سید محمد جواد هردورود (هاشمی) در ۶ بهمن ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان عباس آباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده سکینه هاشمی و پدرش سید علی اصغر هردورود (هاشمی) پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس عباس آباد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سید محمد جواد هردورود (هاشمی) در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۸/۰۱ منطقه مریوان عملیات والفجر ۴ در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای زیارت ور شهرستان شهید پرور عباس آباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید محمد جواد هردورود هاشمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ

با درود و سلام فراوان به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران، امام خمینی، و با درود و سلام فراوان به روان پاک شهدای اسلام، از کربلای حسین تا کربلای ایران و با درود و سلام فراوان به شما بندگان مخلص خداوند.

(كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ)

وقتی که مردن حق است و تمام نفوس خواهند مرد، چرا که ما بهترین مردن را که همان شهادت در راه خدا باشد، انتخاب نکنیم. امروز، روزی است که قیام پیامبر اسلام (ص) و حسین (ع) تجدید گشته است. امروز این جنگ نشان می دهد که عاشقان حرم حسین (ع) چه کسانی هستند. ما عاشق حسینیم و به سوی حرم او پیش می رویم ولو این که این راه، فراز و نشیب هایی داشته باشد و اگر چنانچه برای اسلام عزیز که انسانیت و عزت و شرف را برای ما انسان ها به ارمغان آورده است، قربانی شویم جا دارد. و از امت شهیدپرور می خواهیم که پشتیبان ولایت فقیه باشند و از رهبری پیامبرگونه شان نهایت استفاده را نموده تا این که ملت و اسلام عزیز، برای همیشه از گزند تمامی توطئه ها و وسوسه های شیطانی مصون بماند؛ چون در سایه ولایت فقیه است که می توانیم عزت و شرف و انسانیت و از همه این ها بالاتر، اسلام عزیز را که می رفت تا به دست فراموشی سپرده شود، بازیابیم و این تنها راه حل است که می توان با کمک آن، اسلام و مستضعفین جهان را نجات داد.

و اما پیامم به شما امت همیشه در صحنه این است که اگر ما شهید شدیم، سعی نمایید با ادامه دادن راه مان، به سعادت جاودانه که همان شهادت در راه خدا باشد، نائل گردید.

و اما پیامم به شما خانواده ام این است که با شهادت من، خیلی ساده برخورد نمایید و از خود ناراحتی نشان ندهید؛ چون ما بر حقیق و با آگاهی این راه را برگزیدیم.

بعد از شهادت بر مرگم نگرید؛ زیرا کسی نبود برای رهبرم، حسین (ع) بگریید. بدنم را غسل ندهید؛ زیرا کسی نبود بدن حسین (ع) را غسل بدهد.

به خدا قسم، اگر بدنم را تکه تکه کنند، بدن تکه تکه شده ام را بسوزانند و خاکستر بدن سوخته شده ام را در دریا بریزند، در میان امواج خروشان دریا ندا می دهم که اسلام پیروز است و ظلم، رفتنی است.

خدایا! بگذار تا گستاخانه و بی پروا در میدان شهادت بتازم. بگذار تا غرور و تکبر را با آب خلوص سدر، شستشو دهم و با خون خود، ننگ هزار و اندی ساله تاریخ را بشویم.

قبول شهادت، مرا آزاد کرده است و من آزادی خود را به هیچ قیمتی، حتی به حیات خود نمی فروشم.

و اما دنیا! مرگ بر تو که دیگر تحمل مشاهده این همه جنایت را ندارم. اسلحه ام را به دستم دهید تا بر کفر و شرک بتازم؛ چون ای دنیا، تو برای خوبانی چون محمد (ص) خوبی نکردی، حال می خواهی که برای من خوبی کنی؟ یعنی هیچ چیز در دنیا نیست که لب تشنه ی مرا بتواند سیراب کند، مگر شهادت در راه خدا.

خدا حافظ ای دنیای فانی. خدا حافظ ای دنیای خاکی. خدا حافظ ای دنیایی که علی (ع) سه طلاقه ات کرده بود.

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم / موحیم که آسودگی ما، عدم ماست